۶

کتاب ثمانیه در عرفان
در رساله دیگر در شکوک (؟) لات

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۰۶

بواسطه او در وجود در آید هر یک صفت
در محل خود چنانچه این جمله صفات انسانی
در همه کاینات در همه اشربه و اغذیه
و غیره مختفی اند و در غیب عوالم غایب
گردیده همچنانچه ذات هویت
بعالم لاهوت پس چون بوسایط در
صلب امهات بصفات نطفه گیتی
ظهور یابد او خود همچنان بود
که صفات ذاتیه او در عالم جبروت
و چون نطفه انسانی در رحم امهات
نزول یابد همچنان باشد که صفات
جبروتی فیض خود را به ملکوت فایض
گردانیده پس نطفتش در ظروف
امهات با هم بیامیزند و سخت
شوند و متبدل گردند بخون
و گوشت و عظام چندانکه صور

بررسی شد

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
شمارهٔ دفتر ۲۳۱۶۲
نام کتاب کتاب ثمانیه در عرفان
مؤلف
موضوع تألیف
۱۰۱۳۲

انسانی تمام شود چنانچه این صفت
شبیه است با صفات ربوبیت
چکه ربوبیت که واسطهٔ جامع جمیع
صفات و سیران و انظار علوی
او گردیده و صفت و خاصیت او
بجمله آثار یات مؤثر شده پس جوهر
انسان متولد شود در وقت
معین یکیک صفت و خاصیت که در و
ودیعت بود بظهور آید همچنانچه
قوای مغیرهٔ جماد از نطفه را لحد
صورت انسانی در می آورد و قوای
نامیهٔ نباتی تولد را لحد بلوغ میرساند
و در او حس و حرکت حیوانی در می آورد
پس در ایام حد بلوغ تا بواسطهٔ
می یابد عمر طبیعی ترقی نماید و صفات ملکوتی

بواسطه در شخص ظهور می یابد اما ای درویش حال
در عیش صفات شیطانی و نفس اماره
از خارج در وجود داخل میشود بهم
بسببی چند ای درویش صفات شیطانی
و نفس اماره در ذات نفس انسانی
مندرج نیست همچنانچه باقی صفات
چکه صفات شیطانی و نفس اماره را
صفت خارجیست از حقیقت وجود
و این صفات بواسطهٔ افراط
و تفریط نفس شهوانی و قوت غضبی
در وجود داخل میگردند یا بواسطهٔ
مصاحبت اهل نفس اماره و ارواح
خبیثه پس چونکه انسان پرورش
یابد بصفات انسانی و ظهور شود
بصفات الهی رونمای گردد از
صفات اماره گی و فعل خبیثات

ای درویش

٤

شیطنت شیطانی پس نفس انسانی
مزکا بماند و اگر نبوده باشد
مزکا گردد بواسطهٔ اطاعت
الله و اطاعت رسول الله و الله
کاملان هر زمان و قلب انسانی
مصفی گردد پس بواسطهٔ صفاء
قلب فیوض ملکوتی بر وی فایض
گردد و در آسمان امل گشاده
گردد و انسان را بعالم ملکوت
مناسبتی تمام پیدا شود و بصفات
ربوبیت و عالم افعال که در وی
بالقوه بود بفعل آید پس
علم و ارادت وی درین محل
موصوف بصفات افعالی بود
اما چون قیام نماید بخدمت
و ملازمت و متابعت کامل زمانه

وبران

۶ ۵

وبران ملایم شود روح مجلا گردد
بتجلیات صفات ذاتیه پس مونست بتجلیات
با عالم جبروت وی را حاصل شود که
نور را درین حال همه صفات وی متجلی
بصفات جبروتی گردد و هر چند بصورت
انسانی بود اما بمعنی قایم بصفات جبروت
بود چنانکه او وجودی او از میان
مرتفع گردد و فنا و بقای ذاتی
تحصیل حصول وی گردد والحمد لله
رب العالمین اما ای درویش
تحصیل حصول این سعادت بهرت
بید اگر دانی آنست که چون وجود انسانی
مخزن خزاین ارض والسموات است
وگنجینهٔ دل او منبع آیات ذات
ومهبط صفات و عرش الله گردیده
پس او را واسطه باید که سر گنج

خزاین الله گشاده گردد و روح
الله در عرش الله قلب سریر سلطنت
را منبسط گرداند پس بهترین وجه
این صفت آنست که چون عالم ملکوت
بین الخالق والمخلوق واقعست چنانچه بین
جمیع صفات الله را مظاهر کواکب سبعهٔ
سیاره و ثابته گردیده اند و فعل
ایشان بواسطهٔ اسما و صفاتست چنانچه
زحل مظهر علمی گردیده و صفات اطلاق
برو غالب و خواص او جاذبهٔ صفات
ذاتی اما مشتری مظهر صفت ارادی
گردیده و صفات خالقیت برو
غالب و خاصیت او خاصیت صفات
جمالی اما مریخ مظهر قدیری آمده و صفات
جلالی برو غالب و خواص او صفت
قاهری و شمس مظهر حیی شده و صفت

ربوبیت برو غالب و خاصیت
او صفت مهیمنی و همچنین زهره مظهر
سمیعی گردیده و صفات جمیلی برو
غالب و خواص او معزی و عطارد
مظهر بصیری آمده و صفات مصوری
برو غالب و خواص وی صفت خبیری
و قمر مظهر صفات متکلمی یا عزت
و صفات منبسطی برو غالب و خاصیت
وی صفات رزاقی پس این کواکب
را چون باهم انتظار واقع شود
بواسطهٔ سیر اختلاف ایشان خواص
انتظار ایشان صفت ذاتی ایشان
بود و آن صفات که مظهر آن شده
اند و صفات غالبهٔ ایشانست و خواصها
که در ایشان مجمل و مجتمع شده در آن
مرکزی که مرکز خاص ایشانست از اثر

٨ ایشان در وجود آید وهمچنین اثر
تاثیری که از واسطهٔ اجتماع صفات
ایشان متولد میگردد آن تولد نواحی
کواکب نزول می یابد و شامل حسب
حال هر طوایف از طبقات ایشان میگر
دد و هر کرا باعمال با آن کواکب
مناسبتی تام بود اثر بوی بیشتر
گردد چنانچه در دیگر کتاب بیان
شده که اثر تاثیر کواکب و انظار
سعادیه را تولد ملایکه است
و نحوسات را جن و آن مفصل شده
واین صفت بقدر حال سعادت
و نحوست و قوت و ضعف ایشانست
بنسبت باهم درجه و دقیقه و بروج
و منازل و طلوع و غروب هر یک
در هر محل پس باین مقدمه سالکان

٩ راه حق را باید بلکه همهٔ اهل سعادترا
که در نظراتی که مناسب وصف الحال
ایشان بود و مطلوب ایشان بآن
ساعت و آن انظار متوجه اعمال و
تحصیل حصول خود کردند چنانکه بسهولت
بمطلوب خود برسند چنانچه طلب
حق و کار حق کردن و قرابت
قرب الهی را باید که بانظار
سعادت زحل و مشتری یا
شمس طلبیدن و امر معروف
و نهی منکر را بنظرات نحوس
این سه کوکب باید اما انظار
زهره و مریخ سعد و نحس ایشان
از برای اهل فقر و سلوک و طلب
سعادت اخروی مناسبت نیست
اما عطارد و قمر که با هم نظر کنند

10

یا عطارد بهر کوکب که ناظر بهت
ازین کواکب سعد و نحس ایشان متعلق
بامور اهل حروف اند **ای عزیز** اصل
تاثیر این کواکب همچنانست در علویات
اشد که تاثیر ظاهر ترکیبات که برای معالجات
ترکیب کنند ای درویش ظاهر آنست
که امراض در ابدان از خارج دخول
می یابد بواسطهٔ اکل و شرب مخالف
یا بهوا و حرکات ناموزون باقی امراض
ذاتی انسان نیست که از خارج داخل
میکردند و بدنرا معلول میکرداند
پس همچنین بود که امراض روح و
روحانی نیز ذات انسانرا هرگز
نیست از خارج در حقیقت وجود
داخل میکردد و نفس انسانرا
بعلل آن معذب میکرداند بواسطهٔ

11

نی لعنت امر حق تعالی و متابعت
نفس اماره و اقوای شیطانی **پس**
هر اهل سعادت که مساعدت
باید بر مخالفت نفس و هوا و
شیطان توفیق باید بر رضات
حضرت رحمان **و اما** سعادتها نها
و شقاوتهای صوری آن هم ذاتی
حقیقی انسانی نیست اند که از خارج
بر انسان داخل میکردند بواسطهٔ
از وسایط **اما** اگر حکم سعادت
و نحوست را بواسطهٔ طالع داشته
آنهم در زمان تولد کسب اولاد
شده است نه که ذاتی وی آمده
و حال آنکه تبدیل آن همچنانست که
هر که خود را بر فتراک اهل سعادتی
در آورد و از اکابر انبیا و تحمل

اولیا و اعاظم ملوک بقوت
سعادت طالع ایشان بمراتب
عالیه توانند رسیدن و از صفات
ضالّه دین و دنیا رستگاری
یافتن همچنانکه بر چندین سلسله
در سلک اولیا الله و انبیا چونک
در آیند یکی شوند از کمّل ملان
انسان در هر زمان ولتغییر که این
جمله مذکورات الهامات و اشاره
الهی است و درین عالم ظاهر تجربه
شده و می‌شود در صحت این اقا
ویل والحمد لله رب العالمین

باب هفتم در بیان مصالح الا
زواج و احکام اخبار الاصول

و کیفیت حقیقت وجود و عروج او بر
علویات و سبب وصول او بدانش

وصفات الله یا رجعت وی با
ازواج خبیثه و خبیثات ای عزیز
بدانکه [illegible] حقیقت وجود بنی
آدم است که تو او را در خواب
و غفلت و صحوی یابی که میخورد و می
آشامد یا میرود بهر جای یا عروج
میکند بر افلاک یا بلذات نعیم
متنعم میگردد یا بعذاب الیم معذب
میشود او خود شخص است که تولد
یافته در وجود انسانی بواسطه
روح و روحانی که ابوالوجود است
و بسبب ما در طبیعت و قوابلهای
ابدان که ام الابدانست همچنانچه
زوج و زوجه با هم مجتمع شوند
فرزند متولد گردد و یا چون آب
با خاک جمع شود نباتات ازین

همچنانچه

۱۴

دو متولد گردد یا چون شعاع
آفتاب بر زمین منعکس گردد و
متراکب شود نور و روشنی او
و حرارت و خاصیت پرورش
موجودات و حیات اشیا
و محسوسات از او در وی پیدا شود
و از هر شیء تولدی پیدا شود
پس همچنین بدانکه چون عکوس اشعهٔ
صفات آفتاب حقیقی که منعکس
گردد در وجود انسانی وجود
را بحیات خود زنده گرداند
و هر قوت از اقوای روحانی
در جزوی از وجود قرار یابد چنانچه
بدن ظرف بود قوای طبیعی را
که مظروف او و قوای ملکوت
علوی بوده چنانچه قوای طبیعی

۱۵

مظروف بدن است و قوای ملکوت
علوی مظروف قوای طبیعی چون حکم
و حاکم و محکوم چنانچه روح و روحانی
تعلق گیرند بجسم و قوای جسمانی همچنا
نکه نور حدقه در حدقه و صفات
سامعه در و علی هذا القیاس پس سمح
بواسطهٔ که روح را واقع است
در ابدان شخص به همت وجود
همین شخص در وجود متولد شده ظهور
فرماید مثل آنکه از تأثیر مرآت
و شخص که در مقابل اوست صورت
در آینه ظاهر گردد اما در وجود محققی
بود همچنانکه شمشیر در غلاف و چون
بدن از حس و حرکت ساکن گردد
و از وجود بیرون آید و سیر نماید
تا بهر جائی که غالبهٔ ضمیر وی بود ای درویش

ضمیر هر شخص چشم بینای حقیقت وجود هم
اوست همچنانچه هر شخص بدیدهٔ سر بینا
بود پس بپا زود بهر جا که میرود شخص
وجود بدیدهٔ ضمیر بینا و بپای همت
رود بهر جا که میرود و همچنانچه بدن
پیراهن روح شده اعمال هر شخص
پیراهن حقیقت وجود او شده پس
حقیقت وجود بصور هر نوع از اعمال
ملبس گردد که یحشر الناس علی صور اعمالهم
پس چون اعمال شخص صفات انسانی بود
حقیقت وجود هم بصور انسانی نماید
و چون اعمال شخص صفت حیوانی بود
یا بهیمی یا سباعی یا حشراتی یا شیطانی
هم بر همان صورت که غالبهٔ اعمال
بود که او را با آن حیوان و غیره مناسبت
واقع شده بود با اعمال هم برآن

صفت متصور گردد و مثال پذیرد
در وجود انسانی چنانچه هر چند ظاهر هر
شخص انسان بود اما باطنا حقیقت
وی همان حیوان یا سباع و غیره بود
که حشر بآن یابد و این معنی بدیدهٔ اهل
کشفان هویدا و محقق است در این دنیا دار
اما تا شخص در حیطهٔ حیات حسی بود
تبدیل پذیر است و حال آنکه همچنین
که بدن را غذا است حقیقت وجود را
هم غذا است و آن اعمالی بود که ادای
آن بر امر خدای و رسول و اولیای هر
زمان بوده باشد که چون اعمال بر
مخالفت بود حقیقت وجود از غذای
انسانی بمیرد و بصفات غیر انسانی
زنده گردد همچنانچه کاملان بواسطهٔ گردد
طاعت و عبادت و ریاضت از

صفات انسانی فانی شوند و بصفات
الله تعالی باالله ایشانرا حاصل شود
که انا الحق و سبحانی اثر خاصیت آن
بود و این حقیقت اولاد پدر روح
است اما از روح اکثف و ولد
ما در ابدانست اما از بدن الطف
و چون بدن در خواب رفت حقیقت
وجود از وجود سر بیرون کند
بهر لباسی که اعمال او بوده حشر او
باشد بان و سیران می نماید تا بمکانی
که مرکز او شده و این همچنانست
که کاسه پشت که سر از کاسهٔ خود
بدر کند و چرا کند چون غیری را ببیند
باز سر در کاسه در کشد و همچنین این حقیقت
وجود بهر حال که حشر یافته باشد در
طلب معیشت همان صفت بهیئت شخص

شخص یعنی هرگاه که در شخص مودت
غالب گردد حقیقت وجود صورت
الارض حشرات الارض پذیرد پس آن شخص
دایم در طلب آزار بندگان خدای
:: تعالی خواهد بود و چون صفت نفس
و نفسانی و لذات بهیمی بر شخص غالب گردد
حقیقت وجود مثال پذیرد بصور
حیوانی که صفات آن بر آن شخص
غالب شده بود و هر گاه صفات
کذا اعمال و اخلاق و اوصاف مناسب
صفات انسانی بود بهر نوع که عامل
بوده بهیئت هم بران صفت موصوف
گردد بر صفات حشر اما هر اهل
سعادت که موصوف گردد بر
صفات اولیا الله حشر یابد هم بر
صفات ایشان چنانچه ایشان موصوف

٢٠ اند بر صفات الله هر یک بقدر حسب
حال خود ای در ازل حقیقت وجود هر بنی
آدم در اصل فطرت صورت انسانی
دارند بلکه روحانیت بر ایشان غالب
چون که روح در اصالت خود مصفی
و مجلی و معلی واقعست و ابدان نیز مجلی
در اصل فطرت ترکیبی طیب و طاهر
متجسم شده اما هر شخص را وجودی
و قوای وجود چون مجتمع شده از
جمیع مراتب موجودات و با همه
اشیا مناسبت و الفت پس بهر صحبت بهر
که قیام یابد و مداوم گردد و با
هر طوایف که مصاحب شود و به آن
که توجه خود را بان راسخ گرداند
صفات و اشغال همان بر وی سرایت
کند و بان صفت بر آید البته همچنانکه

٢١ بادام از بنفشه خاصیت می
یابد و گل از گل بوی میگیرد یا از
مبروص جذام میگیرند یا از طا
عون زده ها او وباه معاذ الله
در ممالک پیدا میشود یا از اندکی
زهر جماعتی هلاک میکردند چون
بخورند پس از هر اعمال و افعال
و اخلاق و اقوال و نیت و خوا
طر و اوصاف که از شخص در وجود
آید که آن بر خلاف امر خدای
و رسول و اعمال و افعال ایشان
بوده بر آنجمله حقیقت وجود
انسانی را بمثابت زهر قاتل است
که آن صفت انسانی را هلاک
گرداند و روح انسانی را مکدر
و مظلم گرداند و شخص را مبتلا

بخارات الارض بسیار و حیات اهوام
غیر احیا حال ایشان کرده و عکس
چنین حال حیوان کرده و بواسطهٔ اعدا
یمت بر مخالفت که کثافت بر کثافت
و ظلمت بر ظلمت و کدورت بر کدورت
متراکب کرده چنانچه روح روحانی
از اصالت خود مبدل شود به روح
خبیثین و الخبیثات و از عروج بر
اعلا منقلب گرده باسفل السافلین
اکنون دولت مساعد شود و متا
بعت امر خدای و رسول و اولیار
زمانه قیام نمایند و ساعی باشند
که بمقداری که بر اعمال ایشان
عمل نمایند خواص آن حقیقت وجود
را پاک و مصفا و مجلا و رفیع گردانند
چنانچه از اعلا علیین بگذرانند پس

نهایت این جمله حقیقت وجود را
جذب کرده به روح قدسی متصل گر
دانند ای عزیز نظر فرمای که انسانرا
چه حالها در پیش است از ترقی و تنزل
ساعی شو بمتابعت امر خدای و رسول
و مرشدان کامل زمان و حقیقت
وجود را مصفا گردان و پاک گردان
انس پیدا ساز تا صفات و خاصیت
صفات اسما را مظهر گردی که حقیقة
وجود ترا چون این حال دست دهد
حاکم و آمر بر علویات تو باشی
و سلطنت هر دو جهان بقبضهٔ قدرت
حقیقت تو گردد و کونین مامور
امر ترا نافذ باشند لله الحمد رب
العرش و رب السموات و الارض
رب العالمین یا اکرم الاکرمین

بجاهت

۲۴ باب هشتم در بیان مصباح
الارواح اخبار الاصول و آنکه
روحانیت انبیا و اولیا علیهم
السلام بعد مفارقت روح از ابدان
ایشان در عالم و اهل عالم چه نفع
و ضر است و چگونه عمل باید تا از
روحانیان اعلا نافع شده ای
درویش جمله مؤمنین و مؤمنات
را الجه اهم مهمات آنست که علی الدوام
دران سعی باشی که حقیقت وجود
خود را لطیف گردانی بنفی خواطر
و مداوم باشی بذکر کلمهٔ لا اله الا
الله که چون حقیقت وجود لطیف
گردد و قوت یابد عروج او را
واقع شود بر علویات و روحا
نیات و بر روحانیات انبیا

و اولی

۹۵ و اولیا علیهم السلام متحد گردد
ای درویش چون حقیقت وجود را
این صفت پیدا شود که با صفات
الله تناسب پیدا کرد و اندر هر
مرتبه را از مراتب اسما و صفات
بقدر قابلیت که او را حاصل شود
او را بر تمام مراتب وصول حاصل
گردد و اما کسب این کمال میسر
نشود الا بتزکیهٔ نفس و تصفیهٔ
قلب و تجلیهٔ روح اما تزکیه و تصفیه
و تجلیهٔ نفس و قلب و روح نشود
الا بتوبهٔ نصوح از معاصی و ملا
زمت بدوام عبادت و نفی ما سوی
الله بحضور خاطر تمام و بتحصیل قبول
توبه و عبادت و صفای قلب
و نفی ما سوی حاصل نشود الا بترک دنیا

۲۶

که حب الدنیا راس کل خطیئة و ترک الدنیا راس عباده
و حب الفقرا و العلما و الاولیا
و الانبیا یدخل فی الجنة و دخول
جنت علیا و قرب جوار حق تعالی
حاصل نشود الا بمتابعت امر کاملان
هر زمان ای درویش جمیع انبیا و اولیا
الله علیهم السلام که در دنیا آمده اند
و هرچه فرموده اند و خود بان عمل
کرده و امر شریعت و طریقت که
بر بندگان خدای تعالی واجب
گردانیده اند جمله برای آنست
که حقیقت وجود انسانی باصل خود
واصل گردد که آن اصل الاصول
کاینات است یعنی صفات ذاتیهٔ حضرت
حق تعالی است و وصول کلی اینجا در
درین دار دنیا تواند بود تا شخص

درحیطه

۲۷

درحیطهٔ حیاتست ای درویش تا چند انکه
ترا این بدن کرامت فرموده اند
که روح حکم خود را دران جاری
تواند فرمودن و بدن ترا صحت
باقیست و قوت توانائی بدن ترا هست
و پیر و خرف نشده و از کار بیفتاده
کسب کمال در پیش گیر که الکاسب
حبیب الله گردی اما کسب کمال
شرایط را شرطها آنست که هرچند که ترا ملک
وجاه بیش باشد ابتدا صرف راه حق تعالی
و امر حق و کار حق پیش گیری نه مخالفت
خدای و رسول و بقوت بدن و جسم
صحیح که ترا کرامت فرموده اند
و بجامعیتی و قوائی که ترا داده اند
روحانی و جسمانی این جمله را با طاعت
و فرمان برداری حق تعالی صرف

کردن همچنانکه انبیا و اولیا کرده
اند چنانچه بقول ذاکر باذکار الله
کثیرا و بفعل عامل باوامر الله و اوامر
رسول الله و کاملان هر زمان که
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و دل را خالی کردن
از هرچه غیر محبت الله تعالی است
و درین اوقات مدایم بودن
که چون این نسبت را حاصل شود
زود بود که نفس تسلیم کرده و
صفات خود را بصفات روحا
نیت قلب مبدل گرداند
چنانچه محبت حق و اهل حق از جمیع
مرادات بروی غالب آید پس
آنگاه تزکیه نفس این کس را حاصل
شده باشد و چنانچه مدام بودن

بنفی هرچه غیر محبت الله است
چنانچه غلبه عشق آنحضرت چنان بود
که پیوسته دل پر آتش شوق و ذوق
بود حتی که از هیبت عشق گاه گاهی
خود را فنا فی الله یابد گویا که
این نسبت سعادت او را حاصل
شود قلب مصفی گردیده بینی [illegible]
و نیاز و بیچارگی درآید چنانچه در هر
کلمه ذکر که ادا کند خود را نیابد
بلکه نه خود را یابد و نه دل را
پس درین حال او را کیفیتی حاصل شود
چنانچه فرماید بیت کسی چو مرد تمامت
کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی
هر که او ذره وجود بود پیش هر ذره در
سجود بود درین حال روح
مجلا شده باشد چنانکه کسب کمال این

را گویند و کاسب حبیب الله
چنین کسی تواند بودن ای درویش
درین حال همهٔ قوای وجود لطیف
شده قوت روحانی پیدا کرده
بواسطهٔ درد و محبت و غلبهٔ عشق
پس همهٔ قوا باین واسطه صفت
جذبات الهی بر ایشان غالب
گردد و جذب روح و روحا
نیت کند از عالم ارواح و باین
واسطه بحسب مناسبت روحانیت مناسبات
انبیا و اولیا علیهم السلام بر او فایض
گردد چنانچه مجموعهٔ ارواح وی بود
و بواسطهٔ کسب کمال و محبت و شوق
و ذوق عروج بملاء علیین صفات
او را حاصل شود چنانچه مظاهر صفات
حق تعالی گردند پس درین حال ارواح واسماء

انبیا و اولیا

انبیا و اولیا از وی شاد شوند
و روحانیان علیا بواسطهٔ حالات
وی فیض یابند حتی که امر و اطاعت
وی را مسخر گردند ای درویش روحانیان
اعلا حتی که روح القدس طالب فیض
اند اگر چه مقام ایشان اطلاقیت
که باین واسطه بر کمال انبیا و اولیا
علیهم السلام را تعلق بر باطن ایشان
میکنند تا مفیوض بفیض الله گردند
که از حق بر ایشان فایض است
پس یقین که تمام روحانیت انبیا
و اولیا و ملایکهٔ اعلا و قدسیان
معلی طالب فیوض فیض آن کسب
کمال کاملان اند در همهٔ مراتب
و صفات و تجلیات حضرت ذات
و صفات متعالیه چون عاشق

ومعشوق طالب کسب کمال کاملان
انسان اند تا باین واسطه کسب
کمال کامل ظهور فیض کمالات سرمدی
آنحضرت ظهور نماید بر حقیقت
انسان کامل و باین سبب
خلقت انسان را ظهور فرمودند
وحضرت رسول را حبیب گفتند
و هر کرا این کسب حاصل شود
او خود حبیب الله باشد **بیت**
تو کان گوهر کافی و گوهر نونی
چه کاف و نون که کاف و ز نون تو افزونی
مقصود آنکه طالب صادق را یقین
شود و در سعی کوشد که جمیع عالم رو
حانی و صفات الهی طالب‌اند که از
درویش اعالی در وجود آید که آن
عروج یابد و ایشان بان صفت

ز

اعمال منعم گردند و با زباین واسطه
فایض شود و درین چیز خاص صفات
ربوبیت الهی چه صفات معدلت
چه صفات مغفرت و چه صفات
رزاقی و وهابی و رحمت رحمانی
و فیوض حضرت سبحانی و علی هذه
پس باید دانست بواسطه اعمال حسنات
و ادای عبادات و سلوک و ریا
ضات و توکل و توجه بحضرت
معبود کاینات فیضان الهی
فایض میگردد بر عالم و عالمیان
و از آن فیض مفیوض میگردند عا
لمیان چه انس و چه جان و چه ملک
و تمام روحانیان هر صفت و
اعمالی که بر نقیض این صفات مذکوره
بود که از اهل عالم بظهور آید

نتایج و خواص تاثیر ان هم بر تحقیق
این صفات باشد باب
ششم در بیان مصباح الارواح
اخبار الاصول و چگونگی عالم خمسهٔ
کلیه و تفاوت و نسبت هر عالم و
امتیاز میان عوالم حقیقی ای درویش
عوالم خمس بحقیقت جمله یک حضرت
که ظهور فرموده در مراتب تعینات
هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن و هو بکل شی قدیر ای
عزیز حضرت لاهوتست که در همهٔ
صفات ظهور فرموده اما ظهور کلی
این حضرت دو است یکی حضرت
ذات لاهوت که مجموع مکونات
در آن حضرت مستهلک اند چنانچه
هیچ اثر نشانی ازان بی چیز بی نشان

بیت زو نشان بی چیز بی نشانی کس نداد
چاره جز جان فشانی هیچ کس ندارد
حاصل آنکه هر چند که نشان از وی نیست
اما هیچ نشان بغیر او نیست و اوست
که قیام جملهٔ کلیات و جزویات
باوست بیت رنگ بی رنگی اسیر رنگ شد
موسی با موسی در جنگ شد این حضرت
در هر مرتبهٔ صفاتی و در هر شیٔ رنگی
پیدا کرده چون شخصی که بانواع
لباسها ملبس گردد و در هر زمان
و مکان وجود آنحضرت در میان
الباس صفات اشیا پوشیده شده
بحیثیتی که مدرک آن عقل و فهم
هیچ کس نکنند حکم حقیقت الحقایق
نور الانوار حیات و علم همه جانها
اوست و در همهٔ مراتب و صفات

اوست که ظهور فرموده و از غایت ۴۶
عظمت ظهور است که او را اگر او در کنه
ذات او راه نیست اما جمیع مراتب
نسبت با هویت غیب لاهوتی
قطره‌ای اند از محیط فلاجرم مثال
مانند ماهی که در دریا است و دریا
را نمی‌بیند اما ماهی ماهی را می‌بیند و
همچنانکه انسان از حیات او کلی است
و اجسام جزوی و ما خود اجسام
جزوی را معاینه داریم و ارواح
کلی را ندیده‌ایم مدرک این نه
همچنین جان همه جانها که قیام
کاینات با اوست حضرت
ذات لاهوتی است و اوست
که سرایان ظهور او در همه مراتب
تعین یافته باشد جان در ابدان

۴۷ وهمچنین اشعهٔ صفات ذات اوست
بیت که از غایت عجز و جزویات بدن
مدرک کلیت او بودن ممکن
نیست الا در او حدیث که حضرت لاهوتی
بصفات وحدت ظهور فرمود که هو
الظاهر هو الباطن و احدی حقیقی
ظهور فرموده و اولیت و آخریت
بوحدانیت جمع شده و آن خلاقیت
که هر چه هست و بود و باشد پیدا و نهان
در ظاهر و باطن جزوی و کلی نور
و ظلمت اعلا و اسفل در حیات
و ممات جمله را یکی واحدی حقیقی بدان
همچنانکه یک شخص است که جان
بعظمت نهان شده که از هیئت مجموعی
جسم و جان و صورت ظاهر و باطن
او اثر نیست بغیر از تاثیر حیات

جان در آن شخص پس تجلی حضرت
لاهوتی بر صفات جبروتی تجلی فرموده
و با فعال ملکوتی جان مبدل بصفات
اثار یات گردیده و خلوت نا
سوتی در پوشیده ظهور در مرکز جان
یافته ای جان همه جا نها و ای محابیت
همه روا آنها ای درویش همه مراتب
به کیفیت ظهور صفات اند و صفا در
ذات معه صفات و احاطه بر جمیع
صفات همچنانست که ظهور جان بر تن
و نسبت ظهور ذات بر صفات همچنانست
که نسبت صفات بر افعال و نسبت
افعال بر فعل فاعل همچنانست نسبت
فعل افعال بر آثار و همچنین هر مرتبه
از مراتب نسبت با مرتبه ما تحت
او همچنانست که جان بنسبت با تن

و هر مرتبه ما تحت بنسبت با ما فوق خود
همچنانست که تن بنسبت با جان خود
یا ظاهر الباری ویا واحد الباقی
ای درویش حضرت لاهوتیه را صفت
هویت غالب جمله حقیقت جمله
عوالم در او محو و مضمحل اند اما
عالم جبروت که صفات علمی است
اول مراتب ظهور ذات است و صفات
مطلقیت در او غالب یعنی کیفیت
جمیع صفات و حضرت ذات
ازین عالم بیرون نیست اما تعین
صور مثالی هر شی را درین حضرت
هم ممکن نیست و این صفت بمثل هم
چنانست که جمیع صفات وجود
انسانی که بر روح انسان بالقوه
است قبل از آنکه تعلق بوجود گیرد

٤٠

پس چون روح در بدن تعلق گیرد
هر قوت و صفت که در جزوی از ابدان
بفعل درآید و صفات خود را ظاهر گر
داند همان قوتیست که در ذات روح
بالقوه بود و آن از مبدع فیاض فیض
جبروتی در و تجلی فرموده بود پس
همچنین جمیع صفات عوالم کلیه بذاته
بالقوه جبروت اند اما ظهور هر یک
از ان موقوف بظهور مراتب تعینا
تست که هر صفت در مراتب تعین
خود بظهوری پیوندد و اما جبروتست
که جمیع عوالم مجملاً و مفصلاً در بطون
او مندرجست و حضرت لاهوتی را
پرده حجاب عزة شده اما عالم ملکوترا
جمیع مراتب کلی و جزوی در وظهور
فرموده همچنانچه از روح در قلب

انسان

٤١

انسان که بعضی صفات خود در فعل
درآمده و بعضی از احکام موقوفست
بوقتی معین همچنین عالم ملکوت
مجموعه ملکوناتست اما بعضی صفات
بفعل درآمده و بعضی بالقوه اوست
تا زمان ظهور او درآید که از بالقوه
ملکوتی بعالم ملک ظهور نماید و بفعل
او ظاهر گردد و همچنین درین عالم ملکوت
حضرت لاهوت بر جمیع صفات جبروتی
مخفی شده و الباس تعین ملکوتی — مخفی
پوشیده و صفات غالبه این عالم
که صفات فعلیت قیام او بصفات
ذاتی و جان جان او حضرت هویت
شده اما عالم ملک و آثاریات
هم درین عالم بجمیع مراتب کلی و جزوی
مذکور اند و هم بصفات و هم بافعال

اما از غایت افراط کثافت وظلمت ٤٢
جسمانی وبعدی که اورا واقع شده از
مبدای اصلی جمیع صفات مغلوب
کثافت کثرات احکام شده اند
پس باین واسطه ذاة وصفات درین
مرتبه محو وجود کثرات ابداان شده
اند چنانچه قطعا از ایشان اثری امتیاز
نتوان نمود باین مرتبه که او در مقابلهٔ
نقطهٔ وحدت لاهوتی واقعست
همچنانچه دران حضرت از غایت
هویت غیب الغیوب مطلق است
پس همه موجودات عوالم در وحدة
لاهوتی مستهلک غیب اند و در
واحد احدیات جمله عالم هم
مستهلک کثافت کثرات جسمانی
اند اما در مراتب ظهور وجود انسانی

کجامع

که جامع جمیع مراتب وجود است ٤٣
خود مظهری است که مظهر او سنریهم
ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم را مظهر شده
ای در ان انکه عالم ناسوت الش
انیس عوالم کلی اوست بلکه خود
مجموعهٔ جمیع عوالم اوست که در یک مرکز
وجود انسانی جمع آمده که خمرت طینة
آدم بیدی اربعین صباحا وجمله عوالم
درین مجموعهٔ وجود جمع آمده بخفا
چنانچه جسم انسان عالم ملک وجود
است وجان انسان عالم ملکوت
وجود انسان گردیده وعقل و
ادراک انسانی که نفس ناطقه است
چون سالم وصحیح بود از علل امراض
نفس امارهٔ جبروت انسانست وتجلی
حقیقت سر دلی خود مرکز حضرت

نیست

لامکانیست که قلب المؤمن عرش الله
ولا یسعنی ارضی ولا سمائی الا قلب عبدی
المؤمن و همچنین جمله مراتب قوای
علوی و سفلی قوای جسم و جان انسانند
و ملایکه اعلا و اسفل جمله در یک وجود
انسانی مجتمع شده فلا جرم ازین مجموع
صفات هر صفت که بر بنی آدم
که غالب آید باقی قوای مغلوب
غالب خود کردند و او را بهمان
صفت خوانند چنانچه گاهی قلب او
عرش الله باشد و گاهی نفس اماره
او مسخر شیطان و گاهی بی او
در او صوت و صدا شود که سبحانی
ما اعظم شانی و گاهی انانیت حق
در آید که انا الحق و گاهی خطاب در
رسد که کلاب اهل النار و یا اهل

انعام کرد

انعام کرد ای عزیز ازانا
روی که عالم لاهوت لا تعین
است اوهام اهل عالم بیرا من سرا
دقات جلال الحضرت کردیدن
ممکن نیست و عالم ناسوت که
عبارت از باطن کلیت چون
مجموعه کاینات است که در یک مظهر
انسان ظهور فرموده است
عوالم حقیقی سه است و آن ملکت
و ملکوت و جبروت و همچنین
چون عالم ملک بمثال بدنی است
عالم ملکوت را و ملکوت جان
عالم ملک شده همچنین قیام ملک
بملکوت است همچنانکه قیام وجود انسان
بروحست پس بتحقیق ملک
و ملکوت یک شخص باشند

پس

تمام بجسم وجان پس هر گاه صفات
کثافت کثرت وظلمت طبع و هوای
لذات شهوانی بهیمی بر و غالب
گردد او از صفات ملک وجود
بیرون نتواند آمدن چونکه ظلمت
وکثافت بروی غالبست پس آنکس
متحد ملک صغیر گردد که اسفل
السافلین است واما چون مدد
یابد بتمام ملک کبیر او را عروج
واقع شود واگر چنانچه انسان
بمعاونت کمل النفس خود را با روحا
نیت وجود خود مناسب گرداند
وانیس باطن گردد یعنی روحانیت
خود را پرورش دهد باخلاق حمیده
هر آینه که ملکی شود از ملکوت
علیا واز حضیض ملک باوج

[illegible] عروج

ملکوت راه یابد ولباس ملکوتی
در پوشد همچنانکه کمل انبیا واولیا
علیهم السلام در نشأهٔ انسانی بصفات
جبروتی موصوف شده اند وحیات
حقیقی ایشان لاهوتی شده وملبس
بلباس صفات ملکوت گردیده و
چادری از حیا صفات انا ربیه بر
سر کشیده و حجلهٔ جمال انسانیت
بذیرفته و از چشم غیر پوشیده شده
که اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری
و همچنین هر جزوی از اجزای وجود
انسانی بصفتی از صفات مراتب
جسم کلیه موصوف گردیده چنانکه
قلب کمل باب الله آمده چون
قلب المؤمن عرش الله است
و حال آنکه غیر از باب دل راهی

بخدای نیست پس کل انسان ۴۸
بجان لاهوت و بدل ملکوت
و بجسم ملک و بقول روحانی ملک
اند و بعقل و نفس ناطقه جبروت
اند و بر همه وجود ظاهر و باطن
جسم و جان و عقل و ادراک
و تمیز عالم ناسوت اند قل
اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن
تشاء و تعز من تشاء و تذل
من تشاء بیت پس بدان تا از چه دور افتاده
در جدائی لب صبور افتاده ۰ خاک تنا
پرورده فضل توام ۰ هر چه هستم
خاک درگاه توام ۰ روی آن
دارم که آب رحمتت ۰ خرمم سازد
که مصروف از تو ام ۰ حرف جان

قل

ودل

۴۹ و دل ز درد دوست ممتلی ۰ در دو جهان
زانکه سگ بان توام ۰ تحت در دوست
دل ویران ماست ۰ هر چه هست جملگی
آن توام ۰ عاجزی بی چاره ای بی چیز را
بحر بخشایان بدر ریان توام ۰
باب دهم در بیان مصباح
الارواح احکام اختیار الاصول
و مراتب کلی را در وجود انسان
ظهور و خفی و کیفیت وقوع آن
[illegible] ک الله تبارک و الله
که انسان از وجه کلی طبیعت
جلی او مخمر شده مراتب کائنه کلی
که خمر طینت آدم او راست
و جمله صفات وجود بهشت
صفت کلی قیام یافته که آن صفات
تمامیه ذاتیه است و این صفات

در نفس انسان مراتب یافته و آن مراتب
و صفات در قلب مراتب قالبی و نفسی
و قلبی و سری و روحی و خفی و غیب
الغیوب و حق است و هر یک
از ین در وجود بصورت مختلفه ظهور ممثله
یافته اند و این جمله سه صفت منتهی
میگردند و آن صفت نفس و قلب
و روح راست و جمیع صفات
وجود انسانیرا رجوع باین سه
صفاتست بهر مراتب که باشند
حکم امر سلطنت در شهرستان وجود
این سه گانه راست هر کرا حکم نافذ
گردد در وجود تمام رعایا و قوای وجود
را فرمان دهند اما مراتب نفس از وجه کلی
چهار است و صفات او لایتناهی
و آن اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنه

بود و چون در مقام اماره گی بود بد
کند و بد فرماید و مجموع طبایع و قبا
یح شعار او بود و در همه اعمال
کاذب بود چنانچه چون سخن گوید
دروغ گوید و چون وعده دهد
خلاف کند و چون چیزی بوی بسپارند
خیانت کند و صفات او ریا و
مکاری و افترا و کینه و حقد و خود
پسندی و عجب و تکبر و حسد و ایذای
مسلمانان و ظلم و تشدد و تصور و
تزویرهای خطا که در بندی عرضی
و خون و مال بندگان خدای تعالی
بودن و چون شخص با این اعمال
بمیرد ماوای او در درک اسفل السا
فلین بود و حشر او با روح خبیثات
بود که حشرات الارض اند و اما

٥٣

اگر چنانچه چنین شخصی دست همت
بدامان کاملِ زمانه زند و بجای خود
را مطیع امر او گرداند کالمیت
بید الغسال و بجای مجاهده و ریاضات
شاقه قیام نماید و بر جمله حال توبه
او توبة النصوح بود و بدان قیام
نماید تمکین که از یمن قدم مرشد کامل
زمانه از صفات اماره کلی مبدل گردد
در اوایل حال ولیت او بصفت لوامگی
بر آید و آن چنان بود که اگر چه کار
بد کننده باشد اما بد نماید و درین
حال اهل این نفس را صفات بهایم
بود چنانچه شهوات بهیمی و لذات
نفسانی را طالب بود و درین حال
امل و حرص و حسد و طلب جاه و ملک
و مال و اولاد و حماقت و جهل و پرخوابی

و پرخوابی

١٠

٥٣

و پرخوابی و بی حاصلی و کاهلی و
کسالت و هوا پرستی شعار وی باشد
و اگر چنانچه درین حال اجل در رسد
حشر وی با بهایم بود بدرک اسفل
یعنی در عالم معانی او از دایره
اهل مسخ بود [illegible] طایفه اهل
نفس اماره در معانی اهل مسخ اند
بلکه اهل رسخ چنانکه فسخ و رسخ
مراتب حشرات و سباع اند و مسخ
که حال اهل نفس لوامه اند بمعانی
حال بهایم اند بلکه بهایم وحشی
اما چون این طایفه دولت توبه
دریابند که توبوا الی الله توبة نصوحا
مشرف شوند بالتائب التائب من
الذنب کمن لا ذنب له حالات
معانی او مبدل گردد بمرتبه

اعمال صالحات با مؤمنین و مؤمنات
چنانچه درجات یابد بر علویات
بواسطهٔ اعمال صالحات که آن عصمت
است و توکل و توجه بحق و قناعت و امانت
و دیانت و امینی و صدق و رضا
و عفت و وفا و نافع بودن بندگان
خدای تعالی و طاعت و عبادت
و تعظیم امر خدای و شفقت بر خلق الله
و درین حال در ابتدای اعمال نفس از
مقام لوامگی مبدل شود بر صفت ملکی
چنانچه از ماضی خود بر ندامت در آید
بروی عجز و زاری و تضرع شود بر
ما فوت و از مقام بهیمی متنزل گشته مقام
حیوان اهلیه و آنچه او را با انسان نزدیک
تر بود چون اسب و گوسفند و اشتر
و صفات ایشان که فرمان برداری است

و درین حال از درک اشد عذاب
بیرون آمدن است و چون درین حال
بزبان شریعت قیام نماید بحضور خاطر
زود بود که این چنین نفس مطمئنه شود
و او را بود صفت صفات انسانی یعنی
قابلیت حاملیت معرفت الله پیدا
سازد و او بود سالم از جمیع شداید
و اغلال و نجات یابد [illegible] و ناجیان
امت محمدی علیه السلام آنانی اند که اهل
نفس مطمئنه باشند و اهل نفس مطمئنه کسانی
باشند که ایشان مؤمنین و مؤمنات
شند چنانچه اعمال این طایفه بر نهج امر
خدای و متابعت رسول بود و از
شان بر هیچ حال لغوی در وجود
نیاید بلکه خیر محض گردد پس درین حال
نفس مطمئنه بر صفت قالب بر آید و صفی

گردد چون درین حال که قوای نفس
بر صفت قلبی مبدل گردد او خود ملکوتی
شود و عروج بر علویات یابد که الصلوة
معراج المومنین پس ازین حال او را د
بکدانس نگویند که قلبش خوانند ای درویش
اگر چنانچه درین حال اهل چنین نفس توفیق
یابد که ملازم کاملی گردد در اول مراتب
قلبی او را حاصل آید که بسهولت تمام مراتب
راطی کند اما شرایط این مراتب طی کردن
در اوایل آنست که بخدمت مرشد کاملی قیام
نماید بر موجب امر و رضای ایشان چنانچه خد
دقیقه از شرایط آداب خدمت
و فرمان برداری فرو گذاشت نگذارد
و پیوسته مداوم شود به اوراد و او
قات و تسبیحات و ذکر بر دوام
بر نهجی که از مرشد کامل بوی رسد

بر سر اخلاص

بر سر اخلاص و عجز و زاری و تضرع
و شوق و ذوق که چون قیام نماید بر
کلمهٔ توحید بذکر خفی که واذکر
ربک تضرعا و خفیة و دون الجهر و جناب
و ذکر الاثبات این چنان بود که چون
ردآنکی کلمهٔ لا اله الا الله را بر شرایطی
که فرموده اند پس چون ادا شود
در اول چنان بود که لا اله الا الله ضرب
الله چون در دل زده شود از باطن
دل و الا الله رشاشهٔ نور در سویدای
دل در گیرد و دل و جان بنور آن
که آن نور الله است منور کردند
و ظلمت و کدورات دل مبدل گردد
بنور الله و جملهٔ قوای وجود باین
نور منور کردند همچنانچه ظلمت هر مکان
بنور شمع و چراغ چون ای درویش

۱۸ این مراتب نور قلبی را مراتبهاست
در اول مراتب نور لطیفه از کرقالبی
و آن سبز است و درین حال سیران سیر
سالک تا فلک قمر بود دوم نور
کبود است آن نور نفس مزکا بود
که از [illegible] سیوم مراتب نور
الوان است در هم آمیخته چهارم
نور [illegible] که آن سرخ است که
[illegible] سالک پنجم نور سفید است
که نور [illegible] است ششم [illegible] زرد است
و آن نور روحست [illegible] گردیده
هفتم نور سیاه است و آن
[illegible] است و آن را نور ذات گویند
هشتم نور از غایت لطفی بی رنگ
باشد و آن نور رنگ [illegible] است که
اسیر رنگ شده است و سالک را در

۱۰

۵۹ هر مرتبه انوار سیر او با فلک او بود
پس در هر مرتبه از مراتب ثمانیه که سالک
را سیران واقع شود صفتی در وجود
سالک غالب گردد و جمیع صفات
و قوای وجود مبدل گردند به صفات
چندانک جمیع صفات [illegible] گردد صفاة
و بعد به حضرت ذات و حال آنک هر صفت
که تبدیل یابد [illegible] آنکه
بکلی از وجود محو گردد بلکه هر صفت
را اثری خواص معنوی دیگر صفتی پیدا
میگردد تا چندی آنک وجود انسانی
جامع جمیع اسما و صفات گردد پس
درین مراتب حال واقع شود که حضرت
هویت غیب استیلا در وجود شریف
کامل چنان پیدا کرده اند و غالب شود
که صفات وجود محو و متلاشی گردد

حتی که از ان صفات در خود دریابد
و نه خود را یابد الا که حضرت الهی بود
بصورت انسان پس این کس در روی
زمین خلیفة الله و امام زمان بود
بامر نبوت و قایم مقام ولایت
او بود در هر زمانی بمتابعت علی
مرتضی ای درویش علی مرتضی چراغ جان
کاملان کاینات است و آن ولایت
است که مظهر او علی شده بود و
چراغ آن چراغیست ولایت علی روح است
که از شمع جان نبوت رسول الله
روشن کردیده و نبوت نبی قایم
بنور الله کردیده که الله نور
السموات و الارض پس هر که دست
ارادت و متابعت بر دامن دولت
اولیا الله محکم کرداند او را

11

شود
61 که روشن کرداند وجود وی بنور
ایمان و متابعت خود در راه راسخ کرداند
با شمع هدایت حضرت مصطفوی و
قیام وی بود نبوت حضرت نبی و
محیط افاض حضرت الهی او بود چنانکه
بفضل و خواص او به خلق الله مفیوض
شود بظاهر و باطن و بهدریت
سعادت دو جهانی از وی یابند
والحمد لله رب العالمین

باب پانزدهم در بیان مصباح الارواح اظهار الاصول و کیفیت

ظهور روح قدسی در وجود و خفای او در
حقیقت وجود ای درویش روح قدسی است
که قیام مکونات بر وست و سبب
کاینات اوست و اوست که در وجود
انسان بکوش شنوا و بچشم بینا و بشم

بویا و بزبان گویا و بدست گیرا
و بپای روا و بدل حاکم بر همه اعضا
و بدماغ مدرک کلی و تفصیلات بود و
وی اما هر چند که حیوانات را این حواس
همه هست اما آنکه ایشان را تمکن شنودن
رنجیدن و فریاد کردن و گوش کشیدن نیست
اما انسان را چون شنود آگاه بوده باشد که یی
چه شنیده و [illegible] که شنود و چه شنوده
و از کجا شنوده و چه بایدش کردن
و دیدن در دیدن انسان را آنکه حاصلست
که داناست بر دیدن که چه دید و کجا دید
و چون دید [illegible] دید و [illegible] چه دید
و از کجا دید و کیفیت آنچیز را که دیده
شود بداند و [illegible] آن هم چه بوییده
شود مطلع او بود که چه بوییده و از
کجا بوییده و کیفیت چگونگی آن بوییده

ان

و تمیز و فرق نماید بعلم ادراک مطلع
میتواند و باز هر چیز را که بلامس
شود حقیقت آنچیز را دریابد از
نرمی و درشتی و گرمی و سردی و غیره
چنانچه او را تحقیق شود که آنچیز ملتفت
وی شده از اجناس جمادیست یا نبا
تست یا حیوان و انسان [illegible] آنچه از
قبل ماکولات یا مشروبات یا ملبو
سات یا نجاسات یا چون در [illegible]
و غیره باشد [illegible] صحیح و [illegible] و فرد [illegible]
بداند چون که [illegible] هر آن ادراک
باطن [illegible]
تشخیص مرض درون او و بر آن مفهوم
کرده و [illegible] در زبان [illegible] قادر
گردد و هم در آن قادر بود که چه گوید
تا بگوید یا چه چرا باید گفتن و برای گفتن
چه میگوید

و چه گفته میشود و مقصود از آن گفتن چه
ارادت کرده است چنانکه تمام کلا
مهای آسمانی و السنهٔ مختلف را توان
ادراک کرده بر وجهی که سامعان
آنرا مفهوم شود که چه گفته میشود شد ۰
چنین که کلام الله و اسماء الله را حرفا
حرفا ایشان قرائت کنند و همچنین
قدم بر هر جا که شهد خواند که او را
که بهم نفس آمده و برای چه میرود
و خوف آن یا بدان رفتن و همچنین
حس جمیع با قلبه از مدرکات و
حفظ تواند کرد و تمیز و تخیل و باقی صفات
و قوای باطنه که انسان را حاصل است
همه حیوانات را آن حاصل نیست بلکه
چون این صفات بر وجود انسان
بکمال جمع در سر چنانچه مظهر شود

که بجمیع

که بجمیع اسما و صفات موصوف گردد
چنانچه هر صفت از صفات را آنچه
لازمه خواص و تاثیرات صفات
فعلی او یا صفات او بود از صفات
ذاتی و افعالی و آثار آن و محلی ظهور
او بود جمله در وجود کاملان انبیا
و اولیا نظر توان کرد و این
جمله صفات عظیم هیچ مخلوق را حاصل
جمله. نیست الا انسان را و این صفات انبیا
با آن ممتاز شدند صفت روح قدسی است
بوجود انسان که در محل قلب نزول
فرموده چنانچه در دین هر آن کس که محل
و مکان روح قدسی را که دل است
پاک کرده اند از صفات غیر او
و رضای حضرت حق و مصفا و مدام
بیاد حق بود بشوق و ذوق و درد

66
و بناز و قوت و بعد دلرا بذکر
لا اله الا الله و مستور گردانند از
معاندان نفس و هوا و شیاطین
بعزلت از خلق و حب جاه و مال
و اولاد و حرص و حسد و حقد و
امل و طمع و ریا و کذب و افترا
و ما فیها بنها این حضرت روح قدسی
در صحان دل و جان وجود انسان
احسان سلطنت خود را در سر سویدای
دل ملبس گردانند و عساکر قوای ملکو
تی بر یمین و یسار قلب موکل گردانند
و صفات سبعه قلبیه و ثمانیه ذاتیه را
مقربان خاص گردانند و امور
سلطنة را در شهرستان وجود
جاری فرماید و سلیمان وار بر سریر
سلطنت تخت قلب نشسته و

دیو هوا

67
دیو هوا و شیاطین نفس اماره
مسخر گردانیده و عساکر لطیفه را بت
بفرماید تا تخت توکل بلقیس حاضر
گردانند سکان و بادبان همت همت
را بر کشند و بیک طرفة العین
از ملک فارس وجود به بیت الاقدس
قاف قدس الاهیت وصول
حقیقی دریابند و مانی
جبل منا طینت جبلی وجود که محجر
شده در وجود نزول فرماید و
دیوان نفوس اهل نفس اماره را
مسخر عبودیت حق تعالی میفر
ماید و همچنان خود در تخت سلیمانی
مسکن فرمودن و از چشم غیر
پوشیده جاجه عقل و ادراک
و فهم و بیان از پیراهن سرادقات

جلال او عاجز و سرگشته‌ایم ۵
ای همه هستی ز تو پیدا شده ۵ خاک
ضعیف از تو توانا شده ۵ ای درویش
بغیر این حضرت هیچ نیست و از وجود
نشان و بیان نیست از جان بر جان
نزدیکتر و از ما با و هیچ دورتر نیست
ای نزدیک دور ای دور نزدیک
هر که را بغیر این حضرت طلب مرادی
بود از او دور بود و هر که خودی خود را
در وهم گرداند از وی هیچ نزدیکتر نیابد
ای درویش در همه جهان وجودی بغیر
ظاهر و باطن بغیر این حضرت نیست و از
چشم جهانیان چنان نهان نیست که از وی
نشان نیست ای درویش بدیدهٔ تارکان
دنیا و ساکنان سلوک عقبا و ا
لهان بی‌بهره و با چنان اظهر است که

بغیر او خود هیچ نیست ای دوست
بهر چه نظر کنیم تویی اظهر و اخفی ور
بهر چه طلب کنیم تو تنها ظاهر و باطنی ای بی
درویش بینایی جمال این حضرت
و توانایی کلمات او بدون دلی نورانی
نبود که شکسته باشد از جمیع
لذات محبت دنیا و ما فیها و
مرادات و آرزوی عقبا
و عقبا ۵ ای گرفتاران عشقت
فارغ از مال و منال ۵ و الهان
حضرتت را از خود و جنت ملال ۵
ای عزیز تا بکلی از خود و خود
و آرزوی خود بیرون نیایی
نظارهٔ جمال یا کمال این حضرت
ترا حاصل نشود و تا بسر موی
بخودی خود پیوسته‌ای از رساله

۷۰ مسافت در میان است حجاب
توهم توی و خیال و همی تو وگر نه آن
حضرت اظهر من الشمس است الله بکل
شیء محیط ۰ تا تو باشی رنج جانت این بود
صد بلا را هر زمان گردن بنه ۰ چون
برون آیی ز پندار وجود ۰ بر تو
بگو [illegible] و ز پندار وجود ۰ باب
دوازدهم در بیان مصباح الانوار
و احکام اخبار الاصول در حقیقت
صفات مظهر روح قدسی که او وجود
خلیفة الله است در بین وگر نه آنکه
و قائم مقام صفات محمدیه است
علیه السلام و او راست مسند
شریعت حقیقی و طریق طریقت
علوی که شرع الهدایه و طریقة
الولایه است ای درویش اکمل هر زمان

فیاض

۷۱ فیاض حجاب است چونکه واسطه اوست
میان خالق و مخلوق چنانکه هر فیضی
که فایض است از حضرت فیاض بر قلب
مبارک کامل زمان فایض است
و از او بر باقی مخلوقات بواسطه
که میان دل کامل و حضرت الو
هیت حجاب باقی نمانده است
قلب المؤمن عرش الله ای درویش
البته که در هر زمان مظهر حق باید که او گر
روح الله گردد تا بآن صفت
او را با قدرة الله و بعلم و حیات
الله و اراده الله مناسبتی تام
بود تا بواسطه تقدیس که وی را
بود روح قدسی را تواند حاصل
شدن و بواسطه فاعلیت روح
اقدس مظهر جمیع اسما و صفات

٧٣ گردیدن که چون مظهر جامع جمیع اسما
وصفات گردد حضرت ذات
خارج از صفات نخواهد بود لا
پس اکمل زمانه مظهر ذات وصفاة
تواند بود چنانچه هر فیض جامعه
که از حضرت ذاة وصفات فایض
میگردد وجمله را مرکز وجود شریف
کامل بود بلکه بی واسطه ذاة
شریف این مظهر هیچ فیض از عالم
از عالم هویت غیب فایض نگردد
وبایں سبب اورا ابو الارواح
خوانند واوست که عالم بطفیل
وجود او قایم است ووجود حقیقت
حضرت محمدی اوراست علیه السلام
واما در هر زمانی شخصی که اکمل کمل
بود بخلافت حضرت نبی قایم مقام

صفات

حضرت
٧٣ صفات نبوی شود ای درویش
هر چند که ختم نبوت شده اما فیض
جامعهٔ نبوی منقطع نشد دایم از
حضرت الوهیت بر مظهر ولایت
یقینا فیوضات لاینتهاهی فایض است
وچون مظهر این فیوض جامعه که همت
امام زمانه است پس فیض نبوت
وولایت علی الدوام مظهر حق
طلبد ومظهر او قطب الاقطاب
تواند بودن پس این کس خلیفه
الله النبوت والولایت والار
واح اما ابو الاشباح واو هم قطبی
است از اقطاب مثل قطب شمال
وجنوب وابو الاشباح که قطب
ثانیست مناسبت او با قمر تحقیق است
همچنانچه قطب شمال را مناسبت

۷۴ با آفتاب حقیقی است و آن نبوت
و ولایت است که شمس و قمر معانیست
و آن صفات صفات حق و علمیت
و همچنین که قمر از آفتاب نور می‌یابد
ولایت از نبوت فیض میگیرد و
این دو قطب اند که وجود شریف
ایشان واسطهٔ هستی عالم و عالمیان
است و آن یک شمس حقیقی است
که مظهر نور الانوار ذاتی است
و این یکی مظهر قمر ولایت است
و هر چند که ولی از عالم گم گردند
چون این دو مظهر درین عالم باقی باشند
عالم و عالمیان باقی باشند و چون از
دنیا رحلت فرمایند و هیچکس باقی
نبود درین مرکز خاک که عالم مقام
ایشان بود قیامت عظمی برخیزد

و همچ

۷۵ وهمچنین این دو یکی قطب ارشاد است
و یکی قطب ابدال اما قطب ارشاد
آنست که اکمل زمانه است و جملهٔ
ظهورات را واسطه است بصفات
واعمال پس جملهٔ موجودات اولاد
اعمال وی‌اند پس همچنین جملهٔ اولاد
ظهورات طالب آبای خود خواهند
بودن و همهٔ موجودات را رجوع
بوی باید شدن تا بواسطهٔ کامل
هر زمان بقرب جناب حضرت
الهی و نعیم جنات توانند وصول
یافتن واما چون مخالف شوند بعضی
با مظاهر اسما و صفات [illegible] مخالفت
راجع شوند مخالفان بدرکات اسفل
و بعضی ابسنجیم گرفتاری یابند
حال آنکه هر چند که باین مظهر وصول

بواسطهٔ

بابد بهر صنعت و سبب که بوده باشد
خواه بصفات ماکولات یا ملبوسات
و مواعین و خدم یا مکان و مسکن
یا محبت و متابعت و غیره که این جمله
بواسطه کامل صفات قدم این ندا
حاصل شود یعنی صفت و خاصیت این
جمله حق فی الدارین گردد اما هر چیز و هر کس
که موجود بجا آوری شود بهر نوع که د
بوده باشد یا از هر قبیل که بود الجمله
احداث یابند یعنی از ذات هستی
حقیقی خود ناچیز گردند و بعضی هر
چیز و هر شئی از ذرات موجودات
که باشد چون با آن مظهر نرسیده بهشت
یا مردود وی هم نشاء باشد آن
جزو انها از هر نوع که بود در مقام
برزخ البرازخ باشند تا باز بواسطه

دیگر

دیگر بر کاملی رسند بهر زمانک و باشند
ای درویش عالم برزخ عبارتست از
واسطه است میانه عالم اعلا و
مراتب کمال نهایت اسفل السافلین و مقام
و غایت بعد و مذلت پس هر شئی
را بعد او بقدر حسب حال او بود و قرب
او و برزخ او از مراتب انسانی
و اما انسانرا برزخ کثره نارست
که ما بین السموات و جنات و قرب
جوار رحمت و مقام اسفل السافلین
و عذاب الیم و ارواح خبیثه اما
برزخ حیوان میانه بودن حشرانی
و روح انسانی بود نیست اما برزخ
نباتات و بعضی از حیوان آنست
که با انسان کامل وصول نیابد که بدر
جات عالیه رسد و بمعاصی هم فرو شود

۷۸ که بارواح خبیثات راجع شود
همچنانکه ضایع بماند از کمال و نقص
همچنانکه جادی هلاک گردد تا به زمانی
دیگر که از آن خاک باز چه سر بر زند
و بزچه وصول یابد ای درویش این
عالم اجسام که آنرا دنیا گویند در بن
مقام همه مراتب ملکی است همه موجو
دات را همچنانکه معاینه میشود که قطرات
باران در جوف زمین چون نزول
کند بواسطهٔ حرارت شمس و وزیدن
هوا حبوب تولد کند چون فواکه و
غیره و از ین جمله هرچه بانسان
وصول یابد قوت و خواص آن
چون صرف عبادت شود عروج یابد
و با روحانیان اعلا اتحاد یابد و از
آن جمله نبات و حیوان هرچه صرف

تبدیل

ضلالت

ملحق

۷۹ ضلالت و اهل ضلالت شود ملحق
بصفات خبیثات شوند پس چنین
که خاک و آب وغیره گاهی انواع
فواکه و حبوب شوند و با حیوان
مبدل گردند و گاهی بصفات
انسان بر آیند و بواسطهٔ اهل کمال
بصفات ملکی هم مبدل شوند
و مراتب علوی یابند و یا بواسطهٔ
اعمال خبیثات با خبایث ملحق
شوند و این صفت رد و قبول
بواسطهٔ کمل هر زمانه است یا بوا
سطهٔ مردود شدن او پس ای درویش
سعی نمای در آنکه خود را در حیطهٔ
ملازمت کاملی رسانی و ملجاء
خود او را گردانی تا از صورت
انسانی بصفات ملکی موصوف

کردی و مراتب توجهم قدسی قطع
گردد و زنهار که از صحبت مدبران
موذی طبع دوری جوئی و از اعمال
و افعال خبیثین و الخبیثات دوری
گزینی تا بر تو موثر نگردد که اثر
مصاحب بدکار و بدعمل که آنها
لعنت امر خدای و رسول و اعمال
کاملان در زمانه است مثل وبا و طا
عون بر جمالک وجود موثر میگردد
و صحبت خاصیت ضلالت موجب هلاک
روح و روحانی میکند و معا
ذ الله جل شوی اثر افعال بدکار
چون غالب گردد شخص مخنث گردد
که الصحبت توثر ای عزیز نجابت
اعمال و توجهات اهل الله آفات
و بلیات انقطاع می یابد از عالم

واهل عالم همچنان بشومی افعال
قبایح مخالفان امر حق و اهل حق
جاذب آفات و بلیات میگردد
ای عزیز اهل الله را بدست آورد
بمحبت و خدمت و صدق و اخلاص
و رعایت خاطر ایشانرا بر خود وا
جب گردان تا از زمرهٔ خاصان
اولیا گردی و سبب فرح و خوشی
حالی ایشان باشی که هرگاه که ایشان
مفرح الحال اند همه اهل عالم پرحضور
اند بآن واسطه که هرچه از ارضی و
سموات بر دل ایشان وارد شود
چون ایشان بآن سبب خوش دل
شوند آن خوشی باز از دل مبارک
ایشان چون تریاک فاروق دا
فع سمومات بلیات و آفات

عالم واهل عالم کردند وتخم دو دانهٔ
سعادت دوجهانی شود ولله الحمد رب
العالمین والاجون دل مبارک این
طایفهٔ اهل الله غمگین گردد بسی غم
خاطر ایشان که از دل مبارک ایشان
سر بر زند خلل زهر بهل لاهل بود جسم و
جان وایمان وملک ومال وجاه و
واسباب معیشت وراحت اهل
عالم را معاذ الله ای عزیز بدتو باد
که رعایت خاطر درویشان کنی که هردو
جهان طفیل وجود شریف ایشانست
ومقصد ومقصود آفرینش عالم ایشانند
من نگویم کیست آن درویش کو باشد چنین
تو طلب کن تا بیابی کو بود دایم چنین
اما چون غم آن درویش غم آن الله بوده
باشد نه برای مال وملک وجاه و

اسباب دنیا ومافیها ای گرفتا
ران عشقت فارغ از مال ومنال
والهان حضرتت را از خود وجنت ملال
اما ای درویش این مراتب ولایت که
بیان شد از وجه کلی هشت طبقه اند
همچنانچه جنات ثمانه ومراتب کوا
کب در افلاک ثمانیه سیاره و
ثابته واسماء ذاتیه که هشت اندایشا
مراتب وآیت از وجه کلی هم هشت
وهریک را قطبی وهر قطبی را طبقاتی
از اولیا تابع اند همچنانچه هر کوکب
را طبقاتی است از انسان وحیوان
وغیر وهمچنین آنکه حضرت الله تعالی
فرمود که عالم را در شش روز بیافریدم
عبارت از آن شش روز شش
کوکب سیاره است و آن زحل

٨٤

عطارد
و مشتری و مریخ و شمس و زهره و
است که این شش گانه کواکب هر یک
بذات خود نورانی اند اما قمر چون
بذات خود نور ندارد نور او بوا
سطه نور آفتابست پس چون کوا
کب سیاره همه صفت است اما آنچه
بذات خود منور است شش و
در بطن مادر آن پرورش نطفه
این کواکب راست اما پرورش و غذا
حیث او آنست که نطفه اب وام
را باهم بیامیزد و مدور کرداند
و سخت وی فقط کنند که فرو نریزد
و ماه دوم مشتری راست که او را
خون کرداند و روح اختلاج در او
بدمد و ماه سیوم مریخ را بود
که او را گوشت کرداند و حرارت

چند انکه متولد
میگردد در هر جا که یکایک
زحل راست که

٨٥

در او پیدا سازد و ماه چهارم
آفتاب را بود و نوبت پرورش
که روح در او بدمد و بحرکت
در آید و تن بجان زنده کردد و
ماه پنجم زهره را بود و نوبت پرورش
صورت انسانی پیدا شود و ماه
ششم عطارد را بود و زینت
آمیزش صور از چشم و ابرو و [illegible]
تمام شود در ششم ماه به پرورش [illegible]
این شش کواکب نورانی عالم وجود
انسانی تمام آفریده شود اما در
ماه هفتم اگر متولد شود و ممکن که
بزید و چون نوبت [illegible] قمر است
و او [illegible] باز نوبت زحل
را بود [illegible] است اگر متولد باید
عجب که بزید [illegible] تا ماه نهم [illegible] باشد

۸۶

نوبت پس ورش به مشتری رسد واما
مراتب هشتمین ثوابت اند وآن بر همه
اوضاع مولود متعلق اند از قوای
ظاهر و باطن و غیره پس معلوم در بسایر کره
خاک که جوف افلاک است هشت
طوایف اند و هر یک را از ایشان قطبی است
وازین هشت شش قطب از انجمله اند
که ایشان بنور ولایت قایم اند و واسطه
اضیاء عالم وعالمیان گردیده اند واما
این هشت طوایف یکی عامه اهل عالم اند
که بشمس متعلق اند وسر ایشان پادشاه
عادل بود یا ظالم چنانچه قمر گاهی بدر
وگاهی محض هلال است دوم اخیارند
که اهل شریعت و اصلح قوم اند و اهل
علم اما علمای ظاهر و ایشان بعطارد
منسوبند سیوم ابدال اند وآن نیکو

کاراند

۱۲

۸۷

کاراند و متعبدان اهل ولایت و قطب
ایشان از اوتاد است چنانچه قطب مراتب
دوم قطب الشریعت است اما مراتب
چهارم سلاطین اولیا اند وقطب
ایشان مرشدان کامل اند و مراتب
پنجم بمریخ متعلق است واین طایفه
از اولیا مجذوبان باشند وقطب مجذوبان
ایشان قطب ابدال ششم را افراد
خوانند وقطب ایشان را قطب الافراد
گویند وتعلق ایشان بمشتری بود
واین طایفه را صفات جامعیت و
کلیت حاصل است و ذو العز والاکرام
باشند اما طایفه هفتمین محبوبان خاص
و والهان خاص الخاص اند وقطب ایشان
قطب الاقطاب بود و مظهر کل وجامع
جمیع علوم معانی که آنرا علم لدنی خوانند

چنانچه بهر دور چنین کاملی جامع تواند
ظاهر شدن و طبقات مستغرقان بحر احدیة
و واصلان سر هویت و عارفان ذات
صفات احدیت و این طایفه بزحل
متعلق اند و آن اکابر انبیا و کمل اولیا
انبیا اند علیهم السلام اما طایفه هشتمین
آن رجال غیب اند و جه طایفه آبارق
و قطب ایشان اکمل ایشان بود و چنین کاملان
گویند که قطب ایشان حضرت خواجه
خضر است علیه السلام و این طایفه
منسوب بثوابت اند و از جمله طوایف
درین طبقه داخل توانند بودن و مجموع
تا هشت مراتب اسما است بترتیب
کواکب افلاک که آن زحل و مشتری
و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر
و ثوابت است و هشت اسما که آن

علیم و مرید و قدیر و حی و سمیع و بصیر
و متکلم و حکیم و از مراتب قلبی که باین
ترتیب بود آنکه خفیت نور سیاه
ذکای است نفس نور کبود و نور سبزی
و قلبی نور سرخ و روح بود نور زرد
و گاهی لطیفه سری بنور سفید ظهور ظهور
فرماید و نفس را نور آمیخته و قالبی را
نور سبز و این جمله در آن نفس سالکان
در هر مرتبه از مراتب ظهور فرمایند
و تشخیص مراتب سالکان از اینجا
توان معلوم فرمودن اما ثوابت
اعلا اند و غیب الغیوب که نور
بی رنگ بود نشان اوست اما

باب سیزدهم در بیان مصباح الارواح الاصول و اثر العبودیت

و صفات نبوت و ولایت و سبب

۹۰ ظهور آن ای عزیز سپاس آنحضرت را
که بحکمت تام و کمال انعام تمام خلائق
را از مکمن غیب بشهادت عالم
وجود انسانی ظهور فرمود از اخص
انسان انبیا و اولیا را علیهم السلام
سرافراز و مقرب حرم کبریایی گردانید
و در آفرینش زوره اعلی حضرت محمد را
علیه السلام خاتم الانبیا گردانید و علی
مرتضی را کرم الله وجهه آدم اولیا
و لباس جامعیت پوشانید و اتمام
[illegible] را بوجود شریف حضرت
خاتم الولایه بکمال جامعیت رسانید
علیهم اجمعین ای سالک راه و ای کاشف
اسرار حضرت الله حضرت ذات لاهوتی
اراده ظهور کاینات که فرمود اول
ظهوری نقطه ذات محمدیه بود که تجلی
را حقیقت

از ذات

۹۱ از ذات خود بذات خود فرمود
پس آن حقیقت را صفات قدرت
از لوازم شده تا صفات قادریه
بدرقه آن حقیقت گردد و آن نقطه
نبوت بود ای عزیز ظهور حضرت
ذات پس وجود صفات همگی نیست
پس نقطه وحدت را حقیقی ظاهر آمد
که عبارت از آن نقطه واحدیت است
اما نقطه احدیت خود ولایت است
که او کریم الطرفین است و اما نقطه
حقیقی سه است نقطه ذات وحدانیت
لاهوتی و نقطه واحدیت که نبوت آمده
جبروتیست و نقطه احدیت که عبارت
از آن ولایت است که بین الذات
والصفات است ای عزیز ولایت مظهر
ذات الوهیت است و نبوت

مظاهر ذات وصفات پس هرکدام
از نبوت و ولایت که بر کمال خود
رسد مظاهر جلا او باشد قوله تعالی
انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرست
قبورهم یعنی حضرت پروردگاری
میفرماید که کمال ظهور فیضها که خداوندیم
در دلهای انبیا و اولیا ظهور فرموده
که دلهای ایشان بمحبت درد اشتیاق
باشکسته شده و منفجره وجود ایشان
خراب گردیده از لذات جسمانی
و از لذات دو جهانی تا دران
وجود دمیده نفخه روح قدسی قال
الله تبارک و تعالی نفخت فیه من روحی
ای درویش باطن کمل محیطست بنور
الانوار حقیقی که آن نور نبوتست
واما نبوت سیر فرمود تا به وجود

حضرت محمدی علیه السلام و کمال جامعیت
رسید و نبوتست که ولی ظاهر و با
طن خلق الله شده و چون نبوت بر
کمال خود رسید و تمام شد ختم آن هر دو
بروجود شریف حضرت محمد رسول
الله لازم آمد پس همگی صفات آن
نور انوار صفت باطن گرفته از برای
ظهور کمال ولایت و معهذا سیر
و ترقی میطلبد برای کمال صفات
جامعیت و مراتب الوهیت جناب
سبحانی ما اعظم شانی و انا رب
العرش العظیم صدای جمال او گردد
و معهذا کمال جامعیت می یابد تا به
حضرت مظهر موعود که محل عالمیات
ختم ولایت بوجود شریف آنحضرت
شود ای درویش در ابتدای نبوت را

۹۴ ظهور بود در عالم ظاهر و ولایت مخفی
بوجهی در باطن نبوت و از حضرت الوهیت
فیض فایض بر نبوت بود اما چون
نبوت ختم شد ولایت از نبوت
منشق شده ظاهر گردید و در سیر در
آمد پس نبوت در باطن اهل ولایت
خفا یافته چنانچه نبوت از الوهیت
فیض می یافت اکنون نبوت باطن ولایة
شده و ولایت بنبوت قیام یافته
و مفیوض بفیض الوهیت و ترقی برای
کمال جامعیت می یابد و چون مظهری
جامع ظاهر گردد همه مراتب در ان
حضرت ظهور یابد چنانچه صفات الوهیت
و نور نبوت و کشف ولایت در ان حضرت را
بود الحدیث العلماء ورثة الانبیاء جمالی
آید و در آن حین کامل امر و نواهی [illegible]

۹۵ وعوام جاری فرماید و هیچ کسی را از
امروی چاره نباشد و اگر شیخی ازان
امر سر اکشد ببلای عظیم مبتلا گردند
و چون دران وجود صفات ولایت
عالیه گردد و غالب شود اثر ظهور
سالکان
ان ارشاد سالکان بود و حل اشکال
عارفان و تحقیق مراتب مکاشفان
و نافع انس و جان گردد و وصف
الحال او بود الشیخ فی قومه کالنبی فی
امته و چون فیض الوهیت حقیقت
او را مستغرق گرداند صفات
معشوق بر او جلوه گری فرماید بسبب غلبه
محبت ندای انی انا الله در وجود
آید چنانچه گوید او بی ترجمان بی زبانی
بیت دران دم که من حق مطلق شوم
نباشد دوئی جملگی حق شوم ° بود علم

من علم حق علیم ۞ تا شدید مر خدای عظیم
بود علم من علم بی حد و عد ۞ بذات عالم
از ازل تا ابد ۞ بود علم من علمی بی ساحلی
که غور آن نداند بجز او واصلی ای عزیز
بیقین که تا چندانکه جهان بود و هست
و خواهد بودن آن مظهر جامع که او
مهبط افاضای این مراتب است که او
خود قطب الاقطاب و غوث الاعظم
و مرکز دایره وجود و امام زمان
و خلیفة الله و هادی الخلق او بوده
و خواهد بود و آنکه هر امامی را در هر زمانی
صفاتی بروی غالب آید ضابطه هر صفت
صفات غالبه او و حالات او بود
چنان از این بیان شمه گفته آید ای عزیز
در ابتدای هر دوره عظما واجب
بود که صفت حکمت که اول صفات

نبوّت و کمال ولایت و ظهور الوهیت
بر کامل هر زمان غالب آید تا بآن
سبب خواص اشیا را و علم تشریح بداند
و هم تاثیرات افلاک و انجم و کیفیت
طبایع و ارکان و جماد و نبات و
حیوان و انسان و علم صنایع و بدایع
برای تربیت خلایق بداند تا باین و
سایط نظام عالم و عالمیان گردد
و بعد باید که صفت نبوت غالب
گردد و ظهور یابد تا سبب هدایت
خلقان شود که بندگان خدای تعالی را
از صفات جهل و حمق و غفلت نفس
و ظلمت طبیعت بسوی علم و اطاعت
حق و معرفت و تقرب حقیقی در
مقام اصلی حاصل شود و بصفات
روحانی و حیات جاودانی موصوف

۹۸

کردند و هم چنین چون صفات
نبوت ختم شد ولایت ظاهر گردید
تا اهل سعادت بواسطهٔ عبودیت بمرا
تب الوهیت رسند که چون ولایت
بر کمال خود رسد مظهری شود و هو الاول
هو الآخر و هو الظاهر هو الباطن و هو
بکل شیٔ علیم و هو بکل شیٔ قدیر کمثله شیٔ
و هو السمیع البصیر و اما بتفصیل در اینکه
این مراتب ان شاء الله تعالی ای سالک
راه و ای طالب لقاء الله بدانکه
اول سری از اسرار الله که از هویت
غیب صادر شد حضرت علیم و قدیر
بود که رب الارباب کونین آمد و
آن حضرترا هشت صفات کمالی است
و آن هشت صفات حی و علیم و مرید
و قدیر و سمیع و بصیر و کلام بصیرا

وحکی

۹۹

و حکیمی است و اما اینکه این جمله عقل
کل و نفس کلیت و بواسطهٔ عقل و نفس
کل عرش اعظم ظهور یافت و عرش
واسطهٔ شده میان عقل و نفس و باقی
ظهورات چنانکه قیام عرش رحمانی بوا
سطهٔ عقل و نفس کلیت و باقی افلاک
از عرش فیض می یابند اما فلک ثوابت
که فلک هشتم است عقل و نفس او
کواکب ثوابت شده و ظهور او بواسطهٔ
فلک نهم است که فلک الافلاک
اطلس است که آن عرش است و هم چنین
هر فلک را عقل و نفسی است و هر کوکبی
که در اوست عقل و نفس همان فلک
شده چنانچه عقل و نفس عرش عقل
کلیت و صفات الوهیت در او
مستوی اما فلک هشتم را ثوابت

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

کواکب او آمده و عقل و نفس او شده
و صفات حکیمی صفات او گردیده چون
قیام ثوابت و فلک هشتمین بوی است
ظهور فلک هفتم بواسطه فلک و زحل
هشتم ظهور یافته و حضرت علیمی از کل
عقل و نفس او شده و اما مشتری
مظهر صفات مریدی آمده و عقل و نفس
فلک خود شده و بواسطه فلک هفتم
ظهور یافته و مریخ مظهر قدیری گردیده و مریخ
و عقل و نفس فلک خود شده و بواسطه
فلک مشتری قیام شده و شمس مظهر
صفات حی گردیده و عقل و نفس فلک
چهارم شده و ظهور او بواسطه فلک
پنجم بود و زهره مظهر اسم سمیعی آمده
و عقل و نفس فلک سیم گردیده و بوا
سطه فلک چهارم ظهور یافته و عطارد

مظهر صفات بصیری بوده و عقل و
نفس فلک دوم آمده و ظهور او
بواسطه فلک سیم شده و قمر مظهر
صفت متکلمی گردیده و عقل و نفس
فلک اول آمده و بواسطه فلک
دوم ظهور یافته و چون ظهور دوایر
افلاک تمام شد و مظاهر اسما و صفات
ظاهر گردیدند هر یک را خاصیت
آنست که از ما فوق خود فایض گردند
و بما تحت رسانند چنانچه این جمله فلک
است و هر یک را عقل و نفس است و
عقل و نفس کل را با اینجا عقول و نفوس
عشره خوانند اما عقل و نفس کل را عقل
اول گویند و حقیقت محمدی خوانند
و صور الاشیاء فی علم الله دانسته و
عالم جبروت و روح اضافی نامند

وحال آنکه این حضرت جان جانان
عالمست و رجوع اکابر انبیا و کمل اولیا
علیهم السلام باین حضرتست و این حضرت
معبود انبیا و اولیا الله است و
ظهور و تجلی ذات و هویت غیب الا
صفات بر او قایمست و قیام جمیع
موجودات باوست و احاطهٔ کلی
بعلم و قدرت و نور حیات اوست
آنکه [illegible] حضرت هویت درین حضرت
جان احاطه فرموده که این حضرت
در عرش جان استوا یافته که لذات
طعامها در طعامها بواسطهٔ مطبوخ
شدن و همچنانکه طعام بواسطهٔ طبخ لذه
پیدا کرده اند و خاصیت غذا ایشان در او
پیدا شود و همچنین قوای عرش و
خواص او در فیوضات عقل و نفس

وجهان بر عرش [illegible]

کل ممکن نیست که در عالم موثر گردد
و باز سیر این عرش در کرسی جان
نفوذ کرده است که حرارت آتش
در آتش و همچنین خواص فلک هشتم
و کواکب ثوابت فلک [illegible] و خلق
جان ظاهر است که جلالت و سوزا
نیدن چیزها را آتش و باز زحل و فلک
او در فلک مشتری جان احاطه یافته
که نور دورکی آتش در ذات او و همچنین
مشتری و فلک او و جان در فلک مریخ
متصرف است که آتش در گدازی زر و سیم
و آهن و مس و باز مریخ در فلک شمس جان
موثر است که طبیعت آتش در آتش
و باز آفتاب و فلک چهارم در زهره
فلک او و جان قادر است که آتش در
جذب روغن و فتیله و باز زهره و فلک

زحل ۱۲

ظهور کرده ۱۲ سیم بعطارد و فلک وی چنان است
که روغن در شیر و باز عطارد و فلک اول
در فلک اول و قمر چنان عفونت کرده که شیر
در وجود حیوان و غیره و باز قمر و فلک او
در طبایع اربعه و تمام اشیا بتخصیص گیاها
چنان سرایت کرده که قوای غذای در گیا
و باز صحت تازی در هوا چنان موثر است
که لذت طعام در طعام و باز هوا در
آب چنان است که تری و سردی آب
در آب و باز سرایت آب در خاک
همچنانست که روح نامیه در نبات و باز
خاصیت در ارکان چنانست که سرایت
حرارت آتش در آب جوشان و باز خاصیت
جماد در ارکان همچنان بود که خاصیت طبایع
در انسان و حیوان و باز سرایت آب
و خاک در نبات همچنانست که ظهور او در

واثمار

و اثمار که از اشجار ظاهر گردد و باز نبات ۲۰۵
در حیوان آنچنان ظهور یافته که ثمرات از
اشجار و باز نبات و حیوان و غیره در انسان
چنان موثر است که جان در تنها و باز انسان
و صفات انسانی در عالم ملک و ملکوت
چنان متصرف است مر انسان را تا چند حال
در چشم ۱۴ شود که بینایی چشم و شنوایی گوش در گوش
و گویایی زبان در زبان و گیرایی دست
در دست و روایی پای در پای و علی هذه
القیاس الطهر انکس که او از ادای صلاة
انسانی که اطاعت خدا و رسول است
عاطل گردد همچنانکه بود در عالم ملک و ملکوت
تصرف او که مردمان کور یا گنگ یا لنگ
یا مفلوج [illegible] چو فوت در اینست تنزلات
و ظهورات معلوم شد اکنون بدانکه
این منازل را بازپس پایان باید رسانید

۱۰۶ اما راه سعادت آخرت و قرب جوار حق
و مقام مبدای اصلی را و ثواب یافتن
بچهار شرائط بپایان توان بردن اول
به تزکیة النفس بترک ازمائم دوم بتصفیة القلب
باخلاق الحمیدة واعمال الحسنات سیم
بتجلیة الروح بمعرفت حق و الحقایق الاشیا
چهارم بمحبت المحبوب و ترک المعشوقها
ای عزیز هر که این چهار را تمام کند
پادشاهی خاص و عام کند جسم و قلب و عقل
و روح این هر چهار ره بدیشان تو بسوی
کردگار ای عزیز چون ترا تزکیة النفس
حاصل شود نشانه او آن بود که شخص را
آنچه عزیزترین و بهترین بود نیز دا و انرا
از برای مسلمانان طلبد اگر چه خود بران محتاج
داند و ما باشد که انرا بر خود حرام کند الا چون
انرا بر استحقاق آن رسیده شود شادمان

دوستداری

۱۰۷ خویش خاطر کرده که مطلوب وی بر محتاج
مستحقان رسیده و آن محتاج را کفایت
و ازان حاصل آمد اما تصفیة القلب
چون بکمال خود رسد باید که بغیر حق
چیزی دیگر نخواهد و نداند و نگوید مگر
هم از برای حق و اهل حق و هیچ چیز نبود
که نه در ان مشاهده جمال و جلال بر کمال
حضرت قادری رب الارباب را مشاهده
بلکه معاینه اما نشان تجلیة روح آن بود
که بغیر از وحدت و احدیت حضرت
صمدیت را اصل عظمة در دیده سر جان
و خاطر و روح روان مشاهده و تفکر
و در تخیل و توجه در نیاید الا آنکه بهشت
ظل کل بیند چهارم نبیند غیر دوست
دوست بیند غیر دوست داند او نباشد غیر دوست
ای دوست بدانکه چون حقیقت محبت

ظاهر ۱۰۸
از پس پردهٔ محبوبی ظاهر کرد و کمتر ثمرات
عاشقی و معشوقی آن بود که سالک طالب
بعشق خود محو شود که لمن الملک الواحد القهار
نیست فی الدار غیره دیار ظهور فرماید بعده
حال سالک طالب استغراق او را حاصل شود
که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون چنانچه هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن و هو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر ای طالب صادق و ای مومن
موافق بدانکه تا دست همت و نیاز متوسل
بر دامن کاملی راه به پایان برده و
منازل سیر ده که او باشد خلق الخلق
زمانه و تمام مراتب مسخر و محکوم بجلالت
او گشته باشند نتوانی و همگی خودی خود را
ایثار رضای او و سخط او نکند و انی ازین
مراتب جبار کانه بهره نبری ای دوست

خود

خود دشمن لعین بدانکه هرچه تو دانی و ۱۰۹
هرچیز که میخواهی و هرچه بگوئی و پنداری
که خداوند در تمام رای تو رضای شیاطین
است و سخط خدای تعالی معاذ الله شده
که حق تعالی دنیا و اهل دنیا را لعنت
کرده و دشمن داشته و تو دایم در رضای
اهل دنیا خود را مسرور و مشهور
میگردانی و در طلب راحت نفس و نیک
نامی و شهرت و کامرانی میداری و
۱۲۱ و حال آنکه کاملان و مکمل همگی خود را در همه
ازین معنی اجتناب نموده اند و خود را
از رضای ظاهر بینان دور کرده و بر
نقیض آن عمل نموده اند غرض آنکه رضای
خدای تعالی بر خلاف رضای اهل دنیاست
ای سالک راه و ای مقبول درگاه هر کرا
حضرت الله تعالی توفیق اطاعت

اولیا اند که کرامت فرمود که مرشدان ۱۱۰
محقق اند در ابتدای سلوک باندک
فرصتی مبتدی را از مراتب بدایت
بوسط رسانند و از وسط بکمال نهایت
سلوک رسانند اما نشانهٔ این فرصت
و حصول این دولت آنست که اگر انکس
را نعمتی دنیاوی پیش آید نخورد و بخورد
و نپوشد و بپوشاند الا بمستحقان و
اما اهل استحقاق را کاملان شناسند
و همچنین شرایط شکر از نعمت بجا آورد
و هم لبفعل در آوردن و بلحاظ متوجه در آن
امر بود و اگر چنانچه تنبیهی در حال معاش
وی واقع شود زود بود که در باطن وی را
ترقی حاصل شود که در چندین اربعین حاصل
نشود و اگر وی را صحت بدن حاصل بود
و جمعیت خاطر و فرح قلب بود آنرا

حاصل

اق

۱۳

۱۱۱ صرف راه حق و سالکان و تربیت سالکان
خدای تعالی کنند وجود کاملان روی بغایت
عالیه زا بهر آنی جذبیها تجلیات ذاتیه
وفیوضات وافیه عالیه و امواج در آثار
اسما و صفات و آنچه از حضرت فیاض علی الاطلاق
بدو زمان ظاهر و باطن سالک کامل موج میزند
که شرح آنرا نهایت نبود ای عزیز درین
راه و کار کس از دلخواه کجا بدو توان برد بید
چکه ایست چند دیگر اما این جهاد را
سه مراتب است اول مراتب سیر الی الله
و فنای کاملان است اما واسطه سیر الله آنست که
ظاهرا ز عملی و اراده خود دست آمدن باختیار
چنانچه طلب کرد از همه مراد بیرون خواهد آمدن
بی اختیار و علامت طیران آنست که ظاهر
انقطاع کند از اهل و مافیها اما راه بردن
بر حصول و یافتن این لحادات ظاهر

اشتیاق باید محبت بعالم باطن و معشوق
و بیرون آمدن از هستی خود اما باید
و ثمرات این حال که آن حقیقت جهاد
اکبر است در النفس سالک چنانست که چون
در سلوک صنعتی و در قیام ادای طاعت مشتاق
بود خود را در حقیقت مراتب باید و در
انفس سیران واقع شود و خود را چنان
بینند و دانند که سیر باید از عالم ملکوت
و هر چند که سیر وی تیز بود در مراتب و عال
اعالی او عالی تر بود ای درویش این سیران بدان
ملقب داشت از عالم طبایع بعالم
ارواح بعده در مراتب دوم جهاد اکبر
در النفس طیران است که سالک سبک روح و لطیف
شده باشد از کثافات طبیعی و خاصیات
پیدا کرده باشد با لطایف ملکوتی طیران
نماید از ملکوت بسوی جبروت و از آنجا

بود

بود که قواهای روحانی سالک طیران نماید
گاه چون طبایع روکارهای چون ملکها شد عقول
و نفوس افلاک هر چند که مخلات سیران
و طیران سالک لطیف تر مراتب او عالی تر
تا چندانکه با عقول و نفوس کل وصل باید
بعده مراتب سیوم جهاد اکبر فنا است و فنا
از وجه کلی بود و کو غیب فنای جزوی و آن در
هر مراتب واقع است که سالک تا از مراتب
هر یک مرتبه بیرون نیاید در مراتب دیگر
عروج نیابد پس صفت سالک از صفات هر مرتبه
که مخلص شود او را فنای واقع شود یعنی سالک
از صفات آن مرتبه مرده تا بصفات مراتب
مراتب دیگر زنده گردیده اما فنای کلی آنست
که چون از مقام ارادت خود بکلی بیرون
آید و بارادت الله اراده خود را
گم گرداند در طلب حق غلبهٔ محبت پیدا

گردانیده در بین. دوم قوای باطن
سالک منتقا داو او گردیده و چون در نهایت
ملکوت عبور فرماید فیض از فیاض فیاض
مطلق شامل حال سالک گردد و او را
حضوری گرداند قوای روحانی حقیقت
سالک را از [illegible] تعینات و کثرت صفات
محو گرداند چنانکه سالک را ادراک
هستی وجود خود هیچ نماند و این [illegible]
فنای اول مراتب فنای فی الله بود
و تا باین مراتب چهار دکر است برای ذکر
هر فنا را در هر مرتبه که واقع شود اتمام
چنان نتواند بودن که بقای در هر مرتبه او را
حاصل شود مناسب آن مرتبه که او را
چون آن مرتبه فنا واقع شده بود باب

چهاردهم در بیان مصابیح الارواح و خاصیت روح و طبیعت ایشان اعلم

علم الله بتحقیق الارواح که چنین
معلوم شد که در حین صحو مدرک آن
شدم که در بطون آفتاب راه یافتم
و در اطوار حقیقی حاصل شد و بصفات
حصول
علی در او احاطه یافتم و در هر شیء که آفتاب
در او فایض بود می‌دیدم و از آفتاب بهره
یافتی در آن شیء خود را فایض می‌دیدم
و ارواح جمیع اشیا بودی و خاصیت
طبایع جملهٔ اشیا علی قیام یافته بودی و
طبایع جملهٔ اشیا را معلوم کردی اما چون
بیان آن جمله بتفصیل کردن مشکل است می آید
چند کلمه از آن بر سبیل اجمال درگفته شود
انشاءالله تعالی ای عزیز بدانکه حکما فرموده
اند که طبع آفتاب گرم و خشک است کمال
و خشکی او وقت با ظهور خاصیت اوست
باشیا اما طبع ذاتی آفتاب گرم معتدل است

۱۱۶ واز اعتدال طبع ذاتیه آفتابست
که واسطهٔ حیات جمیع اشیا شده است
چنانکه دمیدن ارواح در اشباح و قیام
ارواح در هر یکی از ابدان بواسطهٔ
اعتدال آفتاب تعلق بهر یکی کرده است
وهمچنین روح بذاته معتدل الخواص
ولطیف است چنانکه از غایت اعتدال
وخاصیت وصفت اوست که قیام ابدان
بدوست ودیگر اثبات طبیعت
بهر روح جایز نداشته اند همچنانکه
اثبات تعین در ذات حضرت حق تعالی
ممکن نیست حال آنکه جمیع تعینات با آن
حضرت واز آن حضرت قیام یافته اند
ای در دین همچنانکه قیام حقیقت آفتاب
باستوای عرش است وعرش بصفات
ذاتیه قایم همچنین ارواح کاینات را

۱۱۷ بسبب ظهور در اشیا آفتابست
که نور علم وحیات قایم بر صفات
ذاتیهٔ حیات که روح همگونانست
اعدل العدول باشد وباین سبب
بود که او روح عالم وعالمیان شده
است چنانکه روح را قیام ذاتیه
او بحق حقیقی است وهمهٔ اشیا باو اشیا
واز وحیات یافته اند پس روح
حضرتی باشد بذاته وحی علیم
وجمیع اشیا از وحیات یافته و
این صفت او را سبب اعتدال
ذاتیهٔ اوست بی واسطهٔ غیری اما جزئی
روح از واسطهٔ فیضان آفتاب
تنزل کند بمراتب حدود وسایط
پیدا شود چنانچه فیضان روحی از
مرکز شمس که فلک چهارمست تنزل

۱۱۸ کند بر فلک سیم که فلک زهره است
صفات و خاصیت زهره روی در او
سرایت کند و از آن بر فلک عطارد
نزول کند صفات عطارد روی در او ظاهر
گردد و وجود در فلک اول که فلک قمر است
نزول کند صفات کثافت اجسامیت
و ساکن شدن در ابدان او را حاصل
شود چنانچه از زهره و عطارد در وی
صفات جلی و علم صوری در او مرکوز
شده بود و چون بکرهٔ نار و هوا و آب
و خاک فایض گردد طبع ذاتیهٔ او مبدل
گردد با نواع صفات و چون در جماد
و نبات و حیوانات موثر گردد اعتدال
ذاتیهٔ او مختلف شود یا افراط و تفریط
مبین هر شی بنوعی دیگر از انواع ظهور
فرماید و در لطافت او کثافت پذیرد

۱۱۹ چندانکه آن حقیقت روحی لطیف
که او در اکی آن تجاهر حق ممکن
نبود از غایت اعتدال حسن لطافت
بر جهان کلیه از عقو مجمل ظهور یابد که از او
طبایع اربع نامند و چنانچه روح در اجسام
جای دارد ذات روحیه در اجسام طبایع
یافته است و در او احاطه شده پس
طبایع ۱۲ روح در [illegible] اربعه طبایست جان بود
در تنها و یا از طبایع در اجسام موجودات
همچنانست که روحها در بدنها و در بینا
عرض اشیا را خاصیت و طبیعت گویند
از آن سبب که هر چیز را که نام گیرند
از ذرات موجودات گویند که فلان
چیز را خاصیت یا طبیعت گرم یا سرد
یا تر یا خشک نام نهند و حال آنکه این
صفت بسبب تنزل ارواح

از عالم روحانی بعالم اجسام پیدا شدند
اجسام کثیفه و افراط و تفریطاً که واقع شود
بسبب ترتیب یافتن از عکوس اشعه
اثنان و مناسبت با تشکلات هر شی
پیدا کردن علویات را ای عزیز
فیض ربوبیت هر رب مربوب را بقدر
بقدر ۱۲ خود و قابلیت هر مربوبی تواند بودن
بنسبت با رب خود و همچنین از اشیا
هر شی دیگر بقدر قابلیت قرار گرفتن
فیض از ربوبیت آفتاب بود روحانی
وطبیعی که در او و روحانیت او وکثافت
جسمانی که پیدا شود در او و از هم از
بنی آدم وغیره که از جمله اشیا بواسطه
ماکول و مشروب و ملبوس با مانند آن
چون مرکوب و منکوح بسبب هر شی که
تحصیل حصول او واسطه نفع بود آن شیء

کی

در او باشد میشود و این جمله کنایه
برای انسان آن جمله را شئی توان
گفتن که الله بکل شئی محیط و همچنین شئی
بواسطه اطعمه و اشربه در بدن او پیدا خون ۱۲
میشود و نطفه بواسطه کیفیت خون
در صلب والدین ظهور می یابد که آن
وسیله تناسل است و همچنین بسبب
بر شهوت رسیدن نطفه در بطون والدین
چون رحم مبدل بنطفه میشود چنانکه
انقطاع خون حیض از وجود والده
بواسطه نطفه میگردد تا سبب حیات و هستی
ولد میشود چنانکه خون واسطه هستی روح
حیوانیست در بدن و این ظاهر است
که حیات مجموع حیوان ظاهر بخون است
پس باین واسطه حکما طبیعی گویند
که روح خون است و اما قیام خون بحرارت می باشد

١٢٢ وظهور او بواسطهٔ غذای نافع است
و هر فساد که خورنرا واقع شود بسبب
اکل و شرب غیر اعتدال واقع شود
و چون فاسد گردد صفت حیات خون
از و ساقط شود و طبع موت گیرد
همچنانکه هوا که واسطهٔ زندگانی و دوام است
چون بزیان آید سبب طاعون گردد
و حیات بخشی او بموت مبدل شود
پس اعتدال هوا و غذا و اکل و شرب
سبب اعتدال خون و معتدل بودن
این جمله سبب حیات ابدان و افراط
و تفریط در همه چیز واسطهٔ موت اما
وسایط خواص و طبایع که اشربه و
اغذیه را بود بلکه در همهٔ اشیا واقع
است بواسطهٔ تاثیر علویات و اجرام
ایشان واقع است درین سفلیات

١٢٣ که انرا طبایع اربعه خوانند و ظهور
طبایع بواسطهٔ سیر آفتاب است در بروج
اثنا عشریه اما سیر شمس در افلاک و خاصیت
و نتایج او درین عالم کون و فساد بواسطهٔ
روحانیتی است که در ذات اوست
از سبب ظهور نور نور الانوار عرش
بواسطهٔ عرش و نور او که نور الانوار است
بواسطهٔ صفات ذاتیهٔ حضرت الوهیت
است که اول ما خلق الله نوری و اول
ما خلق الله العقل [illegible] از جبلای
تعین اول تا بسر حد وجود انسانی
همهٔ مراتب مرکز ظهور حیات اند و هر یک
از آن سبب احیای عالم و عالمیان شده
و آنجمله یک تعین است و یک حقیقت
که تنزل مراتب پیدا کرده است و هر یک را
بواسطهٔ خاصیتی که در وست نامی دیگر.

۱۲۴

وصورتی دیگر یافته اند و همچنین چون تنزل
بنهایت رسید و اخلاطات از ارواح اجا
وجود یافت و بصور حسی در آمد و انواع
اجسام کثیفه ظهور یافتند و این ظهورات مکثره
در کثارت چنانچه ارواح مجرده اعدل در اجسام
متعدده مخلوط جای گیر میشود هر اجسام مرامکان
حال او در او روحی فایض میگردد و سبب حیات
و هستی او میشود اما تاثیر علوی آنچه ایشانرا ایجاد
خواستند ایشان نه هدایه ارواح انسانی و قیام ابدان
توانسته بودن و آنچه نحوسات سبب انقطاع
عمر و دولت و هستی میشوند اما انظار کواکب
نحس را نحوست است بواسطه افراط و تفریط
اوست که در اوضاع ایشان واقع میشود
و سعادت را اعتدال چنانچه قیام ابدان که بروحست
بواسطه اعتدالست و تخلل ابدان و موت
او بواسطه افراط و تفریطی که واقع میشود چنانچه

۱۲۵

بواسطه تاثیرات علوی و همچنین یقین شده که
اجسامیات ارواح اند که متراکب شده اند
در حین تنزلات و کثافت یافته و در هم متراکب
شده و کثیف گردیده همچنانچه بر هوا چون رطوبت
غالب گردد آب شود و آب چون سکون
یابد مدتی مدید در یکجای غلظت پیدا کند و جمادی
گردد و یا از شدت سرما یخ بندد پس هر چند روح
لطیفست بواسطه تنزلات متعدده بحکمت
الله تعالی روح لطیف جسم کثیف میگردد
بعده باین مناسبت روحی لطیف از عالم
ارواح در اجسام تعلق می یابد اما آنچه مافوق
فلک شمس اند آنجمله را اثر بغایت لطیف مخفی است
و ظهور ایشان بواسطه شمس ممکن است اما
قمر چون فیض از شمس می یابد بدان فیض است
که مربی اجسام است اما شمس بواسطه ارواح
و دمیدن روح در ابدان پس شمس و قمر هر دو

جامعند
والطاف ظهور اجسام و دمیدن ارواح برا
وایجاد را قیام بعرش است و عرش را قیام
بصفات حق و علیمی که عقل و نفس کل اند و او
خود بذات حضرت الله تعالی قایم باب
پانزدهم در بیان اعلامی که از افق اعلا
بر جان مشتاق بی نوا خطاب مستطاب
فرموده شد و عطاء عظیم حضرت کریم
رحیم فرمودند هم درین تاریخ سنه ۱۲۱۱
مذکور اما سبب این آن بود که جماعتی
ملامت رسیدگان زمانه التماس نمودند
که باشد که به برکت توجهات درویشان
حضرت قادر حکیم وسیله فرماید که باز سرگشته
گان بی خانمان بوطن خود برسند پس
باین سبب التماس ایشان را قبول کرده در
هنگام عجز و نیاز بحضرت بی نیاز سر در زمین
عبودیت نهاده بزاری از حضرت جباری

التماس

التماس نموده که قومی را که متعدیان دین
و دنیای اسلامیان شده دست تظلم و تعدی
ایشان را از سر بندگان عابد صادق الاخلاص
که اهل دین و اسلام اند کوتاه گردانند و ملک
اسلام را بتصرف پادشاه عادل دین پرور
مسلمان در آورد که اندرین دعا و تضرع بوده
که خطاب حضرت رب الارباب از افق اعلا
در رسید که بعزتی و جلالی و قدرتی و کمالی
و هیبتی و جاهی که مالکی همه عالم بتو تفویض
فرمودیم و مالک ممالک کائنات ترا گردا
نیدیم هرچه خواهی بهر که خواهی بده که ما خدا
وند عالم و عالمیانیم هر دو جهان طفیل تو
گردانیدیم پس هم در آن حال مشاهده دید
بسر دل در صحرا جان مشاهده شد که امیر کبیر
عادل درون شهر مخصوص در جای رفت و هم
درین حال و استغراق ازین کس بی این کس

۱۲۸ آواز آمد بنسبت با پادشاه‌زاده طفل
معصوم که ما ترا بفرزندی قبول کردیم و تمام
ممالک محروسه را بر تو تفویض کردانیدیم
و شاهی بر تو ارزانی داشتیم تا تو بعدل
و پاکی و راستی و حق و حقانیت بر بندگان
خدای تعالی امر و نواهی فرمایی و شریعت
حضرت رسول الله را معمور باشی و بدعتهای
رسیمهٔ ظلمهٔ زمانه را از میان اهل اسلام پاک
کردانی و مزارات متبرکهٔ اولیا و اصحاب را
و مسجد و بقاع الخیر را معمور و مروج کردانی
و راستی و پاکی و امینی را رواج دهی ای عزیز
این زمانه زمانهٔ عجیب‌تر از زمانهای دیگر که مانند
زمانه از راستی و پاکی و امینی است بنفسه و با
بندگان خدای و با خدای تعالی و بکار خدای
و راه خدای پاک و راست و امین بودن
چنانکه پاک نفس و پاک اعمال و پاک اعتقاد

بودن

بودن که دولت زمانه برای آنکس است ۱۲۹
که ظاهر و باطن او پاک و راست و امین
بود و خیرخواه مردمان باشد درین زمانه
و اگر چنانچه شخصی خود را بپاکی و راستی نماید و اما
فی الحقیقة غیر آن بود البته که از روزگار برخور
دار نخواهد یافتن ای عزیز تمام وجود را
صرف راه حق و بندگان حق باید کردن چنانچه
همه مرادات تو آن بود که کار حق و امر حق
و بندگان حق برآورده کردد که چون صرف
همت تو برین نهج بود و بدان ثابت قدم
شوی مرادات دو جهانی تو برآورده
خیر کردد ای عزیز این صفت کاری صادق آید
که خود را چنان کردانی که هر کار خیر که از تو
در وجود آید آن برای بندگان حق بود و از
سر مراد خود برآیی و بدان شاد باشی و
صرف عمر برای دین اسلام بود و مسجد و بقاع

١٣٠

خیر را که آن ملاعین ویران کرده اند معمور
گردانی و خوانق برای اهل ارشاد و سالکان
مهیا فرمایی تا طالبان حق بحضور توانند
سلوک کردن و آن دیار رشک اولیا شود
مثل زمان ماضی و علی الدوام امیر کبیر معاون
اهل الله بودن و هر که معاند بود او را اخراج
کردن و سلاطین و مسلمانان را تقویت دادن
و ممالک را معمور گردانیدن والسلام باب
شانزدهم در بیان معراج الارواح
اعلام اخبار الاصول و آنکه ارواح اولیا
الله و انبیا علیهم السلام که بر سر مزارات
ایشان روند بر سبیل زیارت از روح
ایشان نفع توان یافتن یا نه و دیگر مزارات
را که بر سر خاک ایشان روند از آن مزارها
آن معقول نفعی از زیارت آن کسانی که بر
سر خاک ایشان رفته اند فایده هست یا نه

١٣١

ای عزیز اعزک الله بنور الارواح انبیا المرسلین
والاولیا اعلم شدن که ارواح اکابر انبیا
و کمل اولیا الله عکوس اشعه انوار نور الانوار
حضرت قدسیه است تبارک و تعالی که آن
منعکسات اول ما خلق الله نوری فرمود
جل و علا یعنی نور حیات وجود کمل که ارواح
انبیا و اولیا است شعاع نور آفتاب حقیق
است ای برادر این آفتاب ظاهر چون از مشرق
طلوع کرد مشرق و مغرب را بنور خود منور
گردانید و چون در مغرب غروب کرد آن
نور که عالم را منور کرده بود با غروب او
غایب شد و این با نزالط است که آفتاب
جزوی از افلاک است لاجرم جزو در وجود کل
چون سیران کند گاهی ظاهر گردد و گاهی مختفی
اما نور حیات کاینات که نور الانوار آفتاب
حقیق است او خود کل است او را طلوع و غروب نیا

شئ

نیست لاینقطع ظهور دارد و احاطهٔ کل
وحیات کل کاینات شده اما هر شئ را
بقدر او احاطهٔ علم وحیات در او فرموده
بعضی را بواسطه و بعضی را بی واسطه و از آن
جمله اکابر انبیا و کمل اولیا را بی واسطهٔ غیری
ارواح قدسی احاطهٔ وجود شریف ایشان بجلوه
اما باقی انسانرا میان حقیقت وجود انسانی
و روح قدسی حجابها واقع است بواسطهٔ نفس
اماره و تخیلات قلب و طبع مظلم اما کاملان — نی
که ایشان ارتفاع احتجاج کدورات
طبع و هوا کرده اند و نفس را مذکا و قلب
را مصفا و روح را مجلا کردانیده اند
نور الانوار روح ایشان با نوار احد
احاطهٔ کل شئ است پس هر کس هر جا که از
ایشان که استمداد و طلبد در آنجا حاضرند
خواه قریب در جا که ایشان خواه بعید تا...

بقدر نیاز و اعتقاد داشت واقعه
این حقیر در سنه ١٢٨٢ در ملک بغداد
اربعین واقع شد شبهای جمعه اهل
بغداد جماعتی کثیر بزیارت حضرت
امام موسی کاظم رفتندی و از آنجا شب
شنبه در درویشان آمدندی نوبتی بخاطر
گذشت که آیا اینها که بزیارت حضرت
امام میروند از آن حضرت نفع میابند
یا نه حالی غایب شدم دیدم که از مکان
درویشان تا بغداد حضرت امام یک راهی
شده که در آن هیچ جای غیبت و حضرت
امام با حضرت امام محمد [illegible] آمد این
نقل — حقیر بجانب آن حضرت روان شدم در
میانهٔ راه باهم رسیدیم حضرت امام
موسی علیه السلام این حقیر را در بغل گرفت
و بسیار محبت و شفقت فرمود و گفت

که این ملک بقدم تو مفیوض شد و ما را ٢٢٤
مفیوض کردانیدی و باز فرمود با امام
محمد باقر که اخرک یا بنی اخرک یا بنی پس
امام محمد باقر این جعفر را در بغل گرفت و با هم
در خانقاه درویشان که مقام شیخ نور الدین
عبد الرحمن اسفراینی بود در آمدیم و بسیاری
از اولیا در خدمت آن حضرت بودند و هر
یکی را مقام او معلوم میشد از نشستن
ایشان بنزدیک و دور آنحضرت پس
بسیار سخنها که آن حضرت فرمودند بنده
این حقیر سوال کردم که ای خداوند این
جماعتی که بزیارت شما می آیند از شما
نفع می یابند فرمود که آنکسانی که چون
شما اند که ایشانرا روح قدسی بود روح
ایشان با روح ما ملاقی میشود و از برکات
این دو روح از حضرت حق تعالی فیض یابند

تقع
تقع

٢٢٥ میشود بر ایشان و بر همه آن و با را اما
اگر چنانچه کسی را چنان حالی نیست اما بوده وی
نیاز و اخلاص آمده است بواسطه نیاز
وی از روحانیت ما بر او فیض خاص میشود
بقدر اخلاص و اعتقاد وی اما اگر چنانچه آنهائی
که برای لهو و بازی و تفرج می آیند پس ما
بر ایشان بغیر لعنت از ما بر ایشان نرسد
والله اعلم ایضا فرمود در رفتن بر مزار ما
تا آنکه از دور جایی التمدا و طلبیدن
تفاوت آنست که چون بر سر مزار باشند
خاطر متوجه روحانیت از کاملان آسان
تواند شد با آن سبب که سر مقابر را
خاصیتی هست که انقطاع میکند زوایه
خاطر را ایضا خواه اهل کمال و خواه اهل
عذاب که روحانیت ایشان در آن
خاک نیست بلکه هر یک را از اهل نعیم و جحیم

وخاصان اولیا وانبیا وحقیقت وجود
ایشان در مراتبی است که حضرت بار یافته اند
اهل قرب را در قرب وجوار حضرت الله تعالی
واهل نعیم در علویات افلاک که جنات ثمانه
است واهل جحیم را در درک اسفل که ماوای ارواح
خبیثه است اما اهل کمال چون کسب کمال در دنیا
بدن کرده اند واین بدن در این خاک مدفونست
روحانیت کامل را نظری خاص با ابدان
خاکی خود هست واهل عذاب اگر دوری توجهی
خاک او بود بآن واسطه که کسب ضلالت
در آن ابدان کرده است پس سرفراز
کاملان را نفحی خاطری واثر فیضی لازم است
هر آنکسی که بروی نیاز واعتقاد وصاف را
برود اما سکون در سر خاک اشقیا خالی از
کدورت ودلخستگی نباشد اما باقی عامه
خلایق را در سر مزارات ایشان رفتن
وبودن چنان شاید که بتلاوت کلام الله

وخیرات

وخیرات براهل الله بودن تا از برکت
آن فیض بروحانیت ایشان عاید گردد
چنانچه اگر اهل درجات باشند بر درجات ایشان
بیفزاید واگر اهل درکات باشند از
عذاب ایشان بکاهند ای عزیز قابل آنکه
جذب فیض ودفع آفات نیت صادق و
اعتقاد درست وبه نیاز وتضرع وعجز و
بیچارگی است چگونه چون این حال کسی را باشد
خواه با خدا ورسول واولیا وانبیا خواه
با هر که باشد از قریب وبعید چه از اهل
حیات وچه از اهل ممات که این اعمال تو
برای تو جاذب فیض است ودفع ضر
ای عزیز کمال اولیا وانبیا علیهم السلام
بآنست که مظهر اسماء وصفات الله شده
اند در ایام حیات حق وبواسطه بشریت
با باقی خلایق انسان مناسبت است

والا در همه مکونات فیوضات الله مملو است
الله بکل شیء محیط ای درویش همه مکونات
را ظرف تصور کن که مظروف او صفات الله
و فیض الله و رحمت الله و تجلای انوار علم
و حیات الله شده چنانچه ظروفات کاینات
ملکات که آن عالم اجسام است و آن از مرکز خاک تا بعرش
است جمله مرکب که شده اند و مرا ای میکردند
همه بفیض رحمت الله تعالی اجسام یافته اند
و هر جسمی ظرف اسمی و صفاتی از اسما و صفات
شده اند پس عالم اجسام که آثار الله است
ظروف عالم ارواح شده که افعال الله است
و باز حیات و هستی ارواح قایم بصفات الله
گردیده و همچنین صفات خود بذات قایمست
و انسان خود مظهری است که بجای تواند رسیدن
مظهر که جمله با شد پس هر یکی را از بنی آدم هر صفت
که در وجود وی غالب گردد مناسبت با همان

مراتب پیدا کرده اند و فیض وی از همان مراتب
بود از اعلا تا باسفل و حال آنکه میان حقیقت
وجود انسانی و جمیع مراتب صفات الهی تجلی بنسبت
الاصفات نفوس انسانی چون تمام اجسامیات
ظل ارواح اند یعنی روحانیات در هم مرکب
شده و اجسام کثیف پیدا کردانیده اند چنانچه
کرۀ نار برودت پیدا میکرداند و هوا ابر میشود
و بر هوا رطوبت غالب میگردد و شبنم بر گلها
عسل می نشیند و مگس آن نم را از شکوفها بر میدارد
و در یکجا جمع می آورد و آن عسل می شود
و در آن عسل موم پیدا می شود پس بحقیقت
بر تو افلاک کرۀ نار گردید و تنزل
کرد تا وجود موم ظاهر گردید و باز چون
موم را شمع سازی و آتش در او بیفروزانی
همه موم با نور و بخار گردد و باز عروج
کنند در مرکز اصلی خود پس همچنین بدانکه

140
تمام اثار دیات که عالم اجسامند جمله ارواح
لطیفه بوده اند که بواسطهٔ تنزل ترا کیب
وباین ۲۱ یافته اند و اجسام شده اند و بواسطهٔ
مناسبت ارواح در اجسام تعلق
می یابد و همچنین ظهورات صفات حیرو
ست که بفعل ملکوتی ظهور می یابد پس
انبیا و اولیا را مناسبت باین جمله
مراتب اتم باشد اما باقی مخلوقات
از وجه مجمل ظهورات ایشان و بعد ایشان
وعذاب ۲۱ وکم فضائل ایشان بمثل همچنانست که در
کانی کبریت صاف بود و سیماب بی کدورت
و اعتدال طبایع زر خالص پیدا گردد
وچون برودت غالب بود بر حرارت
سیم ظاهر شود و اگر چنانچه کدورت
و کثافت با کبریت و سیماب داخل بود
و حرارت غالب گردد مس پیدا شود

وچون

16
141
وچون با خاک زمین بیامیزد آهن گردد
وچون قبل از آنکه تمام شود برودت
هوا درو غالب شود قلعی شود وچون
کثافت در او غالب گردد و نارسیده
از برودت سخت شود سرب پدید
آید وچون سیماب در کان بغیر کبریت
بماند افلاج پیدا کند همچنان سیماب
خود ظاهر گردد وچون کبریت بغیر
سیماب بود و با خاک زمین
بیامیزد سوزندگی پیدا کند و بید
آتش قیام نتوانند نمود پس ای درویش
این جمله مراتب را هر یک را اصل طینت
ایشان کبریت و سیماب بوده هر یک
بواسطهٔ علتی از مراتب زر و سیم ناقص
شدند و بنقصان نقص خود گرفتار
آمدند و بی قدر و قیمت گردیدند

و از فر این پادشاه دور افتاده اند
پس همچنین بدانکه در عالم انفس وجود
انسانی سیماب صاف پاک بی کدورت
روح اضافی است و کبریت پاک نفس
مزکاست پس نفس مذکا و روح مجلا دکان
وجود انسانی که معتدل بود و تربیت
شمس حقیقی که مرشد کامل است پرورده
گردد بعد جذبه نبی مرسل یا ولی کامل
گردد اما اگر چنانچه برودت هوا
برو غالب گردد یعنی کهالت نفس او را
از کمال تربیت باز دارد در مرتبه و
لایت مبتدی یا متوسطی یا عالی ربانی
گردد و حقوق نفس کبریتی بکثافت تعلقات
تمال و قیل رسمیه آمیخته گردد و روح
سیمابی صفت مختلا باشد و با نفس طلب
خود موافق گردد صفات می پیدا سازد

یعنی عالم رسمی یا عابدی و ... گردد
اما اگر چنانچه درین حال افراط حرارت
و جذبات شمس حقیقی تجلی فرماید نیز
مغلوب النفس کان وجود انسانی مجذوبان
ظاهر گردد که ایشان بمثابه تیغهای
آهن و فولاد اند و هرچه از آهن
و فولاد سازند اما هرچند که مجذو
بان محابیب حق اند اما بواسطه افراط
حرارت از مراتب کمال ارشاد ناقص
اند که لا یقتدی بهم ولا ینکر علیهم در
حق ایشانست اما آن طایفه که کبریت
نفس و سیماب روح ایشان پاک از
معاصی و مصالح کثافت بعادت
نشده باشند و تربیت از کامل زمان
که آفتاب الشهاب سبب نباید و برودت
هوای خود رایی در او غالب گردد

او خود خام و نا پخته باشد مثل ملوک
آنکه بود مثل قاضی عادل یا مفتی راسخ
یا سلطان دادگستر و ناصحان اهل شریعة
که ظاهر ایشان صفا بود اما چون ایشان را
بهوای نفس و نفسانی و طمع ملک و
مال و جاه مبتلا شدند ثقیل و کثیف
و سیاه روی گردند و بی قیمت چون
سرب سیاه و همچنین هرکه را روح
و نفس تمام بود یعنی عقل و ادراک
او و از کاملان زمانه که نفس ملکه وجود
تربیت نیابد مثل سیماب فرار بود
کمالات از کاملان بهشت اکسیر بواطن انبیا و او
لیا و چون نفوس انسانی تابع روح
نباشد و با خلاق ذمیمه خاک مذلت
نیامیزد و کبریتی بود که خوشتن را
نشاید اما باقی اهل عالم که ایشان از صفات

نفس مذکا و روح مصفا و تربیت
قلوب کاملان عاری اند مانند دیگر
سنگ و کلوخ و انواع جمادات اند
پس باین و الکه از بهر نفوس از افعالی
نفس انسانی بقدر حسب حال وی از وی
نفع توان یافتن چه در ایام حیات
او و چه از روح او بعد وفات او
از خاک او که عز ازو دست باب
پنجم در بیان مصباح الارواح
و کیفیت اثر تاثیر افعال الله در
عالم دعا کیمیا و حکمتی تقدیرات
برای هر یک و دفع ضرر و جذب نفع
و امکان تبدیل ای در روش حکمت الله
اقتضا چنان فرمود که ظهورات مخلوق
از وجه کلی برسه طبقات خلق فرموده اند
و هر یکی از ان بر صفت مراتب و هر مرتبه

١٤٦

بچندین انواع اما از وجه کلی این سه
طبقات یکی خیر محض است چون ارواح
طیبهٔ انبیا و اولیا علیهم السلام و ملائکهٔ
مقربین و باقی ملائکه و عقول و نفوس
علوی و اسما و صفات حضرت الوهیت
و دیگر شرارت محض اند چون شیاطین
و دیو و عفاریت و ارواح خبیثه و
الخبیثات و نفوس اماره و حشرات
الارض و سبوعات اما خلق سیوم انسانست
که مجموعة الفواید که صفات جمیع مخلوقات
با انسان جمع است که سنریهم آیاتنا فی
الآفاق و فی انفسهم و انسان هم طبقه اند
بعدد طبقات کواکب سیاره و هر یک
از این جمله مخلوقات را خواص چند بالقوة
او خلق فرموده اند از آن جمله مثل ارکان
و جمادات و خلق جماد ما تند مثل جواهر

سنریهم آیاتنا
بعث

و فلزات

١٤٧

و فلزات و احجار که هر یک را خواص
داده اند و قیمت ایشان بواسطه خواص
ایشان فرقست چون لعل و یاقوت و فیروزه
و غیره و انواع جوهرات که در هر یک خواص
است که یکی از این جمله سنگ آهن رباست
و سنگ آتش زن که از آن آبگینه گران
آبگینه سازند و آتش بیرون کنند و در
آتش که جهار جزو اهل است و همچنین در نباتات
که در هر یک حبوب و فواکه و تخم و دانه و
ادوات از حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و حلوی و ترشی و تلخی و غیری جهار
که خواص در او مندرج است و در هر حیوان
انواع خاصیت است همچنانچه در انسان
و نشانهای ایشان از سعادت و نحوست
و مرغان چون بد هد که در پر او و خون او
و استخوان و غیره در هر یک خواص داده اند

و دریائی حیوان و سباع و غیره که در پوست
و گوشت و زهره و پیه و غیره ایشان
خواصها ودیعت فرموده اند و همچنین
در علویات مهر کواکب و بروج و منازل
و درجه و دقیقه و انظارات از سعادت
و نحوست خواصها است که اثر تاثیر ایشان ایشان
درین مرکز خاک و ساکنان روی زمین
موثر میگردد اما جامع جمیع خواص انرا
ست چه هر خواص که در جمیع اسما و صفات
است از صفات ذاتی و افعالی و آثاری
و غیر جمله در حقیقت وجود انسانی بالقوه
او مندرج است که چون شخص انسانی خود را
مناسب گرداند با اعمال و افعال و اتصاف
اتصاف باصفات الله خواص اسما و صفات
جنانی در او مندرج کرده که لی مع الله و
سبحانی ما اعظم شانی سر اینست از وی شود

واما

واما شرایط مناسبت با صفات ذاتیه پیدا کردن
آنست که ماسوا بکلی مرتفع شود چنانچه در تحت ضمیر هرگز
مایل بدنیا و ما فیها و جنت و نعیم هرگز خطور نکند الا
مستغرق محبت حضرت حق تعالی بوده و همچنین بتوسط
عقل و تمیز و ادراک فاعل جون کرده و بدا تحال از علوم
صنایع و بدایع چنانچه از تخم و دانه شجرات و ثمرات
بحصول و مزروعات تحصیل درآورد یا چنانچه از تخم کرم
پیله ابریشم و ازو انواع اقمشه و از پشم حیوانی
انواع صوف و قماشهای لطیف و از دانه ثمرها
انواع حلاوات پیدا میسازند همچنین انسان
موصوف با انواع صفات افعالی تواند شد تا بظاهر و باطن
که آن صفاتی که عالم افعال در وجود درآید همچون
صفات خالق و رازق و غفاری و علی هذا القیاس
و این جمله اعمال هم بمناسبت پیدا کردن است
در هر صنعت و هر عمل که در ان قیام خواهد نمود
و همچنین در هر اسم دعوت از وفات و هر اوراد

چنانچه شرایط اوست چون قیام نماید و حذر کردند (تحصیل ۱۲)
و هدایت نمودن بتوجه خاطر البته که خواص آن اسما
و صفات مؤثر گردد در ظاهر و باطن شخص عامل
پس ای درویش هر صفت در هر شی و هر خاصیت در هر اسما
و صفات و هر تاثیر در هر علویات و سفلیات
که مقدر گشت چون انسان خود را باعمال آن شی
و صفت آن چیز عامل گرداند و مناسبت پیدا سازد
البته که خواص آن در وی ظهور نماید و از وی در
وجود در آید چه ظاهر چنانچه تولد آن اعمال
ظاهر گردد در هر صفت که عامل گردند همان اعمال
در وجود آید و چگونه در باطن و خاصیت توجه بر
همان اسما و صفات که نمایند خواص از ایشان در وجود در
آید ای درویش مار افسای با افسون مار را از سوراخ
بیرون کند و صیاد ماهی را از قعر دریا بشست
در آورد و مرغ را از هوا صید کند و شیر را بند
در گردن در آورد و دیو و پری را بتسخیر مسخر خود

کرده‌اند و بعلم و اوراد و حساب کواکب و سیر و
انظار و خسوف و کسوف شمس و قمر با خبر گردند و بکشف
و شهود و الهام از ذات و صفات و افعال
و معرفة الله با بهره گردند و بمتابعت امر خدای
و رسول و مرشدان کامل متجلی بتجلیات الهی گردند
و بشوق و ذوق و محبت الله متکلم بکلام ربانی
با خدا گردند چون کلیم الله و بوحی و الهام نبی الله
گردند و با طاعت الله و اطاعت رسول
الله خلیفة الله گردند که لا یسعنی ارضی و لا سمائی (یسعنی ۱۲)
الا قلب عبد المؤمن ای درویش مجموع اسما و صفات
الله را مقام و مرکز ظهور وجود انسانی است
همچنانکه روح تا در وجود تعلق نگرده است
هیچ اعمال از و در وجود نیاید پس چون متعلق
در وجود وی شود همه خواص وی از و درین وجود
بظهور آید پس همچنین جملهٔ اسما و صفات الهی چون
در عالم غیب الغیوب بالقوة اند از آنجمله

پس

هیچ تأثیر اثری از وی در وجود نیاید چون متعلق بوجود
انسانی ظهور یابد هر صفت بقدر توجه خاطر و اعمال
هر بشر خواص او ازین کس در وجود در آید و آن هم
که ظهور صفات اسما و صفات الهی خارج از وجود بشر
ظاهر میکرده مثل طاعون و قحط و زلزله و مثل آفتهای
سماوی و ارضی آنجمله بواسطهٔ اعمال انسانی واقع
میشود همچنانکه حضرت رسول الله علیه السلام فرموده
که هر جا که فسق بود زود بود که طاعون پیدا شود
و هر جا که بخل ظاهر گردد زود بود که قحط پیدا
گردد و هر جا که منع زکوة ظاهر گردد زود بود
که باران از آسمان نبارد و همچنین حضرت الله تعالی
میفرماید که من که خداوندم بعملهای شما با شما عمل
میکنم و ازین جمله بسیار است در احادیث و آیت
پس یقین که از صفت رحمت و مغفرت و سعادات
دو جهانی که بر انسان نازل میشود بواسطه یا
غیر واسطه جمله بواسطهٔ وجود انسان است و اعمال

و افعال

و افعال و اخلاق و اوصاف انسان چنانکه اگر انسان
کامل نباشد عالم و اهل عالم نباشد و اگر نه واسطه انسان
بودی جهان و جهانیان ظاهر نگردیدندی ای درویش
هر چند که همه ذرات موجودات بقبضهٔ قدرت
حضرت الله تعالی است اما هر ظهور پیدا میکند میباید
دید که جملهٔ ظهورات دل اولیا الله است چنانکه جملهٔ
صفات الهی را ظهور قدرت بواسطهٔ قلوب اهل الله حضرت
است پس چون دل اولیا الله محضر بود در دل
اولیا الله که مهبط افاضات الهی است هر فیض که نازل
گردد و بدین چنین خلق آن فیض بطرح قلوب اهل الله
مختلط گرده و میشود و همچنانکه نور شمع و چراغ
افروخته گرده و عالمی از آن منور شود و اگر
معاذ الله دل اولیا الله حزین بود و پریشان
و اندوهگین هر فیض که فایض میگردد بر دل اهل
حق آن فیض بواسطهٔ غم و اندوه آن دل اولیا الله تغییر را
در می پوشد و بصفات تا هر یک مبدل میگردد

١٥٤ و عالم را نیست و پناه هیچکه داند ای درویش
اشارت الله چنین رسید که خداوندی ما که خداوندیم
که لطف و قهر ما بخودی خود کارگر نشود الا چون
فیض ما فایض بر دل مقربان حضرت ماست
بر دل ایشان جدول بقهر و لطف گردد و موثر
بر اهل عالم شود بیت تا دل مرد خدا نامد بدرد
هیچ قومی را خدا رسوا نکرد و همچنین هر آزار که دونان
کردانی می رسد از طفیل جان مردان میرسد
پس ای درویش دست در دامن مردان زن
و اندیشه مکن هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
پس ای درویش یقین بدانکه ظهور اسما و صفات
الهی را مرکز ظهور سعادت و شقاوت اهل عالم را
دل اولیا الله است پس سعی باید نمودن بر عمارت
قلوبها تا هر چه در او رسد و از و ظهور یابد بر
عالم و اهل عالم واسطه معموری عالم و عالمیان
گردد انشا الله تعالی که تقدیر الله برین جاری

که دیده است

که دیده است ای عزیز زینهای علم و حیات ١٥٥
واو راک از ذات حضرت حق در خلاق بر جانهای
کواکب سیاره و ثوابت متصلست و از کواکب
فیضان آن علم و حیات و قدرت فایض است
بر هستی انسان و از انسان بر بقیه اشیا خصوصا
در هر طلوع کوکبی فیضان جدید فایض میکردد و بر بشر
و چون از افق دایره مرکز خاک طالع شود کواکب
در هر زمان بر هر متولد که مولود شوند و آن در طالع
وی همان بود از درجه و دقیقه که از افق طلوع یافته
و همچنین هر درجه و دقیقه و کواکب که غروب یابد
در مقابله طلوع طالع هر شخص اعمال خیر و شر هر شخص
را که از وی در وجود آمده باشد با خود غروب
فرماید همچنانکه در غروب آفتاب نور و شعاع
و حرارت آفتاب با آفتاب غروب می یابد پس
همچنین در هر طلوع و غروب طوالع انسان خود
که در شبانه روزی واقع میشود در طلوعها فیضانی

برای هر یک مناسب وصف حال هر کس مایفیض میکرده
و در هر غروب صفاتی که از هر شخص بلکه از هر شی در
وجود آمده باشد برای او مغرب میشود یعنی باید
اما درین محل طلوع و غروب و مشرق و مغرب یعنی
صفتی از صفات الله برای هر شخص از ملکوت غیب بعالم
شهادت مطلع شود و صفاتی که از هر شخص در وجود آمده
درشبانروزی از عالم ملک صوری بخزاین غیب معنوی
مخزون کردیدن چنانچه هر چیز که از هر کس در وجود آید
وآن مخزون کردد بعالم غیب بواسطه غروب درجات
افلاک و کواکب آنچه اعمال و افعال چون حسنات
بود با علویات معروج یابند اما هر اعمال و افعالی
که از قبیله سیئات بوده باشد در حین غروب ظلمه
عفاریت پذیرد و راجع شوند باسفل السافلین
چنانچه اعمال حسنات مثلات ملکیت یافته بودند
و عروج نمودند باعلا علیین پس ای درویش در هر آنی
فیضانی بود انسان مایفیض است از حضرت حق الله تعالی

بواسطه کواکب که مظهر صفات اند و هم در هر زمانی
اعمال و افعال خلق الله راجع اند و عروج می یابند
حسنات بعلویات و سیئات بسفلیات و ایشان
تقرب یابند و مراتب پیدا سازند برای صاحبان
خود چون با مر و فرمان حق از بنده در وجود آمده اند
و آنچه رجوع باسفل السافلین شده است عذاب الیم
و شداید جحیم برای عاملان خود مهیا کرداند تا بزمان
قیامات آفاق و انفس هر شخص پیدا این جمله اعمالها ظهور
یابند با بهای خود و اگر چنانچه اعمال حسنات بود بقدر
حال وی او را بمقام عالیه رسانند و اگر چنانچه بعضی
حسنات باشند و بعضی سیئات اگر حسنات غالب
کردد در مقام جنات نعیم جا یابد و چون سیئات
غالب بود بدرکه اسفل بعذاب معذب کردد و هر یکی
بقدر حسب حال چون صفات و اعمال وی سیئات بوده
باشد بدرکه اسفل السافلین با ارواح خبیثه
ملحق کردد و حشر او کردد یحشر الناس علی صور اعمالهم

پس ای درویش اولیاالله را که ایشان را مداومت
بعبادت و اطاعت الله کذرانند مقام ایشان
جوار حق بوده آنانکه بدرجه لقاء حق بوده باشند
با خبیثین و خبیثات حشر یابند و دیگران هر یک
بقدر رغائب و مطلوب اعمال خود ه **باب پنجم**

مصباح الارواح الاصول حقیقة الحقایق حقیقت محمدی و چگونگی ظهور کاینات

در مراتب و صفات الحقیقة و احاطه حق تعالی
بکل شی و نسبت اسماالله با ذات حضرت وجود
مطلق که هو الظاهر هو الباطن ظهور آنحضرت
ای درویش آنچه معلومات و مشاهدات فقیر حقیر
است ادای آن در عبارت در نیاید اما شمه بر سبیل
تمثیل گفته شود انشاءالله تعالی هرچند که تمثیل را
درین بیان جای نداشته اند اما از برای تفهیم طالبان
معانی بیان میشود ای عزیز هر شی از اشیا که آن
اشاره الله است حقیقی در ذات اوست که ظاهر

و باطن آن شی بآن قایم است یعنی خاصیتی که در
ذات هر شی است البته که آن خواص در وجود آن
شی بحقیقی تمام یافته است و از غیب بشهادت
بآن قایم گردیده پس جمیع این صفات که حقیقت
همه اشیا بآن قایم اند و مطلق کاینات را از
هو الباطن بظاهر ظهور فرموده اند حقیقت
محمدی خوانند و این حقیقت دل همه کاینات
هم عالم ظاهر را و هم عالم باطن را که هو الظاهر
هو الباطن اشارة باوست این حقیقت است
که دل این حضرت عوام خمه الکلی است و تعبیر
آن صفتی که اندا هیولی گویند هیولی کلی ندا این هیولی
طبیعی چگونه جمله هستی را هیولی کلی از عالم غیب جاذبه
است و بعالم شهادت ظهور میفرماید که وجود
هستی کل و جزو باو هستی یافته و آن خود صفت
احاطه حضرت الله تعالی است و حقیقت محمد دل
این حضرت یعنی صفت احاطت کاینات را

۱۶۰ قیام بصفات اول ما خلق الله النوری است که انرا
حقیقت محمدی خوانند وهمچنین این دو صفت که یکی را
قیام هستی در اوست ویکی جاذبه کلی است که از غیب
بشهادت ظهور میفرماید وهمچنین حقیقت الحقایق
که از غایت لطف وهستی بجز بی نشانی از ان نشانی
نتوان یافت چنانچه روح الارواح که ارواح جمیعات
باو قایمست او نیز بحضرتی قایم که آن حضرت که روح
الارواح کلست باو قایم است واو خود ذات
حضرت الله تعالی است باقی همه اسما وصفات جمله صفات
این حضرتند همچنانچه آتش را چندین صفت است واز
دیبوست وطبیع طعامهای بانواع که هر غذا را بنوعی
دیگر لذت وخاصیت دیده ودر هر مصباح نوری
دیگر که مکانها را منور کنند وبه اخبار را گداز اند و
هر چه در و نجو ر کنند نوعی دیگر در مشام ما نثر کردانند
وبوی هر چه راه یابد وغایب کرده واو را بشیئی
دیگر مبدل کردانند وهر یکرا ازین را نامی دیگر کنند

۱۶۱ چنانچه از آب وزمین هرچه روییده شود هر یکرا
نامی دیگر ولذتی دیگر وخواصی دیگر ولونی وصورتی
دیگر بود وجمله را ظهور بواسطه آب وخاکست
پس همچنین هر اسم از اسما وهر صفت از صفات الله را
که انرا تذکر کنند انرا نامی است بر صفتی که در ذات
آنحضرتست وهر صفت ذرات همچنانست که جزوی از
وجود کلی آنحضرت همچنان بمثل که انسانرا قوتهاست
القیاس ۱۲ چون ذاکره وناطقه وقوت تحریک وعلی هذا القیاس
وانسان خود عبارت ازین مجموع قوای ظاهر وباطن
وجسم وجانست پس همچنین حضرت الله تعالی را
خود جل وعلا اشارتست از جامعیت ذات
وصفات واسما وایات وظاهر وباطن وتمام
عالم کلیه لاهوتی وجبروتی وملکوتی وناسوتی و
مافیها که در ظاهر وباطن جزوی وکلی جملکی آنحضرت
که بجمیع صفات موصوف هو الاول هو الاخر هو الظاهر
هو الباطن وهو بکل شئ محیط ای عزیز همه اشیا

که احاطه حق اند همچنانست که قطرات چند باران بدریای
محیط باریده گردد و چگونه هم از دریا ارتفاع یافت
و هم بدریا فرو بارید و دریا او را در احاطت
خود در آورد و پس همچنین همه ذوات موجودات
از حضرت وحدت ارتفاع تعین یافتند و در بحر احدیت
چون قطره بدریا احاطه یافته شدند ای عزیز اشیا همه
مستغرق اند در بحر در اشیا استغراق یافته پس هر که
نامی میگیرد از اسما الله تعالی همچنانست که یاد صفتی
میکند از جمله صفات وجود کل چنانکه آن صفت فرعی
از وجود آن حضرتست و قیام آن صفت بذات
نه قیام ذات بصفاتست همچنانکه قیام نباتات
بزمین است و آب نه قیام زمین و آب بنباتات
ای عزیز بشنو همه موجودات ارتفاع هستی وجود از
حضرت ذات مطلق یافته اند اما بمراتب همچنانکه
نطفه وجود انسانی از صلب طبیعی ظهور یافت
و مبدل شد با نواع صفات تا بحد انسانی رسیده

و بروح قایم شده و هر قوتی از قوا در مکانی از وجود
ظهور یافته و هر فعلی که از انسان در وجود که بظهور
می آید بواسطه قوای وجود است مثل شنوایی و بینایی
و بویایی و گویایی و گیرایی و روایی علی هذه و در
وجود انسان ناخنی چند در وجود می آید بغیر اختیار
که آن از لوازم وجود است و حال آنکه آنچند چون
ظاهر گردد رد وجود و گردد و مشخص شود و آن
چون اخلاط و انواع فضلات درون وجود وزواید
اجسام اند از موی و ناخن و آبهای منافذ وجود
وغیره که وجود را بی این فضلات هستی ممکن نیست
اما جملگی بر دو د وجود اند پس همچنین جمله اسماء
قوای وجود حضرت ذات اند و تمام اراده و قدرت
و ظهور آفرینش بواسطه صفاتی است که در حضرت ذاتست
و حال آنکه صفات بذات قائمست و ظهور صفات
بذاتست اما واسطه ظهور هستی مکونات بصفاتست و حضرت
ذات نقطه صفاتست که با ثبات او بواسطه صفات

۱۶۴ و حضرت ذات جمله هستی موجودات ظهور یافتند
در ظاهر و باطن وجود مطلق و تفصلات
حیوان اند و حشرات الارض با تمام ارواح جمله
حیثیت ۲۱ مرده و این وجود شدند و از جمله انسان کامل مثال
دل این وجود مطلق آمده و اما از انسان هر زنگی
او بحفظ جمع و شوق و توجه تمام بر اسماء الله مداومت
نماید خاصیت معانی اسما و صفات متوجه حال و روزگار
حال شخص گردد و بعد از خواص هر اسم از اسما قیام
بر آن صفت مناسبت وی با حضرت ذات متعالیه
پیدا شود و چنانچه راه فیض بر خود گشاده کرده اند
همچنانچه نظر به نهری از دریا بزراعت خود جاری
میکرده اند اما شرایط آنست که بهر اسم از اسمی که مداوم
شوند به توجه خاطر حضرت الوهیت حاضر داشته
بعین الیقین یا بعلم الیقین و صفات معانی اسم را
ملاحظه کرده تا خواص اتم کرده و ان شاء الله تعالی

باب نوزدهم در مصباح الارواح الاشرف

۱۶۵ در بیان امانت الله که از آسمانها و زمین
و جبال تحمل آن نشد و انسان حامل آن امد و انواع را طاقت
امانت الله در هر مرتبه اما ای عزیز جان معلوم
شده از وجه مجمل که هرچه در حیطه ظهور در آمده آخر
بجهار حقیقت قیام هستی یافته چنانچه انسان که او در جسم
ترکیب یافته بواسطه طبایع اربعه که آن حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست است و اخلاط آن
در وجود اخلاط اربعه جز خون و صفرا و سودا و بلغم
و همچنین روح در اربعه آن جهار است و آن روح جمادی
که قوای مدبره او را گویند و روح نامیه نباتی و روح
حیوانی که حس حرکت ارادی خوانند و روح انسانی
که نفوس علوی و نفس ناطقه انسانی شناسند اما این
هیئت مجموعی هم جهار وجود است کاملان انسان را و آن
یکی این جسم کثیف است که ظاهر است دایم این وجود دیگر است
که در خواب دیده میشود که اکل و شرب او را واقع
میشود و هر جا سیر و حظ میکند اما وجود سیوم انست

١٤٦ که بر اولیا وصلی ظاهر میکرد چنانچه او را عروج
بر علویات واقع میشود و با عقول و نفوس افلاک
الحی دمی یا بد اما وجود جهار مرا الکابر انبیا و کمل اولیا
را علیهم السلام حاصلست و او آنست که بصفات
الله موصوف میشود و مظهر اسما و صفات الهی میگردد
اما صفات امانت الله در مراتب جهار گانه که انسان
حامل آن گردیده در مرتبه اول آنست که در بدایت
فطرت روح قدسی که عبارت از آدم حقیقی است
که خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا اشارة
با وست تنزل فرموده ندر چهل مراتب برای صفات
جامعیت اوست و مناسبت پیدا کردن برای
قیام بر ابدان کثیف اما بیدی اشارت بارادت
و قدرت الله است و مراتب اربعین یعنی تنزل
فرموده حضرت روح الارواح که مرتبه در اول ازل
بصفات مراتب عقل و نفس و هیولی و صورت و طبیعة
کل که آن ۵ مرتبه است و از آن بر افلاک سبعه

١٤٧ و کواکب سبعه و بروج ١٢ گانه و طبایع اربعه و
موالید ٣ گانه که این جمله چهل مراتب است که بیدی
قدرت و ارادت الله بجبلت حقیقی انسان
مخمر شده یعنی صفات این جمله مراتب بحقیقت وجود
انسانی تخمیر شده در حین تنزل الملائکة والروح
برای جامعیت وجود انسانی اما آیة انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض الا خر سورة اشارة
باین صفات است که حضرت الله تعالی امانت را
که روح قدسی است که آنرا نفس ناطقه انسانی خوانند
تنزل فرموده بر مراتب ظهورات که ارض و سماوات است
امانت اشارت بکند را بنیادن روح الارواح است
در مراتب و اما ابا کردن ارض و سموات اشارت
بر آنست که روح قدسی که الطف اللطایف است بر افلاک
عنصر [illegible] فرماید که الطف اجسامست بهر آینه که الطف را
در وجود لطیف ظهور ممکن نخواهد بودن و تجلی بیشتر
چون ارض و جبال بغایت کثافتند الطف را در وجود

۱۶۸ کثیف ظهور صفات و خواص و روح یا او نتواند شد
پس ایا و عرض امانت درین مراتب از لوازم بود
پس وجودی باید که از یک وجه لطیف نورانی
مصفا بود تا لطافت روح بدو منعکس و
هویدا گردد و از وجهی دیگر کثیف مظلم بود
تا آن منعکسات لطایف از وی در نگذرد
مثل وجود آینه که بواسطه صفای روی او نور
حدقه منعکس و متاثر میکرد و بواسطه کثافت
پشت او نور چشم از و در نمیکذرد و عکس نور
چشم باز راجع بحدقه میشود و صور رویت
در آینه ممثل میکند و دیدن همچنین انسان مرآت
کاینات آمده است بجسم کثیف وجود جسمانی آینه
فولادی شبیهست و بروح و روحانی و قوای ملکوتی
با صفای روی آینه جمیل است و صفای روح
قدسی شخص ناظر است در آینه قلوب فلاجرم
امانت الله که نفخت روحت در وجود انسانی

باین جمله ظهور فرمود که لی مع الله وقت لا ۱۶۹
یسعنی ملک مقرب و لا نبی مرسل و این صفت
که انسان حامل امانت الله آمده است اما
انکه ظلومی و جهولی در شان انسان فرمود ظلوما
یعنی وجود کدان کثیف درشت و جهولا یعنی
پوشیده این حقیقت درین دو صفت انسانی مسئله ۱۲
وچون درین مراتب جهل کانه بهریک مرتبه این
حقیقت را غروبی است بر نهج تنزل و طلوعی
بر صفت سیر بدیگر مرتبه پس جهل طلوع و غروب
در جمیع مراتب او را حاصلست باین معنی فرمو
ده که اربعین صباحا و اما حکمت الله در [illegible]
امانت بر تخمیر صفات جامع بود در حقیقت
جبلی انسان برای کمال جامعیت و آن جبلت
صفات تخمیر آنست که از عقل و نفس و هیولی
و صورت و طبیعت کل انسان را حاصل
است علوم معرفت الله و تجلیات ذاتی

وصفاتی و فنای فی الله و بقای بالله و ظهوریت
کل و از عرش و کرسی او را حاصلست وجودی که لا
یسعنی ارضی ولا سمائی الا قلب عبدی المؤمن و مظهر
اسماء الجمیع صفات شدن و از باقی افلاک سبعه و کواکب
سیاره او را حاصلست صفات سبع المثانی
ظاهری و قوتهای سبعهٔ باطنی و از بروج اثنا
عشریه او را حاصلست مناسبات با جمیع افر
ینش عالم و از طبایع او را حاصلست اجسام
کثیف را قواهای طبیعی جسمانی و از موالید ثلاثه
بدن خاکی پس این جمله قوا و صفت در یک مرکز
وجود انسانی جمع آمده [illegible] و واسطهٔ عرض
امانت این اجتماع جامعیت جمیع ظاهر و باطن
بود در یک مرکز وجود انسانی و معروف ظهور
کمال صفات الهی در مرآت وجود انسانی و سیر
صفات در مراتب ذات و صفات در این بیان
دایره نموده میشود از افلاک و کواکب

وملایکه

و ملایکه که هر یک موکلست و نمونهٔ از بیت
انسانی که در جوف دو دایره کاینات و علویات
که چگونه او را احاطه کرده است و منبع فیض
کل وجود شده و حروف الهی که اندر عالم ملکوت
افعال خوانند و آن بیست و هشت صفت است
از صفات الله اسماء مفرده که در منازل
قمر فاعل فعل اند که یعنی ظهور تاثیر خواص ایشان
درین منازل بظهور میرسد و چون این صفات
بیست و هشت گانهٔ مفرده که متمثل شوند بعالم
انکشاف بدیدهٔ باطن اهل الله بصور این
بیست و هشت گانه حروف تهجی که متمثل میکردند
و خواص این جمله نازل در اجزای وجود انسانی
است و آن دایره اینست که نموداری است
از دایرهٔ کاینات عرش و کرسی و اسماء که
ارکان با و قایمست هذه دایرة الاکوان
الکاینات و حدود الافلاک والکواکب والبروج

والمنازل والملایکة الموکلین وحملة العرش
واسماء عشره وصورت الانسانی که در تحت
ملک مفیوض بفیض علوی چگونه نتواند بودن
ای عزیز واسطهٔ نزول فیوض علوی بر انسان
وانسان مفیوض شدن بتاثیرات اسماء وصفات
الهی ووجودات بیست وهشت کانه عرشیه اند
که در منازل قمر بخواص ضبط اند واثر تاثیر
حروف ازین هر حروف اسماء وصفات بر جزوی از اجزای
وجود انسانی نازل است بایدکه بیت که درین دایره



ای عزیز علمک الله بعلم الخواص الکاینات

که هر چیز که از او جودی هستی فرموده اند در خواص اسماء
ودیعت فرموده اند واز جملهٔ افلاک وکواکب
وبروج ومنازل وملایکه را بر ایشان موکلت
هر اسم از اسماء الله آن کواکب وبروج ومنازل را
مثل جان در تن که در آن قیام یافته اند آنجمله خواص اسماء
عظیم وآنجمله بر انسان فایض هر یک را بحسب حال
واین جمله کواکب که مظهر اسماء شده اند بدین دستور
است که زحل مظهر اسم علیمی است مشتری مظهر مریدی
مریخ قدیری را مظهر است شمس مظهر صفات
حی آمده زهره مظهر سمیعی عطارد بصیری قمر مظهر
متکلمی وهمچنین جمیع کواکب هر یکی را قیام بصفتی
از صفات الله است وتاثیر خواص از صفات وهمان
اسماء است وملایکه مدد انظار هر کواکب کردیده
وهمچنین از انظارات سعد وکواکب سعد در طلوع
وغروب هر بروج ومنازل ودرجات ملایکه

متولد گردد و نوع هر یک مولود دیو از هر زمانیکه تولد شود
همان درجه و بروج و منازل طالع مولود دیو بود
و ملایکه که در ان زمان تولد یافته است هم زاد این
مولود بود و از همان اسما و صفات فیض یابد در
همه عمر و در انزال نطفه در رحم امهات همین
حکم دارد و همچنین در هر عمل و بنای عمارت در هر
امور که متعدده گشته یا هر شخص که از انسان در ان
زمان در وجود آید تاثیر خواص همان اسما و صفات
و ملایکه که تولد همان زمانست اینجمله از تاثیر موثر است
در ان مولود یا همان اعمال و این جمله هم زاد وی باشند
و این جمله خیر محض اند چنانکه ملایکه خیر محض اند و این صفات
معنوی و مدد و معاون همان شخص اند چنانچه شخص در
چنین ساعات سعادیه متولد شود و مشغون گردد
از وی در عالم اثر شهرت بسیار بماند اما از اعلا
رذت و درجات نحوست بسیار تولد و طلوع
و غروب ایشان تولدات دیو و ازدواج خبیثه

متولد شود و بقدر حال هر نحوست خبثات آن متولد
بوده باشد و آن جن و دیو و غیرهم زاد همان متولد
بود و اثر این صفات هم نحوسات و خرابی و ویرانی
بوده و هر اعمال در هر زمانی که در وجود آید هیچ
خالی از نحوستی نباشد بیان غریب این جمله ظهورات و تو
لدات از خیر و شر از جزوی و کلی در هر زمانی که
واقع میشود از اعلا علیین تا اسفل السافلین از
اسما و صفات و املاک و افلاک و ما فیها در شبانه
روزی سراپا پای انسانی یک دوری تمام میکنند
و خواص و نتایج این جمله بهر چیز و هر شی که واقعست
آنجمله باز بر انسان راجع میگردد و انسان حامل
این جمله شده است و حال آنکه در عهد الست
این عهد بود که این جمله مسخر انسان باشند و انسان
امانت دار ایشان و حقیقت حال ایشان ند راجع
بعالم علیا فرماید بمعراجی که او را واقعست
که الصلوة معراج المؤمن و این جمله از اثر تاثیر

تنزل روح قدسی است بنابر آنکه انسان کامل ۱۷۶
مظهر آن حضرت کرده ای درویش روح قدسی اصل
الاصول کاینات است و این جمله که مذکور شد فروع
روح قدسی اند و روح قدسی بعلم و حیات بواطن
کل را احاطه فرموده که لا یسعنی ارضی ولا سمائی
الا قلب عبدی المؤمن و اینست امانت الله در مراتب
اول که چون انسان باستحقاق متصرف آن گردد
اهل الله باشد و چون در ان خاین شود که مخالفت
حق و پیغمبر دخل و خرج کند ظالم و جاهل بود والله
اعلم والحکم وانت خیر الحاکمین اما باب
بیستم در بیان امانت الله در مراتب دوم
که قدس انسانی است در مصباح الارواح
الاصول ای درویش درین مراتب امانت الله
بصفات قوتهای وجود انسانی ظهور فرموده اند
و هر صفت از صفات بجزوی از اجزای وجود
فاعل شده و وجود قیام باین صفات

یافته

۱۷۷ یافته چنانچه روح که سلطان وجود است در سریر
قلوب مکان یافته و عقل چنانکه وزیر دولت
در دماغ و ادراک که حاجب و مخبر اخبار در
پیشانی دماغ جای یافته و حافظه که خازن این نخ ملس
امانت الله است در پس سر جای گرفته و متخیله
که مخبر اعمال است در فوق اعلای دماغ مکان
یافته و قوة ذاکره که دفتردار دیوان اعمال
اعلاست در دفتر ضمیر ساکن شده و ضمیر در کتب خانه ۱۲
قلوب انسانی که محل حیات حیی است جای یافته
و حیات بشری در شش متوطن شده و قوای
توانایی در زهره بحرکت در آمده و قوت
ماسکه که قابض افعال و اخلاط وجود است
در کرده مکان کرده و جاذبه که طباخ ابدانست
در معده بطبخ اغذیه و اشربه مشغول شده
و دافعه که فراش حضرت است در رودکان
بفراشی قیام نموده و قوای قاسمه که خادم

نعمت وجود است در کبد با اقسام طعام وجود مشغول
شده و واهمه که مجرم است در میان قوا بر بدانی
[illegible] ابیر ز متقید گردیده و قوت جاذبه که پیک
مطبخ است بحلقوم جمیع آوردن غذا قیام نموده
و قوای سمیع که مخبر روحست در سمع و باصره که دیده
بانست در بصر که حاذقه است و ناطقه که بیرونی است
در کام و زبان و شامه که صراف و صیرفی روایح
است در مشام و لامسه که ممیز و قاضی حق و باطل
است در همه اعضا هر یک ازین جمله در مقام معلوم
خود بخدمتی که بران مامور شده اند قیام نموده و تمکین
علم در عقل و اراده در سر دل وطن ساخته و قوة
ارادی که تولد قدرت الله است در جگر و حیات
حسی در حرارت غریزی و حرارت در خون صاف
لطیف و لطیفه خون در قلب صنوبری جای یافته اند
و هر یک ازین جمله با عمال خود قیام نموده و اعمالشان
حکیمی با جمیع صفات اشتراک یافته و این جمله در شهرستان

وجود هر یک در محلی با عمال خود مشتغل گردیده اند
اول مترتب شده بر هفت عضو طبقات مطبوع
اول مغز بود در استخوانها برای قیام استخوان دوم
استخوانها بر قیام هستی ابدان سیوم عصبهاست
در روی استخوانها در آمده برای قوت استخوانها چهارم
گوشت در روی عصب در آمده است تا مکان حرکت خون
در و بود برای قیام حیات پنجم پیه بر روی گوشت
در آمده تا گوشت را تازه بدارد و برای حرکت
خون در و ششم پوست بر روی همگی در کشیده برای
محافظت جلد هفتم موی در زیر پوست روییده
برای دفع عفونت از ابدان و نسیم از منافذ
در وجود موثر توانند شدن و دل باین واسطه
منتج روح گردد و این دو روح باین جمله که مذکور شد
ابدان وار روح و قوای آنجمله و غیره امانت
لیکن اند که با رادت و قدرت ایشان در وجود
انسانی محرز شده و انسان باین مکرم گردیده

و بواسطهٔ این جامعیت امر عبادت بر انسان
واجب فرموده‌اند تا چون بر عبادت اقدام
نماید از خواص عبودیت معرفت الله تواند حاصل
کرده و بمعرفت الله وصول حقیقی بحضرت
الله تواند حاصل کردن و عجایب چهار قوت
دیگر حضرت الله تعالی انسان را کرامت
فرموده که آنرا نه داخل جسم و قوای جسمانی توان
داشت و نه داخل روح و قوای روحانی و این
چهار قوت اسبابی اند انسان را برای کسب
کمال ظاهر و باطن یکی از آنجمله خوابست و خواص
خواب آنست که چون باعتدال واقع شود
بدن راحت یابد از حرکاتی که از وجود صادر
شود و در خواب تواند اعلام از حال معانی
یافتن که نفس و روح و عقل و قوای وجود را
هر یک کیفیت چیست چگونه خواب غار ...
اعلام غیب است که چون حال مغیبات

معلوم شود

معلوم شود و بمعالجات نفس و روح و باقی
را قوام تواند نمودن اهل ارشاد و چون
خواب افراط یابد کثافت نفس و قساوت
و کدورت و غفلت و ظلمت در شخص غالب
گردد و اگر چنانچه خواب در وجود و تفریط
یابد بدن نزار و دماغ خشک و ضعف غالب
گردد و عقل مبهوت شود دوم قوای شهوانی
است در وجود و خواص او آنست که از
بنی آدم نسل پیدا شود و دفع فضلات
گردد و اما شهوات غالب شود و لطیفهٔ
قوای روحانی از بدن به تحلیل رود و چون
در محل امر شرع واقع نشود انواع عصیان
و ضلالت که از آن متولد شود و آن طاعت
روح و روانی بود و چون این قوت از
وجود در ساقط بود او را عنین خوانند و انواع
نقص که در آن عنین را بود و اما اگر چنانچه

این قوت در وجود وی معتدل بود اندر
حرف افراط عت الله کند و از نکاح محترز
شود این اکمل باقی صفات بود وتحقیق صفات
سیوم قوت غضبی است و خواص او در
وجود غیرت است در دین و دنیا مثل امر معروف
و نهی منکرات را بد خود واجب کرداند
و رفع اعادی کردن و اکر ناحق دیدن
مثل پلنک از هم بر دریدن وحق را در مرکز
خود قرار دادن و چون این قوت در وجود
افراط یابد مبدل کردد بظلم و تعدی و شدت
و تسلط و تمیز از میان مرتفع شود و چون
تفریط یابد بی غیرتی در دین و دنیا واقع
شود و صفت الحاد و قبایح تولدات او
بود چهارم صفت نفس است و خواص نفس
آنست که حجاب شود میان عالم ارواح
و شخص انسانی که اکر این حجاب نبودی استغراق

غایر

غالب شدی چنانچه انسان مراحل کسب کمال
عقبی را امور دنیا ننمودی و چون صفات
نفس در وجود غالب کردد و همکی قوایم
لذات و تولد یابد چه حرص و حسد و امل بخل و
ریا و کذب و افترا و حقد و قصد و عجب
و تکبر و طلب جاه و مال و غیرها پس انگاه
چنین نفس شیاطین و آن نفس بود و در وقت
ارتفاع روح از ابدان صفت نفس روح را
با سفل السافلین رد کرداند و شخص انسانی
که خطا را اعمال خود کرده ای عزیز هر که
این چهار صفت را در وجود خود باعتدال
دارد در زمان حیات و ممات عروج بید
علویات یابد و چون در وجود وی افراط
غضب بیدا اکر دراند آن وجود شیاطین
انسانی صورت بود و چون از صفات
معتدله تفریط یابد آن وجود از صفات

انسانی ساقط کرد و الا یکه بکلیه هم اصل ای
درویش ظهور همهٔ انبیا و نزول همهٔ کلامها و
ارشاد همهٔ اولیا و حکمت همهٔ حکما و امر
معروف و نهی منکر و امر قصاص را که بر
سلاطین واجب فرموده اند جمله برای
حرمت و تربیت اهل این صفاتست
و حاصل آنکه این صفات که برای کسب کمال وجود
انسانی است و تمام قوای وجود روح
روحانی و جسم جسمانی که در یک مرکز وجود
انسانی مجمع شده این جمله امانت الله اند و هم
بحقیقت ارکه بدولت متابعت امر انبیا و ارشاد و
اولیا این قوا و صفات را رجوع فرماید لیام
ارواح طیبات که ملکوت علیاست او خود
از طایفهٔ اولیاء الله است والا معاذ الله روح
شریف و قوای لطیف حقیقت وجود انسانی
گرفتار عذاب الیم کرده و حقوق این جمله قوا

وارواح وجود را ظهور بواسطهٔ روح فلک
وجود یافته اند جملگی امانت الله باشند اما
حقیقت وجود که او امانت ام و ودیعت
بود از [illegible] و مقام قرب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] از فلک چهارم
بعد مرکز خاک شعاع خود را منعکس گردانیده
و در تمام روی زمین نور آفتاب متراکب
شده و بدین واسطه حرارت و پرورش اشیا
ظاهر گردیده پس همچنین روح انسانی از عالم
امر الله که ملکوت ارواحست عکوس نور علم و
حیات خود را بر زمین وجود نمای انسانی
منعکس گردانیده و بر اجسام کثیف متراکب
شده پس از واسطهٔ ابدان کثیف و ارواح
لطیف که جسم و جانند و شمس و قمر انفس اند حاصل شده
پدر و مادر که با هم اجتماع کنند فرزندی از ایشان
ما بین متولد میشود و همچنانکه آن زوج که از ما بین

آینه و آنچه در مقابل اوست در آینه می‌نماید
پس این شخص که در وجود بنی آدم است
همچنانکه شمشیر غلاف و در غلاف پوشیده است
و او را بخواب دیده میشود که میرود و میپرد
و می‌پوشد و می‌آشامد و الم و راحت می‌یابد
ای عزیز همچنانکه روح آفتاب نفس است
که از عالم ارواح منعکس شده بر زمین
وجود انسانی این شخص وجود قمریت نفس
انسانی را که اشتقاق یافته از آفتاب حقیقی
که وانشق القمر پس اگر چنانچه گوییم که شخص
وجود او خود جسم است راست است اگر
از جسم الطف و اگر گوییم که او خود روح است
هم راست است اما از روح اکثف و این
شخص را با ما در ابدان جنسیتی است و با
ارواح خصوصیتی و صور پذیر است چنانچه
که در وجود شخص غالب گردد و صورتها و اعمال

و صور تجلی کرده که یحشر الناس علی صور اعمالهم
چنانکه انبیا و اولیا الله علیهم السلام این شخص
وجود را عروج بر افلاک واقع میشود یا
اختیار و غیر اختیار هر یک را باید بحسب
کمال خویش این حقیقت است که با حق سخن
گوید و از حق سخن شنود و وحی و الهام
وارد و امر و نهی بر او نازل میشود
و چون بدرجات کمال رسد از کروبیان
اعلا شود و بمراتب فنا فی الله و بقاء
بالله برسد و چون شخص وجود است که چون
از الله مردود حق میگردد و شیاطین انسانی
می‌شود و مسخ و دیو می‌آید و با ارواح خبیثه
جنسیت پیدا میکند و اند و متحد میشود
ای عزیز همه امر و اذن الهی و احکام شرعی
و آداب طریقت و امر عبادت و اطاعت
برای کسب کمال وجود و تحقیق این وجود است

ای عزیز طایفه‌ای که گویند که حضرت الله تعالی
منزه است از ثواب وگناه بندگان والغرض
راه سود یا زیان بلی همچنین است اما هر چند
حضرت الله تعالی منزه است شخص وجود انسانی
منزه نیست بلکه مقید است بان اعمالی که از
وی در وجود می آید چنانچه حسنات را به جنهٔ او
مزین کرده و سیئهٔ انرا بعذاب او گرفتار
کرده و این جمله که مذکور شده امانت الله است
و حال آنکه حضرت الله تعالی حی علیم مرید قدیر
سمیع بصیر متکلم حکیم است و انرا هم نوعی نسبت
باین صفات ثمانیه مشرف فرموده اند والی
که فرموده که خلق الانسان فی صورتی یعنی صفتی
اشارت بانست که انسان بصفات ذاتیه
موصوفست و هم بصفات افعالیه مکرم کرده‌اند
چنانچه از تخم و دانه شجرات و ثمرات را
پرورش میدهند و از نطفهٔ انسان در بطون

امهات انواع انسان متولد می یابد و انواع
اسباب از خواعین والفضه والبسه والکنه و اشربه
و اغذیه و غیرها که از اعمال و افعال انسان
بظهور میرسد ازینجا معلوم میشود که انسان
خازن الله است خازن اسما و صفات چنانکه
صفاتی که از حضرت الله تعالی واقعست بنسبت
با انسان و هم از انسان واقعست بنسبت
با باقی حیوان و غیرها یعنی و ازینجا انسان را خلیفة الله
خواسته چون درین امانت داری امین بر نمی
آید و اکثر خاین کرده لعنت الله را هدف چنانچه ۱۲
بود و انا الامانت الله در باب مراتب باب
سیوم از باب [illegible] والکلم مصباح الارواح
[illegible] و آن کلام معانی حضرت الله تعالی
که نازل شده بانبیا بوحی و بر اولیا بکشف
و الهام و خطاب وارد و مفهومات
معانی و معلومات عقلی بر حکمای آگهی بیک

معالجات ظاهر و باطن انسان و شفای امراض 190
انسانی که آن گرفتاری و بازماندگی است
بواسطهٔ امراض روح و روحانی بمعالجات
صحت حقیقی که مقام تقرب الهی است رسانیدن
که و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین اما قرآن که امانت الله ثالث مراتب
است آنست که صفات ذاتیهٔ حضرت الله تعالی
است و او را خواصی است که چون مداوم شوی
بر امر طاعت او خواص قرآن جبرئیل تو گردد
و ترا معراج فرماید و وصول دیدار حق تعالی
که الصلوة معراج المؤمن و حال آنکه در او
اخبار غیبی و شهادتی بسیار است که ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وجود
حضرت الله تعالی این صفات را بامر ارادت
و علم و قدرت تنزل فرمود و او را واسطهٔ
نور حیات علم معرفت الله عالمیان ساخت

191 پس در مرتبهٔ اول واسطهٔ ظهور تعین اول
آمد که عالم علم الله است که صور الاشیاء
فی علم الله و در مرتبهٔ ثانی عرش اعظم ظهور
یافت و در مرتبهٔ ثالث فلک کرسی اظهر شد
و در مرتبهٔ رابع منازل و بروج و خواص
ایشان در وجود آمد و همچنین منقسم شد
فلک البروج به بیست و هشت منزل که
آنها منازل قمر خوانند و درین منازل
بیست و هشت صفت افعالی از صفات
الله مفرده در فعل فاعل شدند همچنانچه
اسماء سبعهٔ ذاتیه را کواکب سبعهٔ سیاره
مظاهر شده اند و هر صفتی ازین صفات
حرفی اند از حروف الله و این جمله صفات
درین منازل ظهور یافته اند از صفات
علم الله و این در خواص مثل ادوات
مظاهر مفرده اند و اسماء سبعه که کواکب مظاهر

ایشان شده اند مثل انوارات کواکب [illegible]
خواص اسماء ذاتیه که کواکب سبعهٔ سیاره مظاهر
ایشان شده و خواص صفات مفرده که حروف
بیست و هشت گانه اند که منقسم شده بر منازل
بیست و هشت گانه که ایشان نیز ذات صفات
افعالی جمله خواص و نتایج این صفات ذاتی و افعالی
فلک افلاک البروج و باقی افلاک بحکمت ذاتیه
از عرش و ما فیها جمله لا ینقطع نازلند بترتیب
افلاک و سیر او و بواسطهٔ انظارات و او
ضاع علوی فایض بر انسان شد خاصه بر کل
انسان و تحقیق از جانب علوی نور الانوار رب
الارباب از عقل و نفس کل که علیم و حیات است
و از هیولی و صورت و طبیعت کل صفات
جاذبه و ماسکه و مصوره و از عرش صفات
قیام قیوم که مثل ستون خیمه بود که خیمه بر او
قایم شده که با جمیع قوای و خواص مذکوره

از افلاک و ما بهم و منازل و اسما و صفات
[illegible] و حروف منازل و تمام ملایکه که در این
جمله موکلند نازلند از علویات و اجرام
علوی اجتماع می یابند با خواص سفلیات
که بمراتب امهات اند و آن طبایع و موالید
حیوان و ارکان و ما فیها اند پس از
اجتماع ظهور علوی بطون سفلی ظهورات
تمام اشیا و ذرات موجودات تولد می یابند
[illegible] هر چند که سفلیات تولد علویات اند
اما بدانکه علویات بحقیقت آدم حقیقی اند
که همچنانکه همه انسان اولاد آدم اند همه
آفرینش اولاد علویاتند و سفلیات حوای
حقیقی اند چنانکه هر چه در حرکت خاک ظاهر است
از بطون حوای سفلی ظهور یافته است و آنکه
فرمودند که حوا از پهلوی چپ آدم متولد
شده است اشارت است یعنی علویات

که روح لطیف آدم است و سفلیات که
حواست بر خلاف او ضلالت یافته است که
کثیف محض است پس هر آینه که کثافت بر خلاف
لطافت بود پس چون بر پا چگونگی علوی تولد
یافته است سفلیات باین واسطه فرموده‌اند
که حوا از پهلوی چپ آدم تولد یافته و اما حوا
بان سبب گویند که همچنانچه ام انسان حوا را
میدارند حال آنکه ام البشر سفلیات اند
و درین باب قیل نیست پس باین مقدمه تحقیق
است که آدم حقیقی جمله صفات علوی اند
و حوای واقعی جمله قوای سفلی و آنکه فرمود
جل و علا آیت خمرت طینت آدم بیدی
اربعین صباحا آن آدم روح قدسی است
که جان علوی آنست و یدی صفات قدرة
و ارادت و اربعین این جمله مراتب است
که درین دایره نموده میشود والسلام

ای عزیز بدانکه این بیست و هشت حروف که درین
دایره ثبت شده تراکیب منعکسات آن حروف اند فی
که در منازل بیست و هشت گانه قمری بفعل ربوبیت
فاعلند و آن حروف که در منازل فاعلیت ظهور
حضرت متکلمی است که از علم الله در منازل ظهور
یافته و در هر حرفی از حروف ملکی بر او موکل و اسمی
از و ظهور یافته و هر کواکب مظهر اسمی آمده و
ملکوتیات بر ایشان موکل و غالب و همچنین
بر بروج و منازل و افلاک و طبایع و اخلاط
ملایکه موکلند و متوی سیر و حرکات و انظار
ایشان شده و همچنین خواص این جمله بر افلاک
و انجم بترتیب نازلست علی الدوام و از آن بر
انسان و پس بر حیوان و نبات و جماد و غیره
و باین واسطه آفرینش تمام میکردند و جملگی را
رجوع بر انسان انجام می‌یابند و آن [illegible] مربوب است
این حروفات الهی اند که ایشانند محل ظهور منازل

۱۹۶ و ایشان بخواص چون جان در تن سرایت دارند
و این خواص نازلست بر قلوبها و قلبی که معنی
بود و روحی مجلا و نفس مزکا و اخلاق مرضی
چنین کس را بر صفات وحی و الهام نازل گردد
یا واردات غیبی و علم لدنی و کشف معانی
از قلوبها بر لوح ضمایر مثال پذیرد و آن
حروف ثانی بود که بخواص مثل قلب بود در
وجود کاینات و چون از لوح ضمیر در مخرج
عبارت در آید یا بر انگشتان متحرک گردد
برای کتابت درین مراتب او را حروف ثالثه
خواستند و این بخواص مثل اعضاها باشد
ظهور ابتدا و اما چون در صحایف مکتوب
صور خطی گیرد که عبارت از آن این بیست و هشت
حروف مکتوبی تهجی است آن خود بخواص مثل اسما
بود که عمرو زید و علی هذه ال چون این
حروف مثلات آن حروف علیا اند انداسم

خواص

۱۹۷ خواص بسیار است و هر کرا معرفت آن پیدا
شود خواص عظیم ازین کس در وجود آید و تخفیف
این چهار ارباع دو اید را هم چنانکه مکتوب شده
از منازل و حروف و بروج و اسما و کواکب و طبایع
و افلاک و ملائکه موکلین و غیره ربع ناری برای
امر ناری و دفع ضرر نار و ربع بادی برای امور
بادی و باد مرادکشتی و دفع ضرر باد و ربع مایی
برای نفع مایی و دفع ضرر آن و ربع ترابی برای نفع
امور ترابی و دفع ضرر آن نافع است و هر یک
اعمال خود را کافی اند و اما اعمال انجمله متعلق
بر صاحب انکشاف این علم متعلق است و حال
آنکه ازین مقدمه معلوم بود همه محققان که جمله اسما
و صفات و آیات و علوم و کلامها و وحی
و الهام و واردات و معلومات معانی و صور
و ارکان شرایع و آداب طریقت و نبوت انبیا
و ولایت اولیا و کمال حکما و خواص جمیع اشیا

حکمت ها

198 و ما فیها جمله امانت الله اند اگر چنانچه اطاعت
و عبادت بد پنج امر بجای آوردی بمرتبه
لی مع الله برسی والا اگر چنانچه مخالفت ورزد
وی در وجود آید حال وی کرد و حال ظالم
جاهل فاسق منافق معاذ الله باب
بیست و دوم در بیان خواص حروف
اما اصول حروفات در همه زمان این
بیست و هشت حروف بیش نبوده ولیکن
فروعات حروف دوازده حرف دیگر
بوده که در هر قوم چند از آن در میان ایشان
متداول است چنانچه چهل حرف باشد اما در
کلام الله فرقانی بجای آن دوازده حرف
دوازده دیگر قایم مقام شده اند که قرائت
کلام الله با آن صحیح میشود و آن دوازده
اینست همزه و مد و الف لام و حرف
مدغم که تشدید قایم مقام اوست و اعراب

199 تنوین و ضمه و کسره و جزم و حروف مقطعات
قرآنی ق و ن و ص است که این جمله با این بیست
و هشت گانه چهل بود و هر یک از این جمله را چهار ظهور
ملکی است در چهار مراتب اول بصفات روح و دو
ثانی در مراتب ملکوت علیا و منازل قمر دوم در قلب
انسانی بصفات وحی و الهام و وارد و ناطقه
و در مراتب سیوم بصفت تحرک در عبادات یا املا
در کتابت و در مراتب چهارم در صحایف بصدور
در خط و کتابت و هر یک از این مراتب حروف
خاصیتی بود در مرتبهٔ اول صفات ایشان فعلی بود
که ظاهر کرده بواسطهٔ انتظار سیر کواکب همچنانچه
خواص فصول در ازمنه و در مرتبهٔ دوم در وجو
د انسان موثر میکردند همچنانچه دولت و محنت
از قومی بقومی منتقل میشود و در مرتبهٔ سیوم
در ... هم وجود موثر میکرد همچنانچه صحت
و امراض در ابدان و در مرتبهٔ چهارم قرائت

میشود در کام و زبان و از حرکات انگشتان
در صحایف مکتوب میگردد و درین مرتبه بود
همچنانست که اخلاط اربعه در وجود ما [illegible]
هر حرف از وجه جمله مذکور شود و آن بر شایسته
خواهد قلب است الف که اینست ا خواهد و مثل
صفات الوهیت است ب را صفت [illegible]
غالبست ج را جلالت د را دوامت ه
را هبوط کننده گی و را ولایت ز را زینت
ح را حکمت ط را طهریت ی که موزونیت
جاذب فیض معانیست ک را کینونتی در
ذات اوست ل را لطافت یعنی لطیف
گردانیده است م را مالکیت ن را
نورانیت س را سالمیت ع را عینیت
اخذ علم ف را خود مفتح الابواب ص
را صمدیت و صابری ق را قدرت ر را
ربوبیت ش را شادت ت را توانایی

ث را ثبوت یعنی واماندگی در هر چیز خ ۲۰۱
را خلود و خبر ذ زوائد ض را ضالیتی در او همراه گشت
ظ را ظل ظلیل خواهی است غ غلوی صفات
جامعه است لا را رفع حجاب لازمه است
و را اطلاق خواهی است ـــ را طول امل
را کم فتنگی ا ا اعراب فتحه را اطلاق یعنی کشش
بجانب وحدت اعراب ضمه و را اجتماع کثرت
اعراب کسره را انکسارات جزم ه را جا
فتنی بود یعنی وصل دادن ا ا حروف مقطعات
را خواص جمله علوی اند و علویات میطلبند
ا ا حروف احاد را روحانیت غالبست
و حروف عشرات را جسمانیت غالب
و حروف مایات را صفات قوای نفوس
انسانی بود و حرف الف را که غنین
است علوی جامعیت در هر امری و هر صفتی غالبست
ا نقطهٔ بیاض که در حرف حروف است صفات و صلابت

غالبست و نقطه که در فوق حروف است
صفات احدیت غالبست و نقطه که در تحت حروف است
صفت واحدیت غالبست اما صفت جوف
که در فاتحة الکتاب نیامده است صفت ذات
بر ایشان غالبست یعنی نیستی و نیست کننده کی
وجوه اما انسان این حروفاترا در هم امتزاج کند یا از
آیات کلام الله یا اسماء الله یا هر اسم که باشد
چون امتزاج دهد باید که اسما بود که مناسبت
مطلوب و اسما و آیاترا باهم بخواص مناسبتی
بود و منافی هم دیگر نباشند تا همچنان بود
که ترکیب نافع و آن چنان بود که قوا و خواص
و صفت و قوت هر یک در هم مجتمع شده خواص
کلی از قرا آت آن ظاهر گردد برای قاری
و حامل آن و اگر چنانچه این ترکیب حروفرا
هیکل کند خواص خود بدهد و تجربت چون تجلی
حضرت الله تعالی علی الدوام بر علویات

فایض است و فیض رحمت حضرت متکلم علم الله بر
متنزل بیت و هشت کانهٔ ربوبیت نازل و در
قلوبها و از قلوبها بر ضمایر و از آن شامل حال
هر خواننده و دارندهٔ اسما و صفات میگردد
و حال آنکه نزول این فیضان هر نبی آدم رابراه
راهی است از حضرت الله تعالی برو برای
آنکه انسان ساعی گردند هر یک از راهی که ایشانرا
فیض میرسد هم از آن راه عروج نمایند بر عالم
الطرق ۱۲ حق که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق ای درویش
معراج تمام موجودات انسانست از واسطه که
جمیع ذرات موجوداترا رجوع بر انسانست
چنانچه هر چیز که تولدات ارض و سموات است
و ما فیهارا رجوع بانسان باید شد چه بر وجه ماکول
و چه بر وجه ملبوس و مشروب و مواعین و مرکوب
و منکوح و مسکن و غیرها و چه واسطهٔ علم و فضل
و دانش و تقرب بحضرت الله تعالی میگردد

۲۰۴
وچگه واسطهٔ تحکم وتضاعف اولاد و اسباب
وسلطنت دنیا وعقبا میکردند و یا سبب ضلالت
وشقاوت وعذاب جهنم میشوند و یا واسطهٔ اعمال
حسنات و افعال صالحات ونعیم باقیات میکردند
یا اسباب عروج بر علویات میشوند یا رد میکرد
داند باسفل السافلین ثم رددناه این جمله تاثیر علوی فلیس ۱۲
وسفلی راکه رجوع بر انسانند همگی امانت الله اند
وانسان حامل آن شده اگر چنانچه درین امانت
داری امین و متدین آمد خلیفة الله است
وشرایط امینی آنست که قوت وراحتی که
از نعمت الله بوی رسیده است قدر آن
بداند و صرف عبادت و اطاعت الله وتعظیم
امر بجای آورد و از آن شفقت بر خلق الله
کند که التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
واگر چنانچه این نعمتها را که مذکور شد صرف
بمخالفت امر خدای و رسول کند حامل ظلم

این نعمات

۲۰۵
این نعمات که امانت الله اند شق وموذی
و مردود حق کردند و ظلوم و جهول باشند
و این جمله امانت الله اند در مرتبهٔ چهارم
ظهورات کائنات واما امانت الله چهار
است در چهار مرتبه اول روح قدسی که
روح الله است که نفخت فیه من روحی
اشارت بانست با جمیع قوای علوی و
عقول و نفوس فلکی که تنزل فرمود که
تنزل الملائکة والروح و این حضرت را
چهار صفات کلی واقع است علم وحیات وقدرة
و ارادت بر چهار مراتب جبروت و ملکوت
و ملک و ناسوت اما امانت الله اول خود
روح قدسی بود و مبدای آن حضرت ذات متعالیه
امانت الله الثانی که کلام الله است و مبدای
آن هم حضرت متکلم است و او را هم چهار صفات
کلی یکی فرمودن امر و نواهی و خواص آن که چون

وران عمل نمایند خواص آن ظاهر کرده و جذبه یکی
جاذبهٔ آنحضرت است که عامل خود را بتوجه حق
که مبدای اوست رساند و زنده جاوید گرداند
المؤمن حیٌّ فی الدارین و چون این حضرت را ظهور از
عالم جبروت است برسه مراتب او را عبور است
ملکوت علیا که مقام جبرئیل است و عالم ملک و
عالم ناسوت که باطن انسان کامل است ،،
امانت الله ثالث و آن قوتهای نفوس انسانی
است که آن جمله را ظهور از عالم ملکوت ارواح
است،، شده و صفات این قوام هم چهار صفت حیات
در وجود بشری و صفت حس و حرکت و باقی
صفات وجود صفت عروج بر افلاک و اما سیر
او بر دو مراتب است عالم ملک و عالم ناسوت
که باطن کل است ،، امانت الله الرابع و آن
تمام عالم آثار یاتست که تولدات الارض و
السموات و آثار اشیا و خواص اشیا خواسته
و ایشان را هم چهار صفت کلیه باشد اول قوتهای
لایتناهیه

۲۰۷ لایتناهیه روحانی و جسمانی دوم تولد و تناسل
بواسطه التصرف سیوم حیات هستی و توانایی در
وجودها چهارم عروج و وصول در مراتب اعلا
یا اسفل و این جمله ظهورات در عالم ملک راست
و اما سیر این جمله تا بنفوس انسان بیش نیست و این
جملهٔ اشیا بخودی خود عروج بر علویات نتوانند
نمود الا بواسطهٔ اعمال انسان ای یار الیقین تفکر فرمای
که انسان چه مظهری است که حامل این جمله امانت
الله شده که ارض و السموات را قابلیت حمل آن
نشد الا انسان که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی
انفسهم و حال آنکه هر صفت را از این صفات در
وجود انسانی مکانیست مثل آنکه شنوایی در گوش
و بینایی در چشم و بویایی در بینی و گویایی در زبان
و چشایی در سقف دهان و لامسه در همه تن و غالباً
آن در سر انگشتان ،، اما محل و مکان تناسل و تولد
ذکر و انثی واقع شده و محل دفع فضلات

۲۰۸ که قوای دافعه راست مخرجین الثقل راست ۱۱
ای درویش این هفت صفت است از قوای
وجود که ان از نه روزنه در عمل در می آید وان
دو گوش است و دو چشم و دو بینی و یک دهان
و دو مخرجین الثقل کرنه بود و ساعه و باصره
و شامه و ذایقه و لامسه و مخرج دافعه و قوت
تناسل فرزند این ۷ صفت را اشارت بصفات ۷
سبعه سیاره است و همچنین آن شخص را
که در وجود انسان حد قوتست که آن حقیقت
وجود است که چون شخص در خواب شود و بیدار
باشد و در سریان در آید و در عالم غیب بینا
و دانا و توانا و گویا و شنوا و گیرا و درو ا
و اکل و شرب غذاهای روحانی او را بود
پس این هشت صفت که صفت وجود را بود
معانی اشارت بصفات ۸ ذاتیه است
در انفس بروج اثنا عشریه را مناسبت است

۲۰۹ با هیکل وجود چنانچه سر و جهه قوا را که در اوست
مناسب به برج حمل است و گردن و قوت او بثور
و هر دو دست با توانایی بجوزا و سینه با سر او
بسرطان و اسد بدل و تدبیر او و سنبله برده تا
و قوای او و میزان بمعده و توانایی او که در
پلا گیرد و در پلا دیگر بله دافعه دفع فضلات
کند و آلت تناسل که مخرجین الثقل اند با قوای
ایشان بعقرب و سر و رانها بقوس و رانها با
زانوی بجدی و ساقها بدلو و پایها با گمان
بحوت و همچنین این ۱۲ محل از وجود با قوای
ایشان به بروج اثنا عشریه متعلق است
و خواص بروج و همچنانکه طبقات ارض و سماوات
هفت است انسانرا هم بر ۷ طبقه خلق فرمو
دند و یکی از آن مغز است در استخوانها برای
قیام ایشان دویم استخوانها اند برای قیام
بدن سیوم پی در روی استخوان در آمده تا بهر

حرکتی شکسته نشود فلذ چهارم گوشت در وجود
احاطه یافته تا خون در و حرکت یابد و در خون
حرارت قایم کردد و حیات بحرارت ممکن
تواند یافت پنجم پیه در روی گوشت در آمده
تا گوشت تازه بماند و خون فاسد نکردد ششم
پوست جلد جلد شده برای محافظت تمام وجود
هفتم موی بدر زبر جلد رویده شده تا سبب
دفع عفونت بدن کردد و جذب نسیم شود
برای راحت وجود ۱۸ صفات عرش و کرسی
و ثوابت و حملهٔ عرش در وجود لطیفهٔ قلبیه است
والهامات و واردات و کشف تجلیات
[illegible] راست و انواع تفکرات و تخیلات
و افعال لایتناهی و این ۱۸ صفات که بعرش
و کرسی و ثوابت و حملهٔ عرش متعلقست
هر یک را صفاتی لایتناهی بود ۱۸ صفات
منازل وجود هر دو گوش و هر دو چشم

و هر دو بینی و هر دو کتف و هر دو بازوی
و هر دو ساعد و هر دو کف دست با انگشتان
و هر دو پستان و هر دو پهلوی با گرده گاه
و جانبین سرون و کش ران و هر دو زانوی
و هر دو ساق پای و هر دو کف پای با کعبین
چنانچه این جمله ۲۸ محل اند که منازل بیست و
هشت است هر چند که در بروج یاد کرده ایم در
منازل هم داخل بروجست یاد کرده ایم و این
جملهٔ محل را هر یک را ازین هم محل است و هم قوای
و ان محل که فعل آن محل بآن قوای تواند بود
پس قوا به بروج متعلقست و مکان بمنازل او
این مراتب دوری واقعست چنانچه سیر از جانب
راست وجود کنند و به جانب چپ وجود بالا
روند چنانچه گوش راست را مناسب با شرطین
بود و چشم راست را با بطین ولیکن زیر به
ثریا کتف راست به دبران بازوی راست

۲۱۲ بهقعه ساعد راست جبهه کف دست راست
ذراع پستان راست نثره پهلوی راست طرفه
سرین راست جبهه ران راست زبره زانوی
راست صرفه ساق راست عوا کف کعب راست
سماک اما جانب دیگر کف و کعب چپ غفر ساق
چپ زبانا زانوی چپ اکلیل ران چپ قلب
سرون چپ شوله پهلوی چپ نعایم پستان چپ
بلده کف دست چپ ذابح ساعد چپ بلع بازوی
چپ سعود کتف چپ اخبیه لب زیرین
مقدم چشم چپ موخر گوش چپ رشا و این
جمله بیست و هشت منازل قمر واسطه هستی
وحیات حسی نفوس انسانی اند اما در نفوس انسانی
بیست و هشت قوتست که قایم مقام اسما و صفات
منفرده صفات افعالی اند چنانچه هر فیضی که از
حروف الله ۲۸ کانه که محل ظهور ایشان منازل
است که فایض میشود درین قوا بای وجود

بیست و هشت کانه فایض میگردد و قیام هستی
وجود باین قوا واقعست و اما ایشان ای عزیز
این قوه مدرکه که در هر دو گوش ادراک شنوایی
کنند که چه شنوده و از کجا شنوده و چه باید کردن
بیان بهر دو چشم چه دیده و از کجا دیده و کرا دیده
که این جمله از وجه محل ۲ است و همچنین قوای
ذایقه و جاذبه و ماسکه و هاضمه هم ۲ و قوای
نامیه و دافعه و غاذیه و منفره نیز ۲ و قوای
متولده و متصوره و قوت هیولای طبیعی هم
و قوت شامه و متمیزه و متخیله و مدرکات
هم ۲ و قوت لامسه که در تمام بدن است
و قوت حافظه و قوای واهمه و قوای مفکره حسا
که ان لذت و الم را در می یابد هم ۲ و قوت
حسیه و حرکت و قوت نامیه نباتی و قوت
منجذبه که خواص او در وجود انسانست تاثیر قوا را
در هم مجتمع میکرداند و صور را متصور از ان

ظاهر میگرداند و این هم ۴ و قوای ماسکه و
ذاکره و متخیله و مدرکه است و آن هم ۴ است
که این جمله ۲۱ و بیست هشت باشند و اینها
بیست و هشت اسم از اسماء الله عدد است
وجود انسانرا که آن اسما واسطه است که صفات
ربوبیت را از حضرت رب الارباب بر انسان
موثر گرداند و حفظ ابدان را واسطه باشند و اما
اسم الله را خاصیت آنست که روح قدسی را
قیام بوجود انسان بخواص اوست و اسم باسط را
بساطت هستی کاینات بواسطه اوست و اسم
جمیل را واسطه جمال و جلال حق را واسطه اوست
و حسن و قبح و جاذب رحمت الله هم اوست
و اسم دیان است که در واحد بقا و نسل انسان
و ثبات وجود ما را اوست و اسم هادی است
که هدایت هر هادی را و هبوط هر شقی را واسطه
اوست و اسم والی و ولی است که ولایت

باسط

بهر ولی و والی بواسطه اوست و اسم زکی و
زکیست که اعمال را از حسنات و سیئات بواسطه
نجاحیت اوست و اسم حی است که حیات
هستی کاینات را واسطه اوست و اسم طاهر است
که نفوس انسان منزکا شدن و قلب مصفی شدن
و روح مجلا گردیدن بواسطه طهریت اوست و اسم
محیی و ممیت است که واسطه است حیاترا بر
ظاهر و باطن خلق الله که هستی اهل عالم جسم و جانرا
با اوست و اسم کافی است که کفایت کننده
امور جسم و جانست و اسم لطیف است که روحرا
متلطف درجه آورد از کدورات نفس و هوا
و اسم مالک است که انسانرا بمالکیت ملک دنیا
و عقبی میرساند و اسم ن و القلم که انشاء نور
حیات و علم و ایمان او دراست بدای انسان
و غیره و اسم سلامت که او را سلامتی و سالم گر
دانیدن از هر بلیات و اسم علیم است که واسطه

۲۱۶ است انا انزالبعین العیون بیقین همه اشیا
رسانیدن و واسطهٔ علوم لدنی اوست واسم فتاح
است که فتوحات در همهٔ ابواب او راست
واسم صمد که صبوری در همهٔ باب و حاجات
وجود را واسطه اوست واسم قیوم است
که قیام کاینات مثل ستون خیمه بواسطهٔ او
چنانکه اسم حی مثل خیمهٔ عالم راستی داده است
واسم الرحیم است که ربوبیت وجود کاینا
ت را واسطه اوست واسم شهید است که شهود
هر شی بواسطهٔ شهادت اوست واسم تواب
است که رجوع هر شی از قصاوت و کدو
رت به بیرون آمدن و بتوارد معانی موصوف
شدن بواسطهٔ اوست واسم ثابت است که ثبوت
در صفت از خیر و شر و باز پس ماندن را
واسطه اوست واسم الخبیر است که خبر غیب
و شهادت بواسطهٔ اوست واسم ذوالفضل

ذوالفضل است که ترقیات و تنزل در همه ۲۱۷
امور بواسطهٔ اوست و فعل او واسم الظاهر است
که ظهور کل اشیا در غیب و شهادت بواسطهٔ اوست
واسم الغنی است که مجموع غنای دین و دولت هر دو
جهان و حصول هر امری بر کمال خود و صفات
علوی غلبکی در همه اعمال بواسطهٔ قوت اوست ای
بدانکه بیست و هشت منازل فلکی را اثر تاثیر خواص
ایشان بر بیست و هشت جزو از وجود انسانی
نازل است و بیست و هشت حروف نورانی علوی
را که صفات ایشان فعلی ملکوتی است تاثیر خواص
ایشان بر بیست و هشت قوای وجود بشری
موثر است و بیست و هشت اسم را از اسماء الله
خواص ایشان بر بیست و هشت صفات وجو
د انسانی موثر است چنانچه این جمله افلاک و انجم ی۱۲
بروج و منازل و حروف علوی و اسماء الله
و قوتهای متعینهٔ وجود و هر یک از اندا یکی از ملایکه

بر او موکلند جمله ۲۸۴ صفات عظیمه اند که جمله را
صفات و خواص و فعل و تاثیر هر یک ازین جمله که مذکور
شده بر وجود انسان لاینقطع موثر اند و ازان
سبب انسان بحرکات در می آیند بقول و فعل
و خاطر همچنانچه مرکب و مرکوب که هرچه مرکوب فرماید
مرکب همان بجای آورد والسلام (ا) این جمله را نسبت
با هر شخص اثری دیگر در وجود می آید از سعادت
و شقاوت و خطا و ثواب و قرب و بعد و
غنا و افلاس و عمر طویل یا قصیر اما تفاوت هر یک
بنسبت با هر شی آنست که در مبدای فیاضی که فیض فضل
رحمت الهی فایض میگردد همگی رحمت عامت
که در هر مرتبه از مراتب بر دیگر صفت مبدل
میگردد همچنانچه صفات آفتاب یکی بیش نیست
در هر برجی از بروج خواص دیگر ظهور می یابد چون
اعتدال بهار و افراط حرارت تابستان و خشکی
فصل پاییز و شدت سرمای زمستان همچنانین

صفات

صفات الله و فیض رحمت الله و خواص تاثیر اسما
این جمله که مذکور شد در هر مرتبه از مراتب و در هر
شی از اشیا که ورود می یابد صفاتی دیگر در وجود
می آید همچنانچه پرورش شمس در هر نبات و حیوان
و در هر ارکان از بر و بحر و جبال اثری دیگر ظاهر
میگردد ببین همچنین تاثیرات هر اسما و صفات
در هر وجودی تاثیری دیگر ازو در وجود می آید و همچنانچه
باران در کوه و دشت و بر و بحر بارید میشود
و در هر موضع نتایجی دیگر ازان در وجود آید حال آنکه
آفتاب و هوا و آب باران و خاک هر یک را
بالحقیقه ایشان یکی بیش نیست اما ظهور آن در جایی خار
روید و بدیگری گل و به موضعی عوض شود و بدیگری
حلوی و در جایی جوی بود و بجایی ملح و در کانها یکی طلا
بود و در دیگری سرب و در جایی نفط زاید و
در دیگری [illegible] ای عزیز این جمله اختلاف بواسطه
اختلاف مکان بود و اختلاف تخم و بایج و [illegible]

که در هر جزوی از اجزاء زمین جای کرده است
و همچنین فیضان علم و حیات باراده و قدرت
میفرماید ۱۲ الله که نزول میفرماید بر قلبهای انسان در هر
وجودی از وجود انسان ذا آنصفت که در وی غالب
بود فیض رحمت الهی همان صفت را پرورش
میدهد و آنصفت در بطون نفوس انسان بفعل
فعلی ۱۲ در می آید و ظهور می نماید چون هر فعلی را خواص است
پس خواص هر فعلی از افعال انسان در وجود نیکی
انسان موثر میکردد و نتایج آن بروز کار
هر یک واصل شود در دنیا و عقبا و اگر چنانچه
شخص را مراتب ولایت باشد یا تواند که پیدا
شود یعنی نفوس منزکا بود و قلوب مصفی و روح
مجلا شده باشد تاثیر اثر فیض الله که از جمیع
مراتب نزول فرموده تا سر حد وجود انسان
پس خود فیض الله با جمیع اسما و صفات ربانی
با قوای حروفی و آیات کلامی دران وجود

بصفات وحی والهام و کشف معانی و
معرفت عیانی ظهور فرمایند و شخص انسانی اقطاب
زمانه گردد و اما اگر چنانچه در وجود شخص شیطنت
شیطانی غالب گردد و اثر این تاثیرات
در آن وجود موثر گردد پس فیوضات الهی
ند با تاثیر علوی در چنین وجودی مبدل گردد بصفات
قبیحه اضالیه چنانچه آب چون از سرچشمه بیرون
بر آید طیب و طاهر بود که در حمام در آید اما که
از حمام بیرون در آید نجس بود پس هر چند رحمت
الله پاک و پاک کننده گناهان بندگان خدای
تعالی است اما چون در وجود نمایض شود که بانواع
قبایح و معاصی ممتلی بود آن صفات رحمانی یا
تاثیر آنست علوی مبدل گردند بصفات اعمال
وجود هر شخص که کما تعیشون تموتون و کما
تموتون تبعثون و کما تبعثون تحشرون
پس چنین شخص شیاطین انسان صورت
بود

رات

۲۳۳ پس تا آن درویش جامعیت این ظهورات

دروجود با آن بود که بواسطهٔ اعمال قبایح
رحمانی صفات فیض رحمت ربانی مبدل کردد
بصفات شیطانی و بواسطهٔ نفوس ملکی فیض
رحمت الهی بروجود کاملان انسان
نبوت مبدل میشود بصفات بوحی وولایت
بکشف والهام واما همچنانچه هر شیء را نسبت
باهم با همان شیء تفاوتها است انسانها را با دیگر
تفاوت تا بسیار است وهمچنین موجودات
بسیار را تفاوتها است این را بخواص واوراد بافعال
جاینچه حروف را اقطابست همچنانچه درمیانهٔ
انسان اقطابست اقطاب حروف این
چهار است ا و ی و ق ع الا اقطاب
اسما الله هم این چهار اسما است که آن
الله است و حی و قادر و علیم واما از
صفات اقطاب صفات الله صفات

ارادت

۲۲۴ ارادت و حی و قیوم و قدرت است که این چهار صفت
چهار رکن اعظم اند که قیام هستی حقیقت
کاینات باین صفات است تمام اروا
ح را حیات همچنانکه تمام قیام عالم اجسام بطبایع
اربعه قیام یافته اند وهمچنین دروجود انسان
چهار صفت است که واسطهٔ سعادت دو
جهانی اند و آن عقل است و علم و ادراک و تمیز که انرا
عدل کویند وهمچنین چهار قوتست که آن
چهار چون باعتدال باشند دروجود وسبب
کسب کمالات دو جهانی کردند و چون
افراط یا تفریط یابند واسطهٔ شقاوت
جاودانی باشند وازان یکی خواب است
ویکی شهوة و غضب و نفس ای درویش
هر ذره از ذرات کاینات را خواص است
وهر خواص را اثرها خاصه نفوس انسانرا نیز
وهرچه از قول و فعل و خطرات انسان در وجود

۲۲۴ در آید او خود اغذیه و اشربه و ادویه
بود حقیقت وجود انسان همچنانکه
از هر چه از اکل و شرب انسان واقع
شود خواص همان در اید ان موثر گردد
پس ای درویش در این ایام که ماه رمضان
مبارک سنه ۱۰۱۱ اشارت رسید که کافران
بت پرست کافر حقیق نیستند کافر مجازی
اند که شرک همتا و سالهٔ ایشان یکنوبت
یک نوبت کلمهٔ لا اله الا الله و محمد رسول
الله باسلام مبدل میگردد اما آنانی
که ایشان خود پرست و خود بینند و خود رای
اند چنانچه هر ضلالت و قباحت و معاصی را
بحضرت الله خداوندی ما رجوع کنند
و گویند که آن تقدیر الله است و حق
تعالی چنین خواسته است و بی اراده نشده
است این طایفه کافران حقیقی و مشرکان

یقینی

۲۲۵ یقینی اند که اگر چنانچه هزار هزار نوبت
کلمهٔ توحید عرضه کنند یا تمام انبیا و اولیا
جمع شوند که این مردم مسلمان نتوان کردن
ای درویش حضرت خداوندی چندین
هزار انبیا را بدنیا فرستاد و بدیشان
کتاب و صحف و الهام و واردات
نزول فرمود و هر یک چندین هزار
احادیث فرمودند و چندین هزار اولیا
آمدند و ارشاد فرمودند و نجابت
و نصیحت تربیت کردند خلایق را و چندین
هزار از حکماء ربانی آمدند و همگی معالجات
خلقان قیام نمودند ظاهر و باطن و چندین
از پادشاهان عادل بعدل امر معروف
و نهی منکرات را جاری داشتند و چندین
هزار از علماء حقانی آمدند و همگی امر ما را
بر رضای ما بندگان ما رسانیدند و این جمله

[illegible] هزار و [illegible] ۱۲ [illegible]

قول و فعل ایشان باز میگردد بامر معروف
و نهی منکرات و اکنون جماعتی درین روی زمین
پیدا شده اند که همه ضلالت و قبایح را و همه ظلم
و معاصی را و همه موذیت و شیطانیرا رجوع میکنند
که این تقدیر الله است یا خدای چنین خواسته است
و فعل خود و خود را از فعل سالم کردانند از غافلی
که ازیشان در وجود آید نسبت با امر حق و رضای
حق و جمله عصیان و ضلالت را رجوع برضا
و تقدیر الله کنند پس این طایفه منکریان حق
تعالی باشند که افترا کنند بر خدای و رسول
و همه اولیا الله و حکمای ربانی معاذ الله
ای درویش در این باب که بیست و سیوم
است در بیان تقدیر الله و خلق و تقدیر
صفات انسانی و غیره و امتیاز میان امر
حق و افعال خلق و رضا و سخط کفته میشود
ای درویش کی روا باشد که حضرت الله تعالی

تقدیر امری فرماید که آنجنان نشود یا آنکه حضرت
علیم قدیر بحکمت کامله مقدر فرموده عالم و
اهل عالم را و تقدیر ضلالت برای ایشان فرموده
باشد و ایشانرا بید قدرت آفریده باشد
یا چون تقدیر را که آنحضرت فرموده باشد چون
از بندگان در وجود آید منع آن فرماید و قصاص
کند استغفر الله من السهو والخطا اما شرایط
شرایط معرفت تقدیر آنکه در همه محلی اشارت
تقدیر بچه کیفیت فرموده اند و اول در
تقدیر خیر و شر و ظهور آن و تقدیر خلق الله
و تقدیری که در هر زمان واقع میشود و شرایط
هر یک و صفاتی که از انسان در وجود می آید
و کیفیت تقدیر آن و دانستن اعمال شیطانیرا
از صفات رحمانی و تمیز میان حق و باطل و
خطا و صواب ای درویش بدانک خلق الله درین
محل بمعنی تقدیر وارد است که با خلقت الجن

و الانس الا لیعبدون و اما تقدیر از وجه ۲۲۸
کلی بر سه مراتب مقدر فرموده اند در اول
تقدیری کلی است بی شرکت غیری دوم مراتب
تقدیر اعمال انسانی در ورود اخلاقیت که اتمام
بواسطه فعل انسانست سیوم مراتب تقدیر
الله کل یوم هو فی شان بود و آن خود مقید
است بظهور آن اعمال و غیره و همچنین انسانرا
هم خلق و تقدیری بود از خیر و شر قبیح و محمود
جزوی بی شرکت غیری و جزوی با شرکت غیر و همچنین
شیاطین و جنیانرا هم خلق و صنعی چند از ایشان وصنعی ۱۲
در وجود می آید چه بفعل ایشان و چه بشرکت
انسان در وجود می آید و همچنین هر چیز که در دنیا
عالم کون و فساد ظهور می یابد اکثر بشرکت
انسان و بواسطه انسان و خواص و اعمال
انسان ظهور می یابند و چه حیوان و نباتات و
جماد و ارکان در او داخل است که در وجود می آید

اما تقدیر

اما تقدیر الله که در ان غیر را شرکت نیست ۲۲۹
آنست که حضرت الله تعالی خلق فرموده بنور
حیات و علم و ارادت و قدرت و حکمت
کامله اول خلق را که فرموده اند عقول و نفوس
عشره بوده و افلاک تسعه و کواکب سبعه سیاره
و ثوابت و خواص ایشانرا و سیر و انتظام همگی
را اجرام علوی و طبایع اربعه و موالید ثلاثه
و تاثیر ظهورات این جمله در هر شی از اشیا و خوا
صها پیدا کرده اند و این جمله تقدیر الله است
و خواص اشیا حقست و همچنین انسانرا با این
هیئت مجموعی و روح و قوای روحانی و صور
و هیکل جسمانی و قوای اجسام و انواع ارواح
و نفوس متعدده و قوای شهوی و غضبی و
نفس طبیعی و قوت نوعیه و خواص این همه طبیعی
جهان که اثر آن ظهور نسل انسانی و دفع فنا گشته
و رفع اعادی در ظاهر و باطن و حجاب تمام

آخر و اخبار از غیبیات و صحت ابدان بود
و همچنین در هر جزوی از اجزای وجود و در هر فعلی
از افعال و اعمال و اخلاق و اوصاف انسان
خواصها ودیعت فرموده اند و در هر نبات
و حیوان و جماد و کان و مکان و زمان و در
هر حرف از حروف ظاهر و باطن نورانی و ظلمانی
و در هر آیت و سوره و اسما و صفات و در هر
جزوی از اجزای کاینات خواصها که مقدر فرموده اند
بعلم و ارادت و قدرت الوهیت و این جمله
هر یک را بهر صفت که مقدر فرموده اند تغییر و
تبدیل آن مقدور نیست همچنانکه خواص آتش را
در آب یا آب را در آتش دادن یا خواص
چشم را در گوش یا گوش را در چشم مبدل کردن
یا خواص زنجبیل را بکافور یا کافور را بزنجبیل
دادن مقدور کسی نیست ای عزیز تقدیر الله و خلق
این چنین تواند بودن که تغیر و تبدیل پذیر نباشد

اما تقدیر

۲۴۱

اما تقدیر الله در مرتبه ثانی که اعمال انسانی
باو منسوب گشت آنست که تقدیر الهی چنان جاری شده
که از میان سنگ و فولاد که در هم ضرب کنند آتش
بیرون آید و خاصیت آتش آنست که طبخ طعامها
کند و نور در شمع و چراغ و قندیل بیفروزد و فلزات
را آب گرداند و از غش پاک گرداند و دفع
برودت کند و هر دردی بخور کنند همان رایحه از وی
مشموم شود و هر چه در او بسوزد اعتقاد سوخته گردد
و هر کرا در و عذاب کنند معذب شود و حال آنکه
آتش را با خواص ذاتیه او بتقدیر امر حق شده اما
ظهور او در انواع خواص او متعلق باعمال انسانست
و همچنین صفات ذاتی آب و هوا و خاک بتقدیر
الله مقدور شده اما ظهور خواص این جمله متعلق
بفعل انسانست که در آن عمل نماید از مزروعات
و بحصول در آوردن از ماکولات و مشروبات
و ملبوسات وغیره و همچنین ترکیبات

وصالحات وانواع صنایع و حرف و اسباب
مخلوقات موقوفست بسعی اعمال انسانی اما تقدیر
در مرتبه سیوم که آن مقید است بکل فعل و هم
شان آنست که حضرت الله تعالی در هر شیء و هر
جزوی از اجزای وجود خواصها فرموده اند و در
فعل و قول و نبات و جماد انسانی خواصها
تعبیه فرموده اند و چه در هر جزوی از اجزای
وجود اشیا خواصهاست که چه در هر زمان هر فعل
که از شخص در وجود آید هم در آن زمان خواص آن
اعمال از بالقوة بفعل در آید و کرام الکاتبین
تقدیر جزای او را در آن زمان بدان همان کس
مقدر فرمایند همچنانچه هر مشرک که در دین در آید
اسلام مسلمانی و آزادی از عذاب ابدی او مقدر
گردد و از هر که عصیان در وجود آید سیئه آن
در دیوان اعمال او ثابت فرمایند پس در هر
آنی از اوان از انسان و حیوان و زمین

و زمان و جن و ملک و دیو و پری و سایر افلاک
صفاتی و فعلی و خواص و نتایجی دیگر در وجود آید
و هر یک از این جمله را هر چند که صفاتی ذاتی ایشان
مقدر با مر حق شده اما صفاتی که از روی اعطای فعل
ایشان صادر گردد و آن فعل همان شخص است
و آن تاثیری که اثر خواص هر اعمال است که جزای
عمل بوی داده اند آن بحساب هر عمل خواهد رسید
و آنچه از خواص اشیا خواستند از آن جمله تقدیر الله است
و آن [illegible] که خواص تیغ بریدن است و خواص همچنانکه
آتش سوختن و پختن و خواص افلاک گردیدن
و خواص ملائکه خبر رسانیدن و خواص جن که دیو بود
فوایل کردن و همچنین خواص حسنات و طاعات
الله نعیم و خواص مخالفت سیئات و عذاب
الیم بود که تقدیر الله بدین نهج جاری شده
است ای درویش تقدیر الله و خلق الله
بدین نهج جاری شده که ذکر شد اما چون ذات

۲۴۴ وصفات انسان تقدیر حضرت تقدیر تقدیرهم
باید که تقدیر الله باشد چنانچه چون خلقت مجموعه
انسانی تقدیر الله است اعمال وافعال وخلق
انسان هم تقدیر الله باشد که بواسطه فعل
انسان از وجود انسان مقدور میشود واما
نشانهٔ تقدیر وخلق انسانی آنست که آن تغیر پذیراست
یعنی ممکن بود که انسان از کفر بایمان در آید واز
ایمان بکفر واز عصیان تایب گردد یا تایب
بعصیان در آید یا بانواع صرف قیام نماید وعلم آن
او را حاصل گردد و نشانه ام مراتب تقدیر است
در قول وفعل وخاطر بنفسه وبغیره وبا خداوند
تبارک وتعالی وهمچنین شیاطین راهم تقدیر است
چنانچه تقدیر شیطانی یعنی اقوال شیاطین بر نفس
تقدیر الله است وهرگز تمام اعمال واخلاق
واوصاف بر امر حق واقع شود او بود مؤمن
حقیقی که المؤمن صاف الذاتین بین نتایج صفات

وخلق

۲۴۵ وخلق تقدیر الله قدیم گردد وباین سبب که هر
اعمال که از انسان در وجود آید که آن بامر حضرت
الله تعالی بوده باشد آن صفت واعمال بحضرت
الله تعالی راجع گردد وهر چه بحق راجع گردد
قدیم شود چه صفات حضرت الله تعالی قدیمست
اما صفات شیاطین اندا گویند که بر مخالفت
حضرت حق از شخص در وجود آید وهر چه مخالف
بود مردود وکائنات بود وحادث اما انسانی
واعمال وی آنست که حضرت الله تعالی او را بجهت
جامعیت خلق فرموده است چنانچه خود تقدیر الله
در ابتدای وتقدیر ثانی بواسطهٔ وجود او واعمال
وی با تمام میرسد وهمچنین اقوال شیطان هم بواسطه
انسان واعمال او به ظهور میرسد پس انسان
با اعمال واخلاق وصفات مشترکست میان اطاعة
وعبادت وتقدیر الله ومیان افعال اضلال
شیاطین وخبیثات این درویش انسان از باقی
حیوان بعقل ممتاز است وعقل را تمیز است

۲۴۶

میان حق و باطل و خیر و شر و نفع و ضرر حال آنکه
شخصی که توانایی آن ندارد بود که اعمال خیر از وی
در وجود آید که نافع الناس بود و در رضای الله
چرا باید در اعمال سعی نمودن که از سخط خدای
بود و رسول خدای ای عزیز صوف ترا آن قابلیت
داده اند که امری که بر تو فرموده اند از تو در
وجود آید و رضای حق تعالی در آن بود و شعار
انبیا و اولیا علیهم السلام بوده باشد چرا قیام عمر
عزیز را صرف اعمالی کردن که مردود و مهمل است
ای درویش چون یقین است که حضرت الله
تعالی منزه است از همگی صفات ضالیه تقدس
و تعالی چگونه از چنان حضرتی تقدیر قبایح در
وجود تواند آمد که یقینست که از طیب طیب
بظهور آید و از خبیث خبیث پس از اهم مهمات
واجب واجبات. آنست که ادب را رعایت
کند به قول و فعل و خاطر و هرچه سزاوار حضرت
الله تعالی نباشد آنرا اطلاق بحق و تقدیر حق نکند

۲۴۷

که شرکی ازین بدتر نباشد و بیقین دانستن که
هرچه مکروه و ناشایست و نفی آن وارد شده بقول حق و کلا
مهای حق و انبیا و اولیا حق آنرا مردود و مکروه اند
پس هرچه مردود از هر که در وجود آید او هم بوده
مردود بود و مردود دلقین شیطان بود و چه
شیاطین جن و انس پس هر اعمالی که بر خلاف
امر حق تعالی بوده باشد آنرا تقدیر الله نباید
دانستن بلکه آنرا شیاطین برای انسان
مقرر کرده است برای و اضلال مردود و سیاه
او و اما هر صفت که از انسان در وجود آید که
آن با امر حق بوده باشد آن تقدیر الله است هرچند
که از فعل انسان در وجود آمده باشد که چون
با امر حق است امر حق تقدیر حق است و هر در امر
حق کرده شود هم تقدیر حق بود و هرچه بر خلاف
امر حق بود تقدیر شیاطین بود یعنی اقوال انسان بود
پس از انسان دو صفات مختلف در وجود آید

۲۳۹

یکی آنکه بامر حق تعالی بود و آن تقدیر الله است
و رضای الله و ثمرهٔ آن قرب جوار حق و نعیم ابدی
و قدم حقیقی دوم آنکه بر خلاف امر حق و رضای
حق بود و تاثیر آن عذاب جهنم و سخط خدای و رسول
جل فرماینده آن اقوال شیاطین بود و چون
فعلی با قوای شیاطین ظهور یابد هر آینه که آن
تقدیر شیاطین بوده باشد اما آن اعمال که لا خیر و لا
شر بود چنانچه اعمال اهل حرف و آنچه برای وجه معاش
بود و غیره الجمله تقدیر الهی اند که انسان برای
خود کرده است اما باب بیست و چهارم
در بیان [illegible] ارواح اصلاح افعال
[illegible] و شرایط امتیاز میان حق و باطل
و انسان و شیاطین و آنچه از آن مقبول حضرت است
و آنچه مردود است و چگونه توان قواهای وجود
را تربیت کردن برای کمال وجود انسانی
و نقص ایشان از چه جهت واقع میشود

والله اعلم

والله اعلم و احکم ای درویش شرایط اسلام
و مسلمانی و بندگی حق تعالی بجای آوردن است
که تمیز یابی میان تقدیر الله و خلق الله و میان
تقدیر الناس و خلق الناس و اقوال شیطانی
چیزد و فعل شیاطین ای عزیز هر چیزی که ظهور یافته
و می یابد که در وجود است چون انسان
و حیوان و غیره آن خلق الله اند که بعضی بی
واسطهٔ غیری مخلوق شده اند همچون انسان
که حضرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا
بید قدرت و ارادت طینت جبلی انسان را
خلق فرموده اند و هر چه از انسان در وجود
آید که آن بامر خدای تعالی بود آنها هم خلق الله
و تقدیر الله اند اما خلق و تقدیری که از
انسان در وجود آید که در ذات آن جان
حقیقی نباشد وجودی بود مثل وجود اشیا که
نقوش نقاش مقصود کرده اند پس جمیع اعمالی کی

که از وجود انسان صادر شود چون آن صورت
بی جان بود که تصویر شده در صحایف مگر آنکه
با مر حق از انسان در وجود آمده باشد چنانچه
شرایط اوست که عبادت الله را بتوجه خاطر
بجای آوردن که آن عبادت از دل جان یابد
و بروح قلبی زنده گردد پس لایق قرب حق
تعالی را شایسته بود و چون توجه خاطر همراه
امر عبودیت نباشد آن عبادت مرده
بود همچنانکه جسم بی جان و تقرب حق را
نشاید که لا صلوة الا بحضور القلب واما
آنچه بمخالفت حق از شخص در وجود آید آن خود
خلق بود که شیطان کرده باشد و تقدیر
با ابلیس بود [illegible] سبب تفاوت وجو
دها که بعضی اهل سعادت اند و بعضی اهل
شقاوت و در یک زمان قومی را دولت
کمال یابد و بعضی را نقصان و حال آنکه هر بعضی

که از فرزند

که از حضرت الله تعالی فایض میگردد دوا
هر زمانی بمان صفات قومی را سبب سعادت فی
میگردد و دیگری را بواسطه شقاوت
همچنانکه یک غذا مریض را سبب شفا شود
و دیگری را بواسطه موت چنانچه انگبین
هر چند شفاء للناس است اما امراض یرقان
و حمای محرقه را بواسطه هلاک مرضا بود
و ادوات گرم همچنین و شیرخشت و غذای
بارده مریض افلاج را سبب ازدیاد
امراض گردد ولیکن محروریات را
بحسب مرض بهبودی دادن و اشربه
و اغذیه را بحسب امراض حاره تا
جانبین را نافع بود پس همچنین وجودهای
بنی آدم اکثر مریض اند بعلل افلاج
کمالت و کسالت و جهالت و هوای
نفوس اماره و شهوات امل و حرص

۲۴۴ و بخل و غیره یا آنکه امراض جاره در نفس خبیثهٔ
ایشان غالب شده چون ظلم و ضلالت
و معاصی و شهوت و غضب و علی هذه اما وجود
بر صحت انبیا و اولیا را حاصل است و ثانی
ایشان را هر یک بقدر طاعت فلاجرم مرتفعات
معاصیر اهم فیضان رحمت الله که بر وجود
اهل عصیان فایض گردد سبب آفات و بلیات
و انقطاع عمر و دولت ایشان گردد و همچنین
فیضان مهر وجود بر صحت که آن وجود اهل الله
است که نازل شود واسطهٔ ازدیاد عمر و بقای
دولت هر دو جهان گردد اما بواسطهٔ شقاوت
امراض عصیان وجود ما را مفلوج میگرداند
از کسب کمال اخروی و در ضدین مرتبه این
صفات منکشف میگردد اول مراتبی از مراتب
کسب سعادت و شقاوت که حضرت رسول
الله علیه السلام فرمود که السعید سعید فی بطن

بطن امه

۲۴۴ امه والشقی شقی فی بطن امه و این آنست
که حضرت الله تعالی در هر شئ از اشیا خواص
جداجدا ودیعت فرموده و در هر اعمال و اقوال
و افعال و خواطر خواصها مذکور است که هر چیز را
که اندا بتصرف خود در آوری یا هر چه از تو در
وجود آید خواص آن بجای تو در وجود آید همچنانچه
هر که شروع کند در اکل سمیات هلاک گردد
و چون تریاک فاروقی بکار برند شفا یابند
همچنین هر نطفه از هر غذا که جمع آمده باشد در صلب
والدین تا آن نطفه از چه غذا جمع آمده باشد چه
کیفیت و تصرف آن بر چه نوع بوده باشد و صرف
چه شده باشد بعبادت یا معصیت و از حلال
بتصرف کرده اند یا از حرام و از قبایل طیبات
بوده یا از خبیثه که نطفه از آن حاصل شده و در
زمان حصول نطفه در صلب تا اعمال والدین بر چه نهج
بوده باشد حسنات از ایشان در وجود آمدی

۲۴۴ یا سیاست که اثر خاصیت این جمله از خیر و شر
در آن نطفه تخمیر می یابد و همچنین در زمان نزول
نطفه در رحم امهات تا چه کیفیت نازل شده باشد
و جمله احوال از والدین در وجود آمده باشد از خیر و
شر از قول ایشان یا فعل ایشان و خواطر ایشان
چه در وجود آمده باشد و همچنین از ساعات زمانه
و گردش افلاک و اثر نظار و عدل و ظلم پادشاه
و غیر جمله را درین نطفه اثر باشد و در همه زمان
تا بحد چهار ماهکی که روح در ابدان او در رود و
در تن بجان زندگی یابد و هم از افلاک و کواکب
و ساعات طلوع و غروب و اثر احوال والدین
و تاثیر اغذیه و اشربه جمله در آن فرزند مؤثر است
آنجا که خون و حرارت در بدن و تا این مولود در
بطن والده پرورش یابد و آن زمان که متولد
میگردد و همچنین ازین جمله صفات مذکوره اثر
خاصیت درین ولد مؤثر است و چون فرزند متولد

شود و همچنین از صفات مذکوره و از شیر دایه ۲۴۵
و به هر نوعی که پرورش یابد بلکه اثر خواص افعال
و آداب قریب و بعید و همسایه کان و ظلم و عدل
پادشاه جمله در مولود مؤثر است چون جان در تن
پدید که عقل و حس و حرکات ارادی در او پیدا
شود و با هر که مصاحب گردد اثر فعل و خواص
مصاحبان بوی مؤثر گردد و پیش این و پس انسان
هر گندی بود که در و مؤثر میگردد و جمله صفات
قبیحه و محموده و حاصل جمله صفات اشیا انسان
میگردد اما تا کدام صفات از جمله صفات
بر او غالب آید از صفات انسانی و حیوانی
و صفات ملکی و شیطانی یا صفات الهی یا از
صفات طیبات او را غالب بود یا خبیثات
یعنی این جمله صفتها که مذکور شد هر چه بر وی
غالب آید حال او همان بود و همچنین
هر نیو صفاتی که از عالم اعلا بر انسان

نمایش کرده که او متصف بدان شود
و او را حاصل آید جمله قواهای نفسانی و حیوانی
و روحانی انسانی با خصوصیات معانی جمله مبدل
میشود و هرچه بدان میل کند غالبه وجود
همچنانکه همه دریاهای شیرین بدریای شور
ریزند و جملگی بر طبع دریای شور میشوند
و طبیعت شوری میگیرند پس ای درویش وسایط
این آنست که از حضرت الله تعالی برسند
کان هرچه نمایش میشود همه خیر محض است و آن
حضرت را با هیچ بنده قهری و غضبی نیست
و دیگر ذات و صفات الله تفاوت و میلی
هم نیست و صفات آن حضرت همه خیر محض است
اما حکمت الله چنان مقرر است که در هر وجود
آن صفات که غالب بود چون اثر تاثیر
صفات الله در آن وجود موثر گردد و ظهور
خود در تن اعمال و صفات بطون وجود

شخص را در حرکت در آورد و قوت و
همچنانکه آب انجار را قوت میدهد و خواص
او را ظاهر میگرداند همچنین حسنه و سیئه وجود
بنی آدم آنچه مخمر شده از بطون امهات
علوی و سفلی فیضان رحمت الله اند از باطن
ظاهر میگرداند و ظهور آن فیض وجود و سعادت
بود و اشقیا را از شقاوت و نحوست آنچه
واقع شده از بطون امهات اعمال سیئه و
استعداد او قضای الله و حکمت الهی چنان
اقتضا می نماید که آنچه کرده بود اعمال را نیز
به میراث بر دارد اولاد و الله اعلم

باب بیست و پنجم در بیان مصابیح الا
بیان و احکام اجتناب الاصول در کیفیت
جوشیدن وجود که هر یکی را خواص چیست

و چگونه مرمت آن باید نمود و قسمات
هر قوتی از قوای وجود که او را مستحق شود

۲۴۸ ای درویش بدانکه جمله قوای وجود [illegible]
ممتاز است از باقی حیوانات و آن جمله [illegible] اند ۱۲
الله اند و از آن جمله اول عقلست و ادراک
و تمیز و قوت حافظه و ذاکره و متخیله و [illegible]
ارادی و توانایی و حیات و قوای بینایی
و شنوایی و گویایی و قوت جاذبه و [illegible]
و هاضمه و قاسمه و دافعه و قوت ذایقه و
شامه و لامسه و حس و حرکت و قوت ممیزه
و نامیه و حس مشترک و نفس ناطقه انسانی
و قوای قلبی و صفات ملکوتی و روح قدسی
و علی هذه القیاس هر چند که قوای وجود
انسان نیز انهایت نیست چه قوای ظاهر را
و چه قوای باطن را و چه قوای سفلی ابدانی را
و چه قوای علوی و چه صفات و افعال
حضرت الله تعالی را و چه صفات ملک [illegible]
خلق الله را که این جمله را حصر نکرد [illegible]

[illegible] نهایت نباشد فوارا اما اصل این تحقیقات ۲۴۹
[illegible] اینست که بدانکه گوش تا هر کدام که این
قوای مذکوره را هر یک بجز ذات خود
موقع شده اند شخص انسان نیز انسان نواد
[illegible] و حرف عریض کردند و تقسیم شوند بعضی
از بنیان انسانی از دایره انسانی ساقط کردند
اما صحت و امراض ایشان آنست که ایشان را هر یک را
بحکم اعتدال نگه دارند و امری که نه لایق این است
ایشان را نفرمایند ای درویش انسان یعنی این [illegible] بگوید
بچه حاکم و آمر وجود خود است همچنانکه گوش را
میفرماید که بشنود و چشم را که ببیند و زبان را
که بگوید و دست را که بگیرد و پای را که برود
و همچنین دل را که متوجه شود و ادراک را که [illegible]
[illegible] و حس را که احساس خیر و شر آن شود کند ۱۲
و [illegible] را که امتیاز آن کند و خیال را که در لوح ضمیر
مثال آن متصور کرداند و امر و نهی بر آن جاری
کرداند

و حق و باطل را از یکدیگر جدا کرده‌اند و
ذاکره را که اندام مذکور نیز لسانی سائل و
نیز کرام الکاتبین تقدیر آنچه از انسان
ممکن ال بود می آید و قدرت از ملک عقیب جزای آن
که انسانرا حاجت بدان داخل و متوسل گردانند
ای درویش شرایط انسانی آنست که خلقی که
او راست از حضرت الله تعالی حکیم وجود خود
شود و از امراض مهلکه جانرا محترز باشد
تا بواسطهٔ علل مذهبه قوای وجود فاسد نگردند
واما آنکه واسطهٔ هلاک قوای روحانی است
حرص است و حسد و بخل است و امل و کذب
است و ریا و حقد است و حماقت و عجب است
و تکبر و بدترین این جمله خودپسندی و خودرایی
و حب جاه و ملک و لذات دنیا و مال است
پس چون انسان بنفی این افعال مساعی کردند
توفیق یابد بر اعمالی که بر نقیض این جمله باشد

که آن راستی و پاکی و امانت و دیانت
و حلم و حیا و عصمت و صدق و صفا و کرم و مروت
و سخاوت و تواضع و توکل و تضرع و شوق
و ذوق است در عبودیت که چون انسانرا
این تبدیل حال او گردد قوای وجود او از
بیم هلاکت بصحت مبدل گردد و همچنین در همه
اوقات باید پیوسته محاسب و محارس نفس خود
باشد و طریق و قانون اعتدال را رعایت کردن
و نگذاشتن که باعمال شیطانی مایل شود و منع
کردن او را از اعمال که حق او استعداد ذاتی او باشد
بدانکه کار و اعمال عقل آنست که حکم کند میان
خطا و صواب و شخص را باعمال رجوع فرماید
که تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح حاصل
آید پس چون عقل مشتغل بمال و جاه و منصب
گردد دیگر او از علوی با چگونه شود و منهوک
مدبر گردد بلکه مخطی شود در همهٔ امور وهمچنین

قوت مدرکه باید که ادراک کلیات و تعقل
جزویات کند و معانی که در دل غیر فهمانی دارد
قبول نکند پس چون تو او را مشتغل داری که بمواد
دنیا گردانی لطافت ادراک او به جزئیات مبدل
گردد و حیلی باشد فریب دهنده و همچنین
قوت ممیزه باید که تمیز کند میان ارادت
الله و ارادت نفس اماره و اقوای شیطانی
پس چون در شخص کذب و افترا پیدا شود تمیز
از ممیزه بر خیزد و بد هر چه خواهد که متصف
گردد و همه جمله را امتیاز او بخطا و باطل و طریق
ناصواب باز گردد و اما قوت حافظه چون
خواهد که حفظ اشیا مسموعه کند از ابتدای
نطفه تا بحد بلوغ آنچه در عالم شنیده باشد و اما
قوت نطقه بند و به معرفت الله و کسب کمال
و حصول سعادات مخلوق شده تو او را به تحفظ
مال و پیدا کردن جاه مشغول سازی و بایش آجود

فرمایی فلا جرم که خازن الله بود باین واسطه
خازن دنیا و اموال گردد و سیر از عالم علیا
باسفل السافلین باز گردد و که الدنیا حرام علی اهل
الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرا
مان علی اهل الله و همچنین قوت ذاکره که باید تذکر
الله و تفکر صنع الله و امر عجایب آیات الله کند چون
تو او را به مکاسب اموال و اسباب دنیا گردانی
از عروج بر علویات راجع شود و نزول
بر سفلیات کند و قوای متخیله که لوح ضمیر است
باید که پاک باشد از نقش خیالی چون تو او را
شب و روز در تخیل آرزو و شهوات مقید گردانی
هرگز من بعد در جنت ضمایر الهامات غیبی و وا
ردات معانی متصور نگردد و همچنین این شخص
را پیوسته ارادت در امور دنیاوی دنیه راجع بود
و از کمال علم و معرفت الله و حیات جاودانی
و تجلیات ربانی عاطل باند پس قوت قدرت

معانی مبدل گردد و بشهود نفسانی و بسمع و بصر
معنوی از رؤیت الله عاجز آید و از چشم
و گوش بشنود و به بیند و از معانی را رجوع
پس محال و ممتنع باشد که فهم حقایق کند بلکه حقایق
کلی انسانی از شنودن و دیدن حقایق و حق
عاطل بماند به تحت ثری رجوع نماید و بقوت
ماسکه بجذب و امساک امور دنیوی و صفات
نفسانی قیام نماید و از کسب معانی بمعاش فانی
مبدل گردند و جمله قوا علی هذه القیاس
چون جمله قوای [illegible] از روحانیت که ایشانرا
بود و میلی که بعالم اعلا بود مبدل بکثافت اسفل
گردیدند و این قوا قوای روح قدسی بود
صفات قدسیت این چنین طایفه مبدل
گردد بصفات مکدره و کثیفه حیوانی بلکه اسفل
و در تحت اسفل با ارواح خبیثه الخ دیا بند و
روحانیت ملکوتی و عظموت جبروتی باسفل

السافلین

السافلین بماند این طایفه که حب دنیا بر ایشان
غالب آید باین واسطه که همه قوای خود را که آن
امانت الله است مبدای آن انسان را باین صفات
مکرم فرموده اند که این صفات حقیقت انسانرا
معراج دهد تا بمبدای اصلی و او خود این حقایق
اشیا را که امانت الله اند صرف دنیای دنی دون
نماید و بدین واسطه انسانرا ظالم جاهل گفته اند
که وحملها الانسان وکان ظلوما جهولا ای درویش
تمام قوای ظاهر و آنچه بباطن تعلق دارند از عباد عبدی اند
الله و خلق اند که از خلایق الله بر تو باد که شفقت
بر خلق الله کنی خلق داخل که قوای وجود است
و خلق خارج که باقی مخلوقات است که التعظیم لامر الله
والشفقة علی خلق الله ای درویش زنهار که
سرچشمهٔ ضمیر خود را پاک گردانی که ضمیر هرچه
فرا گیرد از اعتقاد میگیرد و چون اعتقاد
پاک باشد با خدای و رسول و اولیاء الله هرچه

ضمیر
از اعتقاد و زاینده شود ضمیر او را فرا گیرد و بهیچ
که ضمیر اعتقاد کند مثل همان از اعمال و افعال و اخلاق
شخص در وجود آید و هر اعمالی که از شخص در وجود ۱۲ لی
آید آن اولاد وی بود و انسان را این جمیع اولا
دی که در مدت عمر از انسان در وجود آمده
باشند اگر چنانچه اغلب بفرمان حق و حقانی بوده
است آن جمله اعمال واسطه تقرب بجناب کبریا
کردند و اگر چنانچه برخی لعنت امر حق تعالی در
وجود آمده باشند آنجمله واسطه بعد و حرمان
و عذاب جاودانی کردند ای برادر پس
به تحقیق باید دانستن و اعتقاد باید کردن
که مادهٔ همهٔ اعمال اعتقاد است و ارادت
خالص و اعتقاد اخلاص و مادهٔ اخلاص است
و اصل اعتقاد آنست که بکنه حقیقت همه خلق
الله چنانکه هست برسی و به ازین نمیدانم که انفاق
دی کرز تو انفاق آید در وجود به که عمری در رکوع و در سجود
تم ٥

تمام شد کتاب ثمانه در دار الموحدین قزوین
مبارک باب الجنت در مدرسهٔ مسجد جامع کبیر
در قرب جوار مقام مبارک متبرک حضرت
خداوندی ملاذی امیدگاهی دین و دنیا امام ابو
ترابا بتاریخ یوم الاحد ۱۲ شهر ربیع الاول
سنه ۱۲۶۹ هجرت نبوی علیه السلام
اقل ذرات
محمود یحیی ۱۲

بتاریخ تزوید شخص تردن ۱۲۰۶ از کتاب
ید مبارک مخدوم الانام مولانا شرف الدین حسن
بن المرحوم المغفور الی جوار ملک المنان بابا صدر الدین
بن المرحوم الی الله الغنی مهدی الکلانی الامین
الله ٥

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادت
وهو العزیز الحکیم سوال قال الله تبارک وتعالی
قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین
یعنی بگو که خدا یراست حجتهای بالغه پس اگر خواستی
هر آینه راه نمودی شما را همگان جواب اعزک سعادة
الحقایق الحکمة الالهیة که هرچند اکابر تفسیرات کلام
الله فرموده اند اما تحقیقات بطون اندکی هو
حقه چنانچه باید هستند ور بشر بعد حضرت مصطفی
و مرتضی و ائمة اهل البیت نشد سبحانک ما عرفناک
حق معرفتک بیت هر کسی از تو نشانی داد باز خود نشانت نیست
ای دانای راز اما شمهٔ از آنچه بخاطر این فقیر حقیر وارد شد
لله التوفیق آنکه حضرت الله تعالی راست قدرت
کامله و فیوضات جمیع اسما و صفات آنحضرت
علی الدوام فایض است و اسما و صفات لا یتناهی است
اما بعضی از صفات صفات ذاتیه اند و آن حی و علیم

وسمیع وبصیر وقدیر ومرید ومتکلم وبعضی
صفات افعالی اند مثل خالقیت ورازقیت
وغافریت وعلی هذه وبعضی رحمانیت ورحیمیت
ووهابیت وبعضی چون قاهریت وشدیدیت ومنتقمیت
منتقمیت وضاریت وتمییز آنچه فعل وخاصیت
جمیع اسما است وصفات در مناسبات طبقات
هر یک نمایش میشود از عالم اعلی بعالم اسفل علی الدوام
بیت گر پرتوی انوار جمال تو نتابد ه بر ملک و ملک محو شود هر دو [illegible]
وتمییز هر اسمی وصفاتی را مظهری خاص است از سماوات
واز [illegible] اما از سماوات مظهر اسم الحی
آفتاب است و علیم را زحل و مرید را مشتری و
قدیر را مریخ و سمیع وبصیر را زهره وعطارد
و کلام را قمر وتمییز شدیدی وضاری ومنتقم را
چون کید و ذنب ورأس مظهر اند و باقی اسما وصفات
بمناسبت با هر کواکب از سعد ونحس از ثوابت
ودرجات و منازل قمر هر یک را مرکزی خاص است

که زانی

که زانی مرکز بسبب فعل او تاثیرات هر یک
درین عالم بظهور میرسد بمناسبات هر یک
را این چنانست که کواکب و مظهر و مرکز ایشان
در علویات بمثابت روز نهاست اما در
مرکز خاک آنچه مظاهر این اسما وصفاتند حضرت
مصطفی محمد صلی الله علیه وسلم مظهر جمیع اسما وصفات
بود و شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام مظهر اسم
حی و ولی بود و باین سبب بود که فرمود علیه السلام
که یا علی همه انبیا بخفا بودی با من آشکارا شدی که
همهٔ انبیا را علیهم السلام در باطن علم وحیات بوده است
پس صفات علی در باطن همهٔ انبیا بوده باشد و
چون با محمد رسول الله ظاهر شد نبوت منقطع شد
و ولایت ظاهر شد وتمییز ولایت باقیست و تا انقراض
قیامت در هر زمان قطب الاقطاب است و در
زمان ویست که من مات ولم یعرف امام
زمانه فقد مات میتة جاهلیة و باقی

انبیا و اولیا در هر زمان هر یک مظهر اسمی خواهند
بود یا بیشتر چنانچه حضرت عیسی علیه السلام مظهر اسم
الحی بود و ازین جهت بود که حضرت عیسی خبر داد
که من بعد چندگاه خواهم آمد و نام من ایلیا باشد
و اعتقاد نصیریه مثل اعتقاد عیسویه است و وجه
مناسب این آنست و اما حضرت موسی علیه السلام
مظهر اسم قدیری و متکلمی بود و حضرت ابراهیم
علیه السلام مظهر اسم حکیمی و یحیی حلیمی و نوح قهاری
و آدم خالقی و علی بنده سلام الله علیهم اجمعین
و اکنون مظاهر جمله اسما و صفات هست و خواهد
بود تا انقراض قیامت و ازینست که فرمود
حضرت پیغمبر علیه السلام که دایم در امت من باشند
سیصد و شصت تن که سیصد را دل برابر دل
آدم باشد علیه السلام و چهل را دل برابر دل
ابراهیم باشد علیه السلام و هفت را دل برابر دل
موسی باشد علیه السلام و سه را دل برابر دل عیسی باشد

عیسی علیه السلام و یکی را دل برابر دل من باشد
که محمدم علیه السلام و نه دیگر که نموده اند ایشانرا
رجال الغیب گویند و آنکه دل او برابر دل محمد است
قطب الاقطاب و امام زمان است والسلام
اما ای فرزند بدانکه در هر زمان آنهایی که مظاهر
ضماریه اند هم خواهند بود و هر کاملی را ناقصی در مقابل
است چنانچه حضرت موسی را سامری و عیسی را
مزدک و علی مرتضی را معاویه و حسین علی را یزید
علیه لعنه اما حضرت محمد رسول الله را چون خدای
چند عدد بودند با آن سبب بظاهر اظهار دشمنی
نتوانستند کردن و منافق بودند که اگر تمام
تحقیقی در یک شخص متعین می بود بظاهر عرب
می کردند و این طایفه اگرچه بصورت بشری
مطابق اهل بشرند اما بسیرت باطنی مخالف اند
و صورت ایشان ازین صورت که انسانی است
معکوس خواهد بود مانند سر راس و ذنب

وكيد و ذوق و بابها و لسر انبيا و اوليا مستقيم است
بعالم اعلا و از ان ايشان باسفل السافلين
و از ان بعضى بعضى از عاصيان اگرچه گاهى [illegible]
شوند اما باز استقامت يابند مثل كوكب
سياره اما اين سير و اروا جواست از اعلا باسفل
و از اسفل باعلا بسبب متابعت و مخالفت امر
و فرمان خداى و رسول و كاملان هر زمان عشق
براى سبب هر چيز اين تفاوت است كه در علم
الله ابد و بلكه بسر و حضرت موسى كه فرعون ايمان
بموسى نخواهد آورد اما بسبب انقطاع اوراق شد كه
حضرت موسى قدم نهد و امر حضرت الله تعالى
بيرون [illegible]اند و فرعونيان بر موسى برنج رسانند
تا به بركة قدم و نفوس موسى و امر حق تعالى و زرع
ايشان موسى فرعونرا و فرعونيانرا غرق گردانند
اى عزيز حضرت الله تعالى بهر ذره از ذرات
موجود ذات خداى و ديعت فرموده است

بلكه بيش خواصها و بيشتر و بهتر خواص خواص
انسانى هست چه در فعل ايشان و چه در قول ايشان
و چه در خواطر و خواص كاملان اتم و اعلا از باقى
خلايق است و هر كامل را بقدر او محيط فياض
گردانيده اند و ناقصان را كه نقيضان كاملان
اند مركز اضلال داشته اند و هر شخص را از بنى
آدم از روحى كلى دو صفت عظيمه بر وى موكل
گماشته اند يكى صفات طبيعى سفلى انسانى ظلمانى
كه انها زاده طبايع اربعه است براى پرورش
اجسام يكى و يكى قوتهاى ملكوتى علوى نورانى
روحانى براى عروج بر عالم وحدانى و معلومات
و مكشوفات عالم روحانى و فيض حضرت
خداوندى پس اين دو قوت هر يك بر طرف
خود ميكشند يكى باسفل و زمايم چون حرص و حسد
و كذب و ريا و امل و بخل و آز و شهوت و غضب
و ظلم و عجب و تكبر و غير هذه و اين صفات

مناسب اهل ضلالت است و حشر ایشان چون
روح مفارقت کند از بدن با صفات بهایم بود
و ماوای ایشان در درکه اسفل چون ایشان مظهر
صفات جلال قهار و منتقم اند و بدخالفت
او و قضای او رسول بوده اند خلاصه هر که کند دوزخ
که نتیجه قهاریت مکان ایشان خواهد بود والله اعلم
اما قوت دوم که آن روحانی نورانی علویت
که آن قلبی است و محال فیضان ملکی که صفات
او علم و حیا و سخاوت و شجاعت و عدل و عفت
و طهارت و عبادت و اطاعت و مانند
آن و صاحبان این عمل را ماوای ایشان فردوس اعلی
و قرب حق تعالی و مصاحبان ایشان انبیا و
اولیا اند علیهم السلام بیت آدمی زاده طرفه معجونیست
از فرشته سرشته وز حیوان گر کند میل این شود کم ازین
ور کند میل آن شود به از آن ای عزیز بدانکه حضرت
الله تعالی در هر زمان شخصی را از جنس بشر برگزیده

و خلیفه خاص خود گردانیده و او را با تمام جواهر
و درر حقایق و معارف و علم الاسماء کلها
[illegible] مشرف میگرداند و بفیض اقدس که نفخت
فیه من روحی است او را مکرم میسازد و وارث
[illegible] را مسخر او میگرداند و بمراتب
مظهریت و مطلقیت و کاملیت و دیگر صفت
و سرعت و فنای فی الله و بقای بالله میرساند
و کلام قدیم خود را بدو نازل میفرماید و او را
مظهر جامع میگرداند برای تربیت ناقصان
و مرحمت قابلان و تکمیل طالبان و چون
بحقیقت [illegible] دولت اطاعت ایشان ثابت
قدم شود بقوت جذبات باطنی مس وجود
او را با کسیر ارشاد زر خالص گردانند و در
مقام قرب برسانند و اگر معاذ الله گردن
با اطاعت کاملان شخصی شهره در حمق و جهل
مرکب ابد الآباد بماند و اگر [illegible]

بر آید هر آینه جنسیت با اهل ضلالت و کدورت
پیدا سازد و از ارواح خبیثهٔ اهل ضلالت
و کدورت بحسب جنسیت بهره ور گردد چه
بود جنسیت آخر علت ضم چنین آمد ز حق والله اعلم
حدیث ان الله تعالی ملکا لکل یسوق الاهل الی الاهل
پس بدانکه هر یک از این طوایف با میر
جیش خود باز گردد و حشر هر یک بر صفات
اعمال او بود حدیث یحشر الناس علی صور اعمالهم
ای عزیز اگر بر خود در خود راه بر حقیقت خود
نتوانی بردن باری دست اعتصام در دامن
کاملی زن و اطاعت امر و فرمان وی را بر خود
واجب و لازم دان و از منکرات اجتناب
کن که از برکت یمن دولت وی بدانچه و بجای
یابی اما ای فرزند بدانکه سؤال که فرموده
قل فلله الحجة البالغة حجت الله انبیا و رسل اند
که تا بالغه اشارت بکلام الله است

فلوشاء

فلوشاء :. اشارت با فیض جامع است
که انبیا و اولیا مظهر آنند و آن فیض جمالی
رحمانی لطف حضرت غفاریست و اما اشقیا را
مظهر صفات جلالی قهاری و ضاری و شدید
نگاشته اند و هر یک از باقی خلایق را در این
صفات‌ها مناسبت داده اند هر یک را
بصفتی و هر یک از صفتی که با آن مناسبت
بیش دارند تربیت و پرورش از آن بیش
می یابند و بهر چه میل و سعی و جهد و جلادت
بیش از آن صفات بیش بهره میگیرند
که من طلب شیئا وجد وجد و من قرع
بابا و لج ولج ای عزیز پس باید خود را
بدست همت بر دامن مردان زدن
تا از برکات ایشان بجایی رسیدن بیت
گر تو بنشینی بتنهایی بسی ره نتوانی بریدن
یکسی پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا درین
دریا مرو

هر که شد در ظل صاحب دولتی ٭ نیود دشن در راه هرگز محنتی
لیس للانسان الا ما سعی ٭ ما لدیکم اجمعین ٭
و اعجب آنست که کلام الله فرقان حمید نیز احضرت
ذی شانه تعالی برای هدایت بندگان فرستاده است
و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و اهل
البیت و امام زمان حجت الله اند چنانچه هر نیک
بختی که دولت اطاعت امر و فرمان و پی روی
ایشان یافت راه هدایت یافت و دولت
و سعادت دو جهانی جاودانی بود ٭ و هر شقی
که بر مخالفت یا راه مخالفت راه برد ببود در
اسفل السافلین در نیران جهنم راه برد و نعوذ بالله
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا والسلام
علی من اتبع الهدی و آنکه فرموده اند که اگر خواهی
هر آینه همه را راه نمودی ٭ اگر در صفات حضرت
ربوبیت راست نمی آید که بفضل رحمت نهایت را
هیچ شیء مانع نیست بغیر افعال نامرضیه بنده
عاصی

دیا

دیگر و ابوشاء موقوف به سبب کوتاهی
و کیفیت نزول آیة عذابک در ظهور تاثیر فعل
نیت یا صاحب عمل همچنین که شخصی را
بسبب غذای مخالف یا حرکات ناخوش
تب لرزه یا تب محرق یا دیگر رنجها پیدا د ر و ۱۲ و ۱
میشود و آن لرزه یا حرارت یا درد از
وجود همان شخص پیدا میشود بواسطه نا پرهیزی
و تا معالجات آن نکنند دفع آن امراض نشود
و لرزه و حرارت از درون خود پیدا شده
نه از خارج پس همچنین چون شخصی بمخالفت
امر و اطاعت خدای و رسول خدای قیام
نماید علتهای روح و مرضهای جان ظهور
بکند هم در ظاهر و هم در باطن این کس در آید
و هم آنکس را بعذاب جاودانی گرفتار
گردانند و تا از آن افعالها توبه نصوح نکنند
چنانکه دیگر هرگز بر سر گناه نرود و همیشه

ورتدارک مافوت باشد از امراض دل و
جان رستگاری نیابد ای عاقل هرانشخصی را
که هفتاد ساله کفر او را بیک گفتن کلمهٔ توحید
که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله
از مراتب کفر بمراتب اسلام میرسانند و
چندین ساله عصیان بیک اطاعت
توبهٔ نصوح که التائب من الذنب
کمن لا ذنب له از گناهان پاک میکردانند کمن لا
پس عظیم تر هدایتی ازین بهتر چه باشد
که هفتاد ساله بیگانگی را بیک کلمه عفو فرمایند
وهمچنین بدانکه ارکان شریعت و آداب
طریقت و نصایح و تربیت مرشدان
اهل حقیقت و علم علمای ربانی و احادیث
و کلام حضرت سبحانی و واردات
و معلومات محققان صمدانی جمله حجتهای

بالغه اند

بالغه اند که حضرت الله تعالی در میان
خود فرستاده است و هر که توفیق سعادت
ملازمت این طائفه یافت در دو جهان طوایف ۲
بیلوغ دولت جاودانی راه یافت و هر که
نیافت در جهل و عذاب شدید استغراق
یافت مثال ای عزیز همچنین که آفتاب از
چرخ چارمین ضیای خود را بر مرکز خاک
انداخته و هر شیء از اشیا بقدر قابلیت از
وی فیض می یابند همچنین فیض حضرت
فیاض از عالم قدسی علی الدوام بر مکونات
فایض است و هر یک از مخلوقات بقدر
استعداد از وی مستفیض میشوند پس ای عزیز
جهد باید نمود تا خود را مناسب بفیض
رحمت گردانید نه بتأثیر شداید و انتقام
و در این درگاه بهمت راه توان برد و بیت
اهل همت باش تا راهت دهند ه هر زمانی ملک شاهیت
دهند ه

ذره ولیت

۲۷۴ هرکرا یکذره همت داد دست • کرد او خورشید را زانی

جهانها نطفهٔ ملک جهانها همت است • پر و بال مرغ همت است •

ای عزیز چون بدانستی که حجت الله کیست و هدایت

چیست پس بر همهٔ اهل عالم واجب و لازم است

که سعی نمایند به طلب حجة الله هر زمان و

جهد نمایند در قیام امر هدایت که واعتصموا

بحبل الله جمیعا جلالان لاینقطعان الی یوم

القیامة که هر نیک‌بخت که قدم نهد بدان •

هدایت بدان توفیق یابد و اگر تقصیر کند

بتقصیر خود گرفتار گردد • چه امر و رضای

حق تعالی بر تقصیرات بنده کانن نیست

اما خاصیت هر چیز از آن چیز منفک نمیگردد

و بدین هر چه سعی نمایی بدان چیز فایق آیی

ای برادر تنگر کن بر امر و فرمان الله تعالی و

بر احادیث رسول الله و بر سخنان تمام

انبیا و اولیا و ائمهٔ اهل البیت رسول الله

و در

کتابخانه مجلس شورای ملی

۲۷۵ و در فعل و قول ایشان و بدانهایی که خدا را

لا یختلفان ان ایشان ... اند که حامل ایشان

بدرجه صفت بوده است • و اکنون فرا اهل از

کار نظر کن و بدانکه هر یکی از ایشان بر ...

که در هر زمان از هر طوایف معتقد نیز

اهل هر زمان چون وقت مضیق بر خود حاصل بر

بیش از این و به از این اقتضا نکنند و دوم

میدار که معانی بحر کز اندر ظرف ناید گوی قلزم

اندر ظرف ناید چون زمانه اقتضای آن نمیکند

کنه هر سوالی را جوابی لایق باشد ان شاء الله تعالی

امید است که ادا کرده شود والله اعلم

والحمد لله رب العالمین • سعادت متابعت

امر خدا و رسول قرین روزگار همگنان باد

بحق الحق و نبی المطلق

تم

بحق

